

اول دفتر به نام ایزد یکتا

دانشنامهء کرج

(ویرایش ۱۳۹۷/۱۲/۰۲)

مؤلف: بهمن ایزدین

Encyclopedia

Karajica

(Edition 21.02.2019)

Bahman Izadbin

**میراث
بهمن ایزدیین**

جوانی کجائی؟ که یادت بخیر	بسی رنج دیدم در این کهنه دیر
امل رفته بر باد، چون کاه شد	زِ عمرم چهل رفت و پنجاه شد
به مقصد رساندم من این بار کج	بسی زخم خوردم به شهر کرج
به فرزند البرز گویند: یال	بکوشیده ام تا جنوب و شمال
بدانند که ما بی دیار نیستیم	که ایران بدانند که ما کیستیم
رساند مُلکِ ایران به فرّ و شکوه	از آن روز که آرش ز البرز کوه
غرور من و ماست تاریخمان	درخشید نام کرج در جهان
ره آورد رنج و عذاب من است	و این تحفه میراث ناب من است
به ایران، به البرز، به یالان من	که تقدیم میگردد از جان من

توشیح استاد نور اله نریمانی (نیرن)

ارجمند گرامی جناب آقای دکتر بهمین ایزدیین

نخست جای آن دارد که از تلاش و زحمت ارزشمند جناب عالی به طور ویژه سپاس گذاری شود. با وسواس و دقتی که لازم بود دانش نامهء کرج حاصل زحمت شما و همکاران را مطالعه کردم و نتیجه را به شرحی که در پی می آید به استحضار می رسانم تا به هر شیوه که لازم دانستید بهره بگیرید.

با سپاس مجدد: نوراله نریمانی (نیرن)

۱۳۹۷/۰۹/۲۰

فهرست کتاب دانشنامهء کرج

- ۱ - فهرست صفحهء ۱
- ۲ - مقدمه مؤلف صفحهء ۲
- ۳ - اعضاء هیأت اساتید بومی صفحهء ۳
- ۴ - شرحی بر دانشمند گمنام کرجی صفحهء ۴
- ۵ - الفبای زبان کرجی صفحهء ۸
- ۶ - لغتنامهء کرج (به ترتیب حروف الفبا) صفحهء ۹
- ۷ - دستور زبان کرجی صفحهء ۱۰۷
- ۸ - ضرب المثل ها و اصطلاحات بومی کرجی صفحهء ۱۱۹
- ۹ - بازیهای بومی کرجی صفحهء ۱۴۱
- ۱۰ - خوراک های بومی کرج صفحهء ۱۴۹
- ۱۱ - مراسم محلی کرج صفحهء ۱۵۷
- ۱۲ - اشعاری منتخب از شعرای کرجی الاصل صفحهء ۱۶۲

این لغتنامه که اینک دست توست
 قدر آن را ارج نه که سهم توست
 این لغاتیسست یادگاری از ابا اجدادمان
 هدیهء ناقابلی از دوستان تقدیمتان

معصومه (بهاره) خدری



مقدمهء مؤلف

سرور گرامی

با سلام و احترام؛

اینجانب بهمن ایزدین فرزند نبی الله با همیاری جمعی از کرجی های اصیل که با ذکر نام ایشان در این کتاب سعی نموده ام تقدیری در حد وسع داشته باشم، با یاری تکنولوژی گوشی های موبایل هوشمند و فضای مجازی وایبر و سپس تلگرام، اطلاعات را جمع آوری نموده و در قالب این کتابی که مشاهده می فرمائید تدوین نمودم.

قلمرو فرهنگی بومی های این منطقه که در حال حاضر شهر کرج در مرکزیت آن قرار گرفته است، مدّ نظرم بود. لذا تلاش کردم که طیف وسیع تنوع لهجه ها و گویش ها و خرده فرهنگ های موجود در این گسترهء جغرافیای فرهنگی را لحاظ نمایم.

قله های " کهار " و " ناز " که ریشهء اکثر حوزه های آبخیزی استان البرز هستند منجمله: رود کرج و رود برغان و ... را نماد استان البرز می دانم و " دشت کوه " و " بیج کوه " را نماد شهر کرج.

در تیرماه سال ۱۳۹۷ چهل جلد از این کتاب را به صورت پرنیت پیش از چاپ به چهل نفر از عزیزان تحویل دادم و از آنها درخواست نمودم که آن را مطالعه فرموده و ظرف مدت یکماه یعنی حدودا تا پایان مرداد ماه ۹۷ پیشنهادات سازنده خودشان را به ما ابلاغ بفرمایند تا در ویرایش جدید، آنها را ملحوظ نمایم. ولی تنها شخصیتی که به صورت کتبی، آن هم بسیار حرفه ای، اصلاحات و نظرات خود را، در اوج بزرگواری بذل محبت فرمودند که چراغ راه ما شد و آن استاد مسلم، همانا جناب آقای نور اله نریمانی متخلص به نیرن بودند که در همینجا کمال تقدیر و تشکر را از ایشان بعمل می آورم.

جهت هر چه پربارتر شدن این کتاب، اگر مطلبی دارید، خواهشمند است به صورت کتبی آن را در شهر کرج به برادر عزیزم جناب آقای طاهری به شماره تماس ۰۹۱۲۸۵۷۸۵۷۳ تحویل فرمائید تا سایر مراحل لازم را انجام دهم.

باشد که نباشیم و بدانند که بودیم

بودیم و کسی پاس نمی داشت که هستیم

بهمن ایزدین (۱۳۹۷/۱۲/۰۲)

اعضاء هیات اساتید بومی**خانم ها :**

لی لی اکبری (واریان)
 ام البنین نریمانی (بیریانچال)
 سوسن نریمانی (دروان)
 معصومه (بهاره) خدری (سپهسالار)
 فاطمه (معصومه) عنابی (واریان)
 افسانه گودرزی (دروان)
 زهرا نیک فلاح (کمال آباد)
 فاطمه ساسانی (دروان)
 سروناز شریفی (ده کرج)
 مرضیه جمشیدی (دروان)
 خواهران افسانه و افروزه کرمی (برغان)
 زهرا سرمدی (سنج)
 مریم رئیسی (سرهه)
 فاطمه سلطان ایزدیین (خوارس)

آقایان :

غلامعلی نریمانی (دروان)
 محمد گودرزی (دروان)
 هادی ایمانی آسرای (آسرا)
 علی خدری (سپهسالار)
 اسماعیل ساسانی (دروان)
 صدرالله خدری (سپهسالار)
 سید یاسین صید (ولایتروود)
 حسن گلگرخی (واریان)
 یوسف نریمانی (دروان)
 محسن کمالزاده (کمال آباد)
 غلامحسین (سعید) اویسی (سرجوب)
 خسرو اویسی (سرجوب)
 روح الله آهنگر (نسا)
 مجتبی زراعتی (کوشک بالا)
 علی جمشیدی (دروان)
 حمید کمالی نژاد (حیدر آباد)
 حمیدرضا مرادی (سرجوب)
 علی شیرازی (سرودار)
 حسین خدابین (خوارس)
 سید عبدالصمد رئیسی (نسا)
 عباس گودرزی (دروان)

ابوبکر محمد ابن حسن حاسب کرجی

حاسب کرجی در واقع دانشمند پیشرو علوم کاربردی و مهندس عمل‌گرایی بوده که در اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری قمری می‌زیسته است. زادگاه وی روستای کرج از توابع ری (شهر کرج فعلی) بوده و پس از تحصیل علوم آن زمان، شاید به دلیل آنکه در آن دوران، شهر بغداد به اصطلاح، پایتخت علمی آن زمان بوده، لذا به بغداد هجرت نمود.

کرجی در مقدمه کتاب "انباط المیاء الخفیه" نوشته: ... هنگامی که به بغداد وارد شدم و دیدم که مردم آنجا از کوچک و بزرگ، دانش دوست و قدرشناس علم هستند و دانشمندان را گرامی می‌دارند، کتاب‌هایی که تالیف کردم در زبان عربی بود و ...

البته حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی (۳۲۹ تا ۴۱۶ ه.ق) در همان ایام سعی در زنده کردن زبان پارسی نمود با نوشتن شاهنامه.

به خوبی آشکار نیست که کرجی، چه مدتی در بغداد می‌زیسته است ولی پس از قتل وزیر بغداد (فخرالملک) که پشتیبان کرجی بود، بغداد را هراسان ترک کرده و در حدود سال ۴۰۳ ه.ق به زادگاه خود (کرج) برگشت. فوت کرجی در سال ۴۲۰ ه.ق و ۳۲ سال پیش از ابوریحان اتفاق افتاده است. متأسفانه کرجی در گرد و غبار تاریخ گم شده بود تا اینکه در سال ۱۸۵۳ میلادی، مستشرق آلمانی به نام وپکه، کرجی را کشف نمود. کتاب‌هایی که از کرجی مانده عبارتند از:

- کتاب "البدایع فی الحساب" که در کتابخانه واتیکان موجود است.

این کتاب نشان دهنده پیشرفت دانش جبر تا سال‌های آغازین سده پنجم هجری است. توسط پرفسور ایتالیایی بنام جورجیو لوی دلاویدا به زبان ایتالیایی ترجمه گشته است.

- کتاب "الکافی فی الحساب" در کتابخانه لوئیس سابات نگهداری می‌شود.

این کتاب دارای ۷۰ بخش درباره اعمال حساب، هندسه و جبر می‌باشد. توسط پرفسور آدولف هوفهایم به زبان آلمانی ترجمه شده است.

- کتاب "الفخری فی صناعه الجبر و المقابله" که در کتابخانه دانشگاه آکسفورد انگلستان موجود است.

این کتاب را با چگونگی محاسبات جبری آغاز کرده و بخشی ویژه این رشته ساخته که در کتاب‌های جبر پیش از او دیده نمی‌شود و به زبان فرانسه نیز ترجمه گردیده است.

- کتاب "العقود فی الابنیه" نیز به نوبه خود شاهکاری است در مهندسی عمران، ساختمان، پل‌سازی، قلعه‌سازی، سدسازی و غیره.

- بزرگترین شاهکار کرجی کتاب "انباط المیاء الخفیه" می‌باشد که اساس مهندسی آب‌های سطحی و آب‌های زیرزمینی، قنات (کاریز) و ... است که نتیجه یک پژوهش کاربردی کاملاً علمی می‌باشد. کرجی این کتاب را به سفارش ابوغانم معروف ابن محمد وزیر و دبیر ویژه منوچهر بن قابوس در ری پس از سال ۴۰۳ ه.ق نگاشته است.

سایر کتب کرجی عبارتند از:

فی الحساب الهند، الاجذار، الاجوبه فی الحساب، مختصر فی الحساب و المحاسبه، الدوز، نوادر الاشکال، فی الاستقراء، الوحایا.

دستاوردهای کرجی در جبر؛

کرجی نخستین کسی بود که جبر عبارت های مشتمل بر توان های بالای دلخواه مجهول را بسط داده است. از دیدگاه او کمیت های مجهول، اعم از اعداد مطلق و مقادیرهای هندسی، می توانند یک "ریشه"، "ضلع" یا "شیء" (هر دو متناظر با x امروزی) باشند یا اینکه به عنوان مال (x^2)، کعب (x^3)، مال مال (x^4)، مال کعب (x^5) و غیره محسوب شوند، که در آن هر عضو حاصل ضرب "شیء" در عضو قبلی است.

کرجی همچنین مشاهده می کند که ۱ عددی است که در همه مراتب مشترک است (زیرا برابر است با همه توان های خودش).

بعلاوه، با هر مرتبه (x^n)، جزء متناظر ($\frac{1}{x^n}$) نظیر می شود که دارای این خصوصیت است که هر مرتبه ضرب در جزء خود برابر با ۱ است.

براین اساس، کرجی طرح خود را در پرداختن به عبارت هائی مانند "مال مال و چهار کعب منهای شش واحد" ($x^4 + 4x^3 - 6$) و "پنج کعب منهای دو جذر و سه واحد" ($5x^6 - [2x^2 + 3]$) بوسیله قواعدی که الگوی آن ها قواعد معمولی حساب برای جمع، تفریق، ضرب و تقسیم و استخراج ریشه دوم (جذر) است، بسط می دهد.

"رشدی راشد" از این مدل بندی جبر چند جمله ای ها بر مبنای حساب ارزش موضعی، بعنوان "حسابیدن جبر" یاد می کند.

دستاوردهای کرجی در آب شناسی؛

کرجی را علاوه بر دانشمند ریاضی می توان چهره ای تابناک در تاریخ مهندسی جهان به شمار آورد. وی در زمینه پیدایش آب های زیرزمینی و راه های استخراج آن ها نظریه ها و روش ها و اختراع های بدیعی داشته است. کرجی جریان آب را از نقطه ای به نقطه دیگر به وجود اختلاف سطح (ارتفاع) بین دو نقطه، وابسته می داند. وی در کتاب "استخراج آبهای پنهانی" در رابطه با چگونگی پیدایش چشمه می نویسد:

... هیچ آب جاری با جوشنده ای (فوران کننده) در سطح زمین یا در شکم آن وجود ندارد مگر آنکه فاصله منبع آن از مرکز زمین دورتر از فاصله محلی باشد که بر سطح زمین ظاهر می شود و جاری می گردد یا فوران می کند، وضع آب چشمه به هیچ وجه غیر از این نمی تواند بوده باشد.

کرجی معتقد بود که آبهای زیرزمینی به سه طریق بوجود می آیند:

اول نفوذ آب های باران و برف در شکاف های زمین طبق قانون میل به مرکز. دوم نفوذ بخار آب و تقطیر آن در شکاف های زمین. سوم صعود بخارهای آب در زمین و تبدیل آن به آب.

وی درباره تولید آب و باران چنین اظهار نظر می کند:

خدا آب را چنان آفرید که بیشتر شکاف ها و رگ های درون زمین را پر می کند و مازاد آن در دریا سرازیر گردد. بنابراین باید منبع و منشاء بیشتر آب ها از برف و باران و تبدیل آب (مایع) به هوا (گاز) و هوا به آب باشد ... موضوع مهم دیگری که کرجی به شرح آن می پردازد تاثیر زلزله در خشک شدن یا پیدایش چشمه های جدید است. وی می گوید:

هنگام زلزله، چشمه ها فوران می کنند و در بعضی موارد چشمه های تازه پدیدار می شود یا آنکه محل چشمه ها از جایی به جای دیگر منتقل می شود. علت این امر آن است که در زیرزمین رگه هایی است که آب از آنها عبور می کند و از چشمه های روی زمین بیرون می آید و خاک هایی که در اطراف این رگه ها قرار دارند سفت (غیر قابل نفوذ) هستند. اگر زمین لرزه هایی که بر اثر خروج بخارهای متراکم شده زیر زمین ایجاد می شوند، با مجرای این چشمه ها برخورد کند و برای آب، روزنه های دیگری که به مرکز زمین نزدیک ترند ایجاد نماید، آب از یکی از آن سوراخ ها بیرون می آید و مجرای اولی قطع می گردد. چه بسا که این بخار مخزن آب های حبس شده در زیر زمین را بشکافد و برایشان بر سطح زمین راهی باز کند و در نتیجه چشمه ای تازه ایجاد شود. این امر بسیار دیده شده است.

• کشف جاذبه و کرویت زمین؛

کرجی در کتاب "استخراج آب های پنهان" خود به وضوح از کرویت و نیروی جاذبه و قوانین تعادل و حرکت که چندین قرن بعد، توسط دانشمندان اروپائی (گالیله، کپلر، نیوتن و ...) مطرح شده سخن می راند. وی می گوید:

زمین با تمام کوه ها و دشت ها و پستی ها و بلندی هایش، کروی شکل است. خدا آن را مرکز عالم قرار داده است که تا ابد با حرکت دائمی خود به گرد این مرکز می گردد ولی مرتبتش بسیار اندک است. خدای تبارک و تعالی جهان را میان پُر آفریده و خلالی در میان آن نیست و برای هر یک از افلاک و ستارگان و آتش و هوا و خاک محلی خاص قرار داده است، که چون از آن جدا شود با حرکت دوباره به این محل بازمی گردد به همین جهت است که اجسام سنگین مانند خاک و آب خواستار رسیدن به این مرکزند و هر چه جسم سنگین تر باشد این میل به مرکز بیشتر است... و همچنین است حال بناها و مکان هایی که از سطح زمین بلندترند که فرو افتادن و ویران شدن آن ها نتیجه همان مرکز طلبی آن ها و کرویت گونه زمین است.

کرجی حصول فرم کروی را عامل وصول به حالت تعادل می داند و معتقد است که هر گونه دوری از شکل کروی، موجب حرکت می شود و حرکت همواره در جهت رسیدن به مرکز و فرم کروی است. از این جهت، او وجود کوه ها و ناهمواری های سطح زمین را عامل و وسیله ای برای به هم زدن تعادل و حرکت زمین می داند. وی در این زمینه می گوید:

.... و خدا، خاک زمین را بسیار گوناگون آفرید. همه این ها برای آن است که سطح زمین را بپوشاند و شکل

کروی خود را بدست نیورد تا از آن پس ساکن بماند و از جریان باز ایستد ...

دستاوردهای دیگر کرجی ؛

در تاریخ ریاضیات ، کارهای کرجی بدان سبب اهمیت دارد که نشان دهنده تنها نظریه مربوط به محاسبات جبری است. او از راه کاربرد منظم اعمال حساب در فاصله (بازه) مبنای تازه ای برای جبر پی نهاد و کتاب معروف وی به نام "الفخری" نخستین شروع جبر چند جمله ای ها بود. کرجی کوشش داشت که عملیات حساب را در مورد عبارات و جمله های ناگویا به کار بندد.

در اینجا به تعدادی دیگر از مهمترین دستاوردهای وی اشاره می کنیم

- به احتمال قوی ، کرجی نخستین کسی است که نقشه برداری زمینی را مطرح کرده است. وی برای هدایت راستا و شیب کف قنات ، روش هائی ارائه کرده که از نظر اصول ریاضی ، درست منطبق بر آن چیزی است که امروزه در نقشه برداری های زیرزمینی انجام می شود و تفاوت اندک آن ها در اجرا ، به دلیل ابزارهائی مثل تئودولیت است که در آن زمان موجود نبوده است.
- ابوبکر کرجی در جبر و حساب ، نوآوری های بسیاری انجام داده است که فقط قبل از او خوارزمی گامهای کوچکی در این زمینه برداشته بود.
- در جبر ، پا را از خوارزمی فراتر می گذارد و به معادلات با درجات بالاتر از ۲ می پردازد.
- اختراع تراز دایره ای و اختراع زاویه یاب و اختراع ارتفاع یاب و اختراع تراز مربعی از دیگر شاهکارهای کرجی هستند.
- معرفی یکی از مهمترین روش های حل مسئله به نام "اصل استقرار ریاضی" که هنوز هم در حل بسیاری از مسائل ریاضی بسیار دشوار، به عنوان یکی از بهترین روش ها می باشد. ولی در کتاب های غربی ، نامی از این شخصیت مهم و مشهور به عنوان کاشف این اصل نبرده اند.

خلاصه بررسی های بعمل آمده در خصوص الفبای زبان کرجی

با توجه به بررسی های به عمل آمده ، از آنجائیکه احتمالاً این زبان ، جزء اولین زبان های ارتباطی انسان ها می باشد لذا برعکس زبانهای دیگر مثل زبان عربی دارای چند نوع تلفظ برای یک حرف نیست. از نظر مخارج الحروف یا همان Phonetic یعنی محل خارج شدن حرف از حنجره و دهان ، پیچیدگی نداشته و کلیه حروف مشابه ، فقط یک نوع تلفظ می شوند. به عنوان مثال :

حرف آ : در این زبان فقط همین یک نوع است یعنی حرف "ع" نداریم ولی از جای دیگر آمده است.

حرف ت : در این زبان فقط همین یک نوع است یعنی حرف "ط" نداریم ولی از جای دیگر آمده است.

حرف ز : در این زبان فقط همین یک نوع است یعنی حروف "ذ ، ض ، ظ" نداریم ولی از جای دیگر آمده است.

حرف س : در این زبان فقط همین یک نوع است یعنی حروف "ث ، ص" نداریم ولی از جای دیگر آمده است.

حرف ق : در این زبان فقط همین یک نوع است یعنی حرف "غ" نداریم ولی از جای دیگر آمده است.

حرف ه : در این زبان فقط همین یک نوع است یعنی حرف "ح" نداریم ولی از جای دیگر آمده است.

ضمناً برخلاف زبان های پارسی دیگر ، در این زبان حرف "ژ" نداریم.

همچنین بعضاً در اثر خلط تلفظ ، حرف "ب" را با صوت حرف "و" تلفظ می نمایند. مثلاً درخت بید را "وید" یا "ویدار" تلفظ می نمایند و مانند آن ...

بنابراین می توان الفبای زبان کرجی را بدین صورت کلاسه بندی کرد :

آ(ع) ، الف ، ب ، پ ، ت ، ج ، چ ، خ ، د ، ر ، ز(ذ ، ض ، ظ) ، س (ث ، ص) ، ش ، ف ، ق (غ) ، ک ، گ ، ل ، م ، ن ، و ، ه (ح) ، ی

حرف آ

آزّا بماند = بی صاحب مانده	آبست = حامله ، آبستن
آزادبَر = نام یک روستا	آتشدان = اجاق
آزاله = فضولات (عربی) ، بازمانده ها	آتشگاه = نام یک روستا
آزنگل = درب چوبی موقت، قفل چوبی پشت درب	آتیش پاره = شیطان، با نمک، بازیگوش
آژان = پلیس	آجّه = تقسیم چند قسمتی در آبیاری که آب خودبه خود به زیر درختان انتقال می یابد، تقسیم پشم در
آسارا = نام یک روستا	هنگام کوک زدن لحاف
آسمان قُرْمیه = رعد و برق	آجش = لرز
آسیاب درگاه = نام یک روستا	آجین دوجین = نام یک روستا
آش آرشته = آش رشته	آجور = آجر
آش اُماج = آشی که با اُماج درست شود	آخور = محل خوراک دام
آش خامک = آشی که با خامک درست شود	آدران = نام یک روستا
آش رُو = آش شُل	آدم وانشو = غیر آدمیزاد. هیچ شباهتی به انسان ندارد.
آش شیشه = آش روز ششم زایمان	آرتوت = توت آرد شده ، تو آرد
آش شیلان = آش نذری و شکرگذاری مربوط به بانوی فراوانی به نام شیلا (شہلا) بانوی چشم درشت	آرخالِق = نوعی لباس
آشکوب = طبقه	آرداله = نوعی خوراک شبیه فرنی
آش لاش = زخمی و ناسور	آردل = مامور فراخوانی (واژه روسی)
آغجه واش = نوعی سبزی کوهی بهاره	آردِهه = نام یک روستا
آغسته = پُر، مالامال	آردین = رشتهء آش که بصورت دستی از خمیر درست میشود
آغل = طویلهء کوچک برای گوسفند و بز	آردین آش = آشی که با رشتهء آردین درست شود
آغوز = شیر پس از زایمان، ماک	آرسمه = آرواره، فک
آفندره = نوعی سلاح جنگی (آفند و پدافند) ، آفندره ، آفنداره ، آفند دره ، آفند درنده	آرُق = باد گلو
آقا = پدر	آریشه = نوعی خوراک با آرد و شیر و شکر مانند حلوا
آقبانو = نوعی پارچه	
آل = موجودی افسانه ای جهت ترساندن زائو و بچه ها	
آلابیلا = تا به تا، یکی در میان	

آلاله = شقایق وحشی

آلانک = آلونک

آلباخورا = آلو سیاه

آلبالو هَسْتَك = هستهء آلبالو

آلوچه = گوجه درختی کال ، آلوی کوچک

آناها = آنجاست

آندَسْت = آنطرف

آنقوت = ظرف مسی حمام

آویشن = نوعی گیاه خوراکی

آها = بله

آهار = صمغ گیاهی که در پارچه کاربرد داشت.

از نشاسته ، صمغ ، کتیرا ، لعاب ختمی ، مایعی تهیه

می شد و به جامه و کاغذ می مالیدند تا محکم و

براق شود ، نام گیاهی از تیره مرکبان جز دستهء

پیوسته گلبرگ ها که اصل آن مکزیکی است ، نام

روستایی در پشت شهرستانک تابع لواسانات

آهیل = نوعی آرد

آهیلو = نوعی خوراک با پیاز داغ یا رستک داغ،

همراه با زرد چوبه و آب و آرد آهیل

آیزنه = باجناق

آیگان = نام یک روستا

آیشم میشن = دو گونه آویشن کوهی

حرف الف

اسپج (ایسپج) = شپش	أَبْهَرَك (أوارك) = نام یک روستا
اسپره = نوعی گیاه	أَپْسُون = جادو، افسون
اسپرس = گیاهی علوفه ای، اسپس	أَجَارَه = هویج
اسپرک = وسیله ای متصل به بیل	أَجَاق کور = نازا
اسپرک دار بیل = بیل سپر دار برای شخم زدن	أَجِبَارِی = سربازی
اسپیدار = درخت سپیدار	أَجُوم بُرَه = ژنده پوش
أُستای بدوش = نوعی بازی	أُخْلَک = مترسک
استاک = نوعی سبزی شبیه اسفناج	أُخْلِی = حشره
اسکنجک = سکسکه	أَرچین = سنگ چین
اسکنه = نوعی وسیله نجاری و باغداری	أَرژَنک (أرجینک) = درختی با میوهء ترش
أُسکول = غار	أَرژَن (ارجن) = چوب دستی از جنس درخت ارژن
أُسکول در: پناهگاه های تاریخی در محدوده	أَرَسک = آرنج
روستای سرهه که به ۵۰ هزار سال تمدن غارنشینی	أُرسی = کفش
برمی گردد.	أَرک = دست آس
أسیو = آسیاب	أَرْمَک = نوعی گیاه
اشکاف = قفسه، شکافی به عنوان قفسه در دیوار	أَرنَعُود = نخاله، بدقواره
مجهز به دری کوچک	أَرنگه = نام یک روستا
اشکم = شکمبه، شکم	أَرَه کارد = اره بی دندانه برای خرد کردن گیاه
اشکمه = سیرابی، اشکمه	(علف)، ارهء ثابت، آرداس
اشکنه = نوعی خوراک	أَزَنو = دره ای در آدران
أگه ای = ناتنی (از پدر)	أَزیار = بقچهء بزرگ پشمی، پارچه ای بافته شده از
افاده = فیس و پز دادن	نخ نازک پشمی، لنگ، دستار، ازار، ازاره، ایزار
أفتو = آفتاب	أَزْغَار = غار عمیق
أفلیج = فلج	أَسپی نو = ناودان سفید، ایسپی نو
أقله = دردسر	أَسب سَم = نوعی گیاه با خاصیت دارویی چرک
أکره = عمله	زدایی
أل = صاعقه	أَسبَک چوقی = اسب چوبی
ألاغبند (علاقبند) = نعل کوب	

انگاری = پنداری	آلاله = لالهء سرخ
انگام = صمغ درخت	الخی = ندید بدید
انگوشت = انگشت	الدروم = هارت و پوت
انگولکک = سر به سر گذاشتن	الگرگ = بوتهء گل پر
اواره = سرگردان، گم و گور	الگرگ ویا = چشمهء تامین آب آسارا
اواره گرد = گم شو	الکک = پرتاب کردن، سرنه ریز
اوانک = نام یک روستا	الکک تُو = تلو تلو، چرخاندن مدور با دست و پرتاب کردن
اُو تره = گیاهی خوراکی که در چشمه می روید.	الکک دان = پرتاب کردن
اُو تلمبکک = آبدار	الکک وازی = بازی الکک دولک
اُو پتی = پلوی دم نکشیده	الکمه = چوب بلند
اُو دنگک = آبدنگک، چرخ آسیاب آبی	الکمه = چوب بلند
اُوراز = سربالایی با شیب زیاد	الک شنگه = معرکه و آشوب
اورازان = نام یک روستا	الها = التماس
اُو رس = نوعی درخت که گفته می شود ریشه خود را به آب میرساند، هورس، اُرس	الهُو = زبانهء آتش
اُوروت = پر کردن (مرغ)	الهُو چال = کوهی نزدیک دروان
اُورون = پر کنده	امزنا = گیشنیز
اُوزار = ابزار	امشو = امشب
اُوزان = آویزان	امنیه = پاسبان، ژاندارم
اُو زمین = زمین همواری که آب بر آن سوار میشود	انبرک = انبر کوچک
اُوسال = افسار	انجومکک = گیاهی خوردنی
اُستوها = ایستاده	انجیلستان = باغ انجیر
اُوسیکا = نوعی پرنده که دائماً در آب است.	اندا = اندازه
اوشان = ایشان	اندنکک = کوچک
اُشکار چره = محل چراگاه شکار	اندنه = به این اندازه
اُشکارواش = گیاه بوته ای که در مردادماه گل های بنفش مایل به صورتی کوچک میدهد و خوراک بز کوهی و کل میباشد. رنگ پلو را نیز قرمز می کند.	اندین = انقدر
اُشغال = فشردن	انزا = بچهء زن بابا
	انگاره = گیرهء استکان

اوسقاله = خیلی خیس و آبدار شده	ایسپچ (اسپج) = شپش
اوغانِ سر = منطقه ای در جادهء دروان بین سه راه	ایسپی کاه = علف سفید خوراک گاو
نوجان و سه راه خوآرس	ایسپک بزى = رنگ پریده
اوشتلک = تلمبهء آب ، اوشرتنک	ایسبول = غار
اوشک = آبکش	ایسپی = سپید
اوشج = گوسفند نر بزرگ	ایسپی او = آب سفید
اوشگردان = آبگردان، ملاقهء بزرگ	ایسپی راز = محلی بین دروان و بیریانچال ، اسپى او
اوشگر = سیب زمینی ناپز	راز ، افزای سپید (به علت شیب تند)
اوشگوش = آبگوش	ایسپی سنگ = سنگ سپید
اوشلپ = پهلوی	ایسپی نو = دره گونه ای با دامنه ای سفید رنگ ،
اوشلک = نام یک کوه	نام محلی در آتشگاه ، اسپى نو ، ناودان سپید
اوشلمبو = آب لمبو ، آبدار ، میوهء فشرده شده	ایسو = آسیاب
اوشله = آبله	ایسوان = آسیابان
اوشماج = خمیر گلوله شدهء ریز	ایسه = الان
اوشنايه = در آب نهاده شده	ایشکیلک = گیرهء بارگیری
اوشنجه = آنجا	ایقر = تنها
اوشنه = آن	ایکبیر = نکبت
اوشودندان = نوعی گلابی آبدار	اینجه = اینجا
اوشچکه = چکیدن آب	اینجه دره = اینجاست
اوشچکه نکن = پابرهنه وسط حرف کسی پز	اینه = این
اوشچوک = نام یک پرنده	ایوان = بالکن
اوشیار = آبیار	
اوشیارک = نوعی پرنده	
اوشیزر (اییزر) = نام یک روستا	
اوشین = مال او	
اوشینگ = خوشهء انگور	
ایبی = صدای تعجب	
ایز = رد پا ، هر گونه اثر و نشانه	

حرف ب

بابقوری = آب مروارید چشم	بال بال = پر پر
بابونه = نوعی گل	بالسکنی = آستین
باجی = خواهر	بالش = مُتکا
باختر = غرب	بالُغ = رساء
باخْت (بَخْت) = خوابید ، خوابیده	بالکش = ساق دست ، وسیله ای چرمی که با آن دست را می پوشانند.
باخْتی یه (بَخْتی یه) = خوابیده است	بال مَله = محلهء بالا (جوآر مَله) ، بارمله
باخِرِد ناخِرِد گردی (بَخورد نُخورد) = نیم خورده شد	بال ولو کردن = رقصیدن
باخِس (بَخْس) = بخواب (دراز بکش)	بالین = بالای
بادبندی = آپسون	بالین نو = راه آب بالا ، درهء بالایی
باد کوپ = جمع شدن برف در اثر باد در یک محل	بامیشی (وامشی) = گربه
بادیه = جام مسی	بایری = لم یزرع
بادیه کپ دار = جام مسی لبه دار ، زائده ای در	ببَرِدن = بردن
کف بیرونی ، کپدار جام	ببِه = بچه (Baby)
باربند = محل بستن احشام	ببِرک = پریدن
بار فِتَن = نوعی بلور	ببِلاسی = پلاسیده
باد و بروت = فیس و افاده، هارت و پوت	بتوکان = تکان بده
باریجه = نوعی گیاه	ببچایی (بوچایی) = سردش شده، چاییده
باریکک = زگیل	ببختک = کابوس ، سایه ای افسانه ای در خواب بر
باسمه ای = یلخی، بی برنامه	سینه آدم می افتد (افسردگی)
باغال = بغل، آغوش	ببخل = حسد (واژه ای عربی)
بافور = وسیلهء استعمال تریاک ، وافور	بخو = پایبند
باک = ترس، واهمه	ببدار = نگه دار
بال = دست	ببده = بلدرچین
بالا بُن = نوعی ساز ، بالابان	ببخلق = بد اخلاق
بال بند = دستبند، بازو بند	ببدرقه = برق، جرقه
بالاقوتی = او تره ، بلاغ اوتی (واژه ای ترکی) ،	ببدی ین = دیدن
گیاهی خوراکی که در چشمه می روید ، چاپلیک	ببدی یم = دیدم

برادر = برادر	بسوج = بسوز
برارزا = برادر زاده	بسوجینای = سوزاندی ، بسوجاندی
بُراق = عصبی	بسویی = ساییده شده
برّ بیابان = بیابان خشک (برّ واژه = خشکی)	بسویی = ساییده شد
بربین = بپر	بشقال = فشار بده، باز کردن پشم با چنگ زدن
بربی ین = بریدن	بشقالتینی = هنگام فشار دادن، چنگ زدن
برساندن = پختن ، رساندن	بشقالی ین = فشار دادن ، فشار دادند ، بشغالی ین
برمارست = نشان داد	بشو = برو
برسانده برنج = چلو	بشو اواره گرد = برو گمشو
برمار = نشان بده (برماردن ، برماردن ، برماستن)	بشورد = شست ، شسته شده
برغان = نام یک روستا	بشوردن = شستن
برف آنگن (برف خره) = جایی که برف پارو شده	بشوون = رفتن
کوپا شده	بشیه = رفته
برف و دُشو = برف و دوشاب (شیره)	بشی یم = رفتم
برفوت = فروخت ، فروخته شده	بشی یم = رفتیم
بر که قزان = دیگ بزرگ	بقرمین = بفرماید
برگر = دیگ بزرگ	بق = بخار
بزبزک = نوعی ساز دهنی	بقال = فروشندهء بقولات (خواربار)
بزخو = حالت حمله	بقچه = سارق ، (سارخ ، سارخ = سفره)
بزک توزک = آرایش ، بزک دوزک	بقه = گوساله یا بز یک ساله
بزلان = طویلهء بز	بکت = افتاد، حرکت کرد
بزمو = موی بز	بگفتی گوشت = گوشت کوبیده
بزی = زد	بکو = بیافت، حرکت نکن ، آرام بگیر ، ایست
بزیار (بوزیار یا بوزار) = بیزار بودن	بکوتاندن = کوبیدن، زدن
بسبیج = میک بز	بگوت = گفت
بستک = خوشهء انگور	بگوتن = گفتن ، گفتند
بسکوئیک = نام یک محل	بگیت = گرفت
بسوت = سوخت	بلد چی = راهنما (ترکیب ترکی - عربی)

بلدیه = شهرداری (عربی)	بَنگِستَن = انداختن
بلغور = گندم کوبیده	بَنگِن = بنداز
بَلکَم = بلکن، شاید، اما، بلکه (بل + ک)، ترکیب عربی	بن نین = بگذار روی زمین
فارسی	بُنه = وسایل، جایگاه ماندن گله داران
بلند بالا = قد بلند	بَنیش = بنشین
بلوا = سر و صدا	بو پَرَنگ = بوی خوراکی
بَله گوش = گوش پهن	بو داغ = نوعی گل
بَلهیی = له شدن از گرما	بود بودک = دارکوب، دارکوتانک
بلی = اردک، مرغابی	بودلاق = تک و تنها
بمانی = جاویدان	بور = زرد رنگ پریده
بَمبرون = نوعی پارو	بوران = باد شدید همراه برف
بَمردن = مردن	بورانی = نوعی خوراکی با اسفناج
بن = زیر	بور تال = کسی که مو و ابرو و مژه اش بور باشد
بن = زمین	بور موسکه = نوعی پرنده
بِناقوئیک = قرار و مدار، Round Wu	بورمه = گریه و ناله
بنجن = سبزی را خرد کن	بوروت = پاک کرد، پارو کرد
بندِ بلا = گرفتاری	بورج (بوروج) = فرار کن
بندِ پلنگ = نام یک محل	بوز = یخ
بندِ ساربان = نام یک محل	بوزن = اخمو
بندک = نام یک صخره، صخره کوچک	بوسپار = سفارش کن، بسپار
بندِ کل = نام یک محل	بوم غلطان = غلطک سنگی که با دست میکشند
بندِ بیخ = گذرگاه زیر صخره، محل تلاقی جوی	روی بام های کاه گلی
خوارس با رود برغان	بوم گاردن = بام گردان (همان بوم غلطان)
بندِ کمر = نام یک محل	بوم لُو = لبه پشت بام
بندِ گا (بندگا) = محل بستن رودخانه برای هدایت	بونوقی = همین الان، بنقی
آب به جوب	بوو = بود
بندِ گو کش = نام یک محل	بَهله = مابین انگشت شست و اشاره
بَنگِست = انداخت	بیامن = آمدن

بیامون = آمدند	بیَهَل = بگذار، بنداز
بی بی = مادر بزرگ	بیَهَل بَشُو = بل بشو، بی نظمی
بیج بیجک = نوعی گیاه	
بیجک = قبض، صورت حساب	
بیج کوه = نام کوه شمال شهر کرج (بالای عظیمیه)	
بیخ = زیر	
بیخ گوشیک = در گوشی (حرف زدن)	
بیدستان = باغ درخت بید، نام محلی در خیابان چالوس	
بید مَلّقی = بید مجنون	
بی دوا = بی درمان	
بیر = بگیر	
بیر یان چال = نام یک روستا	
بی صاحب بماند = بدون صاحب مانده، آزاد و رها مانده (آزاً بماند)	
بیطار = دامپزشک	
بیعار مرگی = ولنکاری	
بیقوش = جغد	
بیلچک = بیلچه	
بیلقان = نام یک روستا	
بینه = محلی در حمام	
بی وجه = بی ارزش	
بیو = بیا	
بیورد = آورد	
بیوردی = آوردی	
بیو منی وَر = بیا پیشم، بیا کنار من	
بیهَشتم = گذاشتم	

حرف پ

پاشویه = شستن پا با آب نمک برای کاهش تب	پا بگیت = پا گرفت ، استرار شد ، پایه و اساس پیدا کرد
پافلک = باد کرده	پا بند = وسیلهء بستن پا، متعهد ، گرفتار ، ماندگار ، دل بسته
پاکار = پیشکار	پابند گردی = گرفتار شد
پاکش (پنجه کش) = نوعی نان	پاپری = نوعی مرغ یا کبوتر
پاکلاش = حرکتی که مرغ زمین را با پایش میکند و خاک را از پشت سرش به هوا می پاشد.	پاپوش = توطئه
پاگیتن = پا گرفتن ، استوار کردن	پاپیچک = فنی در کشتی
پالفه = ظرف گلی بزرگ	پاتنین = سینی چوبی بزرگ، درب کندیل
پالوفه = کودک چاق و تپل	پاتودار = نام یک کوه
پالَن گنه = نوعی سبد	پاُتُق = محل قرارمدار
پالون = پالان	پاُتوَه = نوعی برچیدن ساق پا
پامیشک = نوعی گیاه خوراکی	پاتیس = نوعی پارچه ریزبافت و نازک
پایساد = بلند شد	پاتیل = تگار، ظرف بزرگ شیر داغ کنی
پایست = بایست، بر پا	پاچال = حوضچهء کوچک زیر خزینه
پایستار = ایستا، استاتیک	پاچه = ساق پا
پایستای = بلند شدی؟، بیدار شدی؟	پاچین = نوعی لباس که پایین آن چیندار است
پایی بن = زیر پا	پاخ پاخی = کلاه لبه دار
پَپِه = بی عرضه	پاخ و پيله = ورم داشتن
پت = پختن	پادرگاه = مدخل ورودی
پت او = آب گرم	پادرمیانی = واسطه شدن
پتروَن = داغ داغ	پارس = نوعی وسیله نجاری و سنگ بری
پته دماغ = بینی پهن	پارسال = سال قبل
پته کله = کله پهن، پشت سر صاف	پا رَد گَرَد = برو کنار، گمشو
پتی = لخت	پاری = پاره ای، بعضی
پِچ پِچ = نجوا	پاری وختا = گاهی اوقات، پاره ای وقتها
پَخت = پهن، تخت ، مسطح	پا شر = زیر دست و پا رفتن
پَخمه = دست و پا چلفتی	پاشوره سنگ = سنگ پا
پَر پَر بزی = جان کند ، پرپر زدن پرنده بعد از بریده	

شدن سرش	پس او = آبگوشت نیم خورده
پرپرک = پرپر شده	پس پرین صبا = پرپروز
پرپروک = پارچه یا لباس خیلی نازک	پس ترین صبا = چند روز پیش
پرپوش = ریز ریز	پسپل = چروکیده، پنجر، کم باد
پرئو = پرتاب، ادرار کودکان	پستک = نوعی لباس
پرچنه = حرّاف، پر حرف، چانه زدن زیاد	پستو = انباری، صندوق خانه
پرزگه = جرقهء آتش	پس صبا = پس فردا
پرسه = قدم زدن بی هدف	پسله = پنهانی، پشت سر، عقب عقب رفتن
پرکلاش = پاکلاش، زیر و رو کردن	پسنک = سنجد (پسینیک)
پرکه تا = نخ پنبه ای ضخیم	پسنک دار = درخت سنجد
پرگیرک = منطقه ای در شمال کرج که الان عظیمیه نامیده میشود	پسه = برفی که باد کوپا کرده
پرمال = اصطلاحی در خرمن	پس و پیش = عقب جلو، نامرتب
پر میان = اصطلاحی در خرمن	پس سر بنگستن = پشت گوش انداختن، از سر خود باز کردن
پرنیجن = الک	پسینه = انباری پشت آشپزخانه
پروار = چاق، گوشتی	پشت مازو = فیله
پروش = ذره	پشت بولکی = ملق زدن، قسمت انتهایی پالان
پروش پروش = ذره ذره، تکه های شکسته شده	چهارپایان
پر هاگیت = پرواز کرد	پشته = کُرت، انباشته شده
پر هامیگیت = پرواز میکرد	پشتی = ته دیگ
پری بن = زیر بغل، زیر پر	پشتی = متکای پشت کمر
پریت پریت = ریز ریز	پشتی بده = تکیه بده
پرین صبا = دیروز	پشگل = مدفوع گوسفند و بز
پز بدان = پز دادن	پشمول = پشمالو
پزقل = طاول	پشمه = آماس، باد کرده
پزول = آبهء زخم	پک = پتک
پسا پسا = عقب عقب (رفتن)	پل = سرخی، قرمزی
	پلا = پلو

پوف = فوت	پلاس = زیرانداز مندرس و پوشیده
پوفکی = ناستوار، لُق	پَل پَل = برقی برقی
پوک = توخالی، سست	پلته = فتیله
پوک = جگر سفید	پُل خواب = نام یک روستا، پُل خُو
پول = پُل	پُلُق = جوش
پول شاه = پل قدیمی کرج	پُلُق پُلُق = قُل قُل
پولک = پل کوچک، منجوق	پُلُم = سرب، پلمب
پوماد = پماد، فشارکی	پُلُم کردن = مَهر و موم کردن
پونادر = درهء پونه، درهء ای که از دُروان تا	پُنادر = درهء ای که از دُروان تا کوشک بالا امتداد
کوشک بالا امتداد دارد و در آن پونه می روید.	دارد و در آن پونه می روید. پونادر، دره پونه
پونکه = شیشهء بزرگ آبلیمو و آبغوره، بُنکه	پنبه جارک = مزرعهء پنبه
پونه = گیاهی خوراکی	پنتی = کثیف، نکبتی، لَجَر
پهن دیم = صورت پهن	پنج پتیک = پنج روز پایان اسفند ماه
پهنه حصار = قلعهء کوهی در ارتفاعات خور، پهن سار	پنج مُریک = از گیل، کُندس
پیاز او = اشکنه	پنجول = پنجه
پیازک = پیاز کوهی	پندار = خیال
پیالیک = پیالهء کوچک	پنداری = انگاری
پی پوش = نوعی گیاه	پندیر = پنیر
پیت = ظرف حلبی مایعات، پیچ	پنیرک = گیاهی خوراکی، پندیرک
پیتال = چپ چشم	پوت = بی مغز، پوک
پیتاندن = پیچاندن	پورکان = نام یک روستا
پیت هاده = پیچان	پوزار (پوجار) = کفش، پای افزار
پیت پیتی میا = چپ چپ نگاه میکنه	پوستک = زیر اندازی از پوست
پیت میدیه = می پیچاند	پوستی پنیر = پنیر خیکی
پیجامه = شلوار راحتی داخل منزل (واژه ای	پوستین = لباسی از پوست
فرنگی)	پوش = خاشاک
پی جوق = کنارهء جوب، در مسیر طولی جوی	پوشنگ = نوعی گیاه
آب	پوشلا = پوست گرده

پپچک = نوعی گیاه	کوشک بالا قرار دارد.
پی درّه (درّه پی) = پایین ترین جا در مسیر طولی	پيله بزیه = تاول زده
دره	پيله گردن = گیر دادن
پیرار سال = دو سال پیش	پینک = وصله زدن
پیرانه سر = سر پیری	پینه = وصله
پیرزا = بچه ای که از زن پیر زاده شود	پینه دوز = هر خیاطی که به لباس وصله بزند ،
پیرهن کش = لباس تریکو (کش پیرن)	کفاشی که تعمیر کفش را انجام می دهد.
پی زور = کلش گندم یا برنج	
پی زوری = کنایه از بی رمق بودن	
پیس = کم باد	
پی سر = وا گذاشتن	
پی سو = به دنبال	
پی سوز = نوعی چراغ که سوخت آن پیه گوسفند است	
پیه = چربی گوسفند به غیر از دنبه	
پیشا = جلو	
پیشا بشن = استقبال کردن	
پیشاب = ادرار	
پیشامه = پیش آمد	
پیش بیامه = اتفاق افتاده	
پیش پیرار سال = سه سال قبل	
پیش پیشک = بید مشک ، جلو جلو	
پیش دو = نوعی اسلحهء سرپر	
پیشقاب = بشقاب	
پیشواز = استقبال (پیشا)	
پیلک = گوسفند بدون شاخ	
پيله = پيلهء کرم ابریشم، تاول، ورم لثهء دندان ، نام محلی در شرق دروان که در محدوده آدران و	

	<u>حرف ت</u>
تُرشِ آَش = آَش زرشك	تا = نخ
تُرشِ تَرِه = خورشتی با اسفناج	تابخه = گرمای نیمروز
تَر و فرز = زبر و زرنك	تاپاله = مدفوع گاو
تَر قورمه = نوعی خوراکی	تاتو = نوعی حشره، سوسك
تَر كو = جوانه	تاتوله = نوعی گیاه سمی
تَر كه = چوب نازك	تاج ریزی = نوعی گیاه
تُرنا = نوعی بازی	تاجی = نامی برای دختران
تَرنگین = گیاهی دارویی	تاس = کاسهء كوچك فلزی، كچل
تُسنه = نوعی حشره، خر چسونه	تاغار = تغار
تُسنه زَهله = ترسو	تاغستان = نام یک محل
تَش = آتش	تاچه بالا = رُف
تَش كِه بندان = در چاله ای آتش درست میکردند	تاچه بالا گذاشتن = ژست گرفتن
و بر روی ذغال های آن تخته سنگ میگذاشتند و	تاك = درخت مو
شب روی آن میخوابیدند، سیستم حرارت از کف	تال = کود حیوانی مخصوص سوزاندن
تَشگرسان = آتش زنه	تامارزو = محتاج، آرزومند
تَشك = مرغ یکساله، تَشنو	تاوان = تلافی، جزا
تَش هاگیت = آتش گرفت	تایچه = ظرف پارچه ای گندم
تَش هاگيته آقا = پدر سوخته	تایه = تودهء علف
تَشی = جوجه تیغی بزرگ	تجیر = پرده
تغار = ظرف بزرگ ماست و دوغ	تخت ایسن = منطقه ای در خوارس
تفتیش = کنجکاوی	تُخس = سرتق
تفیک = کفن	تُخلك = قلقلك
تُقلى (توقولی) = بره یا بزغالهء یکساله	تُخلمنه = خمیر
تُك = لب، نك	تَر تر = شُرشر
تُك تبریزی = نام یک محل	تَر تیزك = نوعی سبزی مثل شاهی
تُك تُو = جنب و جوش	ترخان = نوعی سبزی خوردنی
تكدانه = مرغوب	تُرش آبك = خورشتی مثل فسنجان ولی ترش تر و
تكذیب = بدگویی، غیبت، دروغ انگاشتن	حاوی سیر

خوردن آن	تک زن = تو ذوق کسی زدن
تودریک = نام یک محل	تُکشِ دمیستا = اصطلاحی فرهنگی که تازه عروس،
تودلی = جنین گوسفند قبل از زاییده شدن، برهء	نزد اقوام شوهرش، حرف نمیزد و زبانش میگرفت
تودلی	تُک میلیجیک = لب غنچه شده
تو آرد = توت آرد شده، آرتوت	تُک نزن = لب نزن
توتک = نان فتیر، دستی نان	تکیه = لم دادن، محل برپایی تعزیه
تو دار = درخت توت	تکیه سپهسالار = نام یک روستا
تو دار سانک = قرآن خوانک، توت برسانک،	تل = تلخ، تریاک
آواز خوان درخت توت	تل اُوخره = زهرمار کردن
تور = خُل	تلاسک = قیلوله
توزرد = کنایه از تو خالی، خرابی کار از داخل	تلاشه = تراشهء چوب
توس بیا = منطقه ای در دروان	تل رگه = رگه ای مزهء تلخ داشتن
توفال = چوب و گچ سقف	تل زغبوت = تلخ زهر مار
توفیر = برتری، ارجحیت	تلخک (تلخه) = نوعی گیاه
توک = سرشیر	تلکاسه = خوراکی که در شام غریبان خیرات
توکا = نوعی پرنده	میشود
توور = تیر	تلمبار = تجمع کرم ابریشم، هر گونه انباشته شدن
توگن = ماهی تابهء مسی دسته دار	تَمارزُو = آرزو به دل مانده (تامارزو)
توَل = گل آلود	تناس (تناز) = ناف، فتق
توَل او = آب گل آلود	تنبال کیسه = کیسهء حمام
تون = گرمخانهء حمام	تنبان = شلوار
تون طبس = کنایه از جهنم دره، نام دو محل در	تنقرک = ظرفی خمیره ای شکل از جنس روی که
شرق ایران	در آن ماست درست میکنند
تونک = تنور حمام	تُنک = نازک، باریک، کم پشت
توئیک کرده = کفنت بشه	تَن لَش = بی خاصیت
ته تو = بقیه، منتها الیه	تُتو = شنا، آب تنی
تَهَن = تابهء دسته بلند	توبره = کیسه ای که به سر چهارپا جلوی دهن آن
تیاره = دیزی	میندند و در آن جو و گاه ریخته میشود جهت

- تیال = بخیه و کوک درشت
 تیان = دیگ بزرگ گرم کن حمام
 تیایِ شین = مال تو
 تیایِ نی = مال تو نیست
 تی تال = حقه باز
 تیج = تیز
 تیش = عجله داشتن
 تیج بو = بوی زننده و تند
 تیخ = خار، تیغ
 تی یرسک = یخ روی آب
 تیران = تیرهای سقف خانه
 تیران سایه بنگه = کنایه از اینکه شب نشینی به درازا کشیده و باید مهمانی را تمام کرد
 تیر پرده = چوب پرده
 تیرگ = تگرگ
 تیرک = چوب عمود خیمه
 تیرکی مار = نوعی مار
 تیرگیت = صاف و کشیده
 تیز = فوری
 تیز بُز = زبر و زرنگ
 تیز لی = نوک تیز
 تیلان = صاف و صوف
 تيله = کوزهء شکسته
 تیماج = نوعی چرم

حرف ث

ثابت = استوار

ثروت = مال و دارائی

ثمره = میوه، نتیجه

حرف ج

یا مس	جا = رختخواب
جام وجوت = ابزار یا وسیله ای که برای شخم زدن زمین به گردن گاو می انداختند	جا بَنگی یِه = رختخواب پهنه
جدال = دعوا	جا بَنگِن = رختخواب پهن کن
جَدّه = مادر بزرگ	جا بِنی = جبران تحفه (تحفه ای که در ظرف خالی شدهء هدیه یا سوغاتی قرار داده و آن ظرف را پس میدهند)، کاسه هم کاسه
جان بَگیت = جان گرفت	جا بیخک = جبران تحفه
جان به سَر کردن = اذیت کردن زیاد	جاج بَگُرد = سیخ کردن پرهای پشت تاج خروس به نشانهء آمادگی برای حمله
جانَت دَرشِه = بمیری	جا پای دُل دُل = نام یک محل ، جای پای اسب دل دل بر روی سنگ
جانَت در شُو = مُردی	جا جو (جا و جیم) = محل اسباب و اثاثیه
جان در عذاب = بد قلقی	جاجیم = بالاپوش شبیه پتو، نوعی فرش
جان دِکت = جان گرفت	جادو جنیبل = سحر و جادو
جان هادا = جان داد	جار = خیر
جانَزَن بُمُرد = کنایه از دختری که ناکام بمیرد، جوان ناکام	جارچی = خیر دهنده
جان سَر و ایشَت = کسی که نمیتواند بمیرد	جارو جار = مکانی که جارو میروید
جان سَر و گیشَت = نیمه جان	جارو خار = ساقه های نازک جارو که شبیه خلال دندان است.
جانَش دَرشُو = مُرد	جانَزَن = هاون سنگی
جان کنش = حالت جان کندن پیش از فوت	جاسر = محل خروج کودک از رحم
جان کنش دادن = تقلائی زیادی کردن	جاشو = کارگر قایق
جانَماز = سجّاده	جا گُردن = بردن مرغ یا گوسفند و حیوانات اهلی به داخل محل نگهداری یا طویله
جانور = جاندار	جاگَن = ریشه کن
جانونی = ظرف نگهداری نان	جام = کاسهء بلوری
جاهاز = جهیزیهء نوعروس	جامک (جو مک) = کاسهء کوچک از جنس روی
جایز = روا	
جبر = اجبار	
جَبرو بلِه = یک بازی دخترانه	
جیح: حرف ندا به معنای: راستی، تازه یادم افتاد	
جَختی = اندکی، قدری	

جز رونى = عمليات كندن گردو از درخت	جر = ادامه
جزق = نوعى بازى	جرب (جوروب) = جوراب
جزغاله = سوخته	جر بدا = پاره كرد
جزك خدا = نوعى سبزى كوهى كه تهش مثل	جر بزه (جور بزه) = جنم، عرضه
سبب فرنگى است	جامه = رخت
جز كه كله = كسى كه موهاى بلند و مجعد دارد،	جان بكن = جونت درياد، زود باش
هپى	جر خورده = پاره شده
جز گلو = منطقه اى كه درخت گردو زياد هست	جرز = چينهء ديوار
جز گولك = كوه روبروى بيلقان	جرس = مل
جز لاغ (جزك) (جز داغ) = دنبه سرخ شده و روغن	جر قوه (جرقابه) = چركين، خيلى كثيف
گرفته شده	جر مسكه = نوعى پرنده
جز لك = سوخته شده در اثر سرماى زياد	جر نزن = دبه نكن
جز لنگه = گونى گردو	جر ننگ جرنك = نوعى بازى با كمربند
جز ليك = سوخته، جزغاله شده در اثر آتش	جر يب = مقدار معينى از زمين
جزم = مصمم	جز = گردو
جز و ل = برگ درخت گردو	جز = سوزاندن
جز ولا = جفنگ، حرف مفت	جزا = سزا
جستن = پريدن	جز او (جز كو) = خيلى شور
جستن = گشتن، جست و جو كردن	جز بازى = گردو بازى
خوردنك و جستنك = خوردن و زود رفتن	جز بدا (جز بودا) = سوزاندن، سوزاندن موى كله
جعه = جاده، جئده	پاچه قبل از پخت
جغ = جيع	جز بزى = ماست يا پنير بريده
جغل = كوچولو	جز جز = جيليز و ويليز
جغله يال = بچهء كوچك و زبل و زرنك	جز جگر = نوعى نفرين است
جغور بغور = نوعى خوراكى با جگر	جز حلقه = گردوى بزرگ مخصوص گردو بازى،
جفت = همتا	جز ارغه
جفتك = لگد	جز دار = درخت گردو
جفتك چار گوش = پشتك وارو زدن، نوعى بازى	جز رون = كسى كه گردو را از درخت ميكند

جندر بندر = پاره پوره ، شندر وندر	جُفت گردی یَن = همدست شدند
جنسک = ناقلا	جفت و جور = راست و ریست
جنسینگ = ودرز کردن	جَفَنگ = حرف مفت و مزخرف
جن کله = سری با موهای نامرتب	جَهّه = لباس با طرح بوته جغه ای
جنگلی سیب = سیب وحشی، خوژ	جگن = نوعی گیاه
جوآر کَش = بکش بالا	جُل = پارچهء کهنه، رو انداز
جوآر مَله = محلهء بالایی	جَلا = زرق و برق
جُوال = گونی حمل گندم و جو	جَلال = شوکت
جُوال دوز = سوزن بزرگ دوختن سر جوال	جَلَب = رند، موذی
جوانِ گُو = گاو جوان	جَلَت = رند، ناتو
جوان مرده (جوان بُمرد) = کنایه از زرننگ و ناقلا	جَلد = رام، اهلی
جوان مرگ شده = در سن جوانی مرده	جَلدی = زود، فوری
جوان نُمرد = در جوانی نمرده، به شخصی که	جَلزقه = جلیقه، لباس بی آستین
خیلی شیطونی میکنه گفته میشه	جَلز و ولز (جز و وز) = آه و ناله، با عصبانیت
جوت = یوغ	حرص خوردن، صدای سرخ شدن
جو جو = جوجه تیغی	جُلْمِبُر = لات و آسمان جل
جو جوق = جوانه	جلنگه دار = نام یک روستا، درخت دارجلینگ
جودان = نوعی درخت	جلو دار = پیشتاز
جودان چو = چوب درخت جودان که با آن چماق	جُم = تکان
درست میشود	جَم = جمع
جور = مرتب	جَمام = تازه کار، کار نکرده با عضلات خشک
جوراب (گوراب) = روستایی در جاده چالوس	جُمانه = جو دو سر
جُوستان = روستایی در طالقان	جَمیلک = انبان کوچک
جوشن = داغ، در حال جوشیدن	جمع و جورش کن = تمامش کن، جمع بندی کن
جوشن = زره	جَموری = جمع و جور کردن خانه، جمع آوری
جوز قند = نوعی شیرینی	جناس = کتف
جوز گلیک = نام یک محل	جَنجال = وسیلهء خرمن کوبی، هیاهو

جو عَنَلَقْ = درب و داغون	جیر گیت = آورد پایین، زیر گرفت
جوق = جوب	جیر مَلَه = محلهء پایین
جوقِ حاجی = نهر حاج میرزا آقاسی	جیره = خوراک روزانه
جُکْ = لطیفه	جیره خور = اجیر، مزدور
جُو کار = کشاورز	جیرین = پایینی
جول = گود	جیرین باغ = باغ پایینی
جولان = تاخت و تاز	جیرین سرا = سالن پایینی
جولان بدا = شیطانی کرد، هر کاری که دوست	جیرینگا = انداخت پایین
داشت انجام داد	جیرینگم = انداختم پایین
جولان ندین = این ور و اونور بیخودی نروید	جیرین ویان = منطقهء پایین دشت ویان
جوله = سد	جیز = سوزان، داغ
جُو نان = نان جو	جیش = لشگر
جَوُونَه = جوانه	جیش (جرش) = ادرار بچه
جَهَوَه = جعبه	جیف = جیب لباس
جَیْب = گریبان	جیفه = مال و منال
جیب = جیب لباس	جیقیلک = کوچک، جلف
جیبیر = نوعی حیوان حلال گوشت	جیک و پوک = همه چیز
جیتَرنا = پایین تر بگذار	جیم = فرار
جیجک = جو جه مرغ	جینگیل = ریز و کوچک
جیر = پایین	
جیرا بالا = زیر و رو	
جیر اُفتا = افتاد زمین	
جیران = آهو	
جیرایی = پایین، سرپائینی	
جیر بدا = پایین داد، خورد	
جیر سُرُو = محلی در روستای تکیه سپهسالار	
جیر شد = رفت پایین	
جیر کَش = پایین بکش	

حرف چ

چاشت = صبحانه	چاپچی = خالی بند
چاق = پروار	چاپی = خالی بند
چاقال = شکم گنده	چاتمہ = نوعی چیدن تفنگها در اردو گاه
چاقاله = بادام نرسیده	چاتو = طناب افسار گوساله
چاقچور = نوعی شلوار گشاد و بلند زنانه	چاجول = حُقّه
چاق سلامتی = احوال پرسی	چاجول باز = حقه باز
چاک = درز، شکاف، درّه، جایی پر آب که در آن رستک میرود	چاخان = دروغ
چال = گودی	چادر شب = پارچه ای چهار گوش که در آن رختخواب را بسته بندی میکنند
چالان غاز = نام یک محل	چاران = نام یک روستا
چال پت = شیوه ای برای پختن غذا	چار پا = اسب، خر، قاطر و امثالهم
چال خس = یک جا ماندن زیاد	چار چار = چهار روز پایان چله بزرگ و چهار روز آغاز چله کوچک زمستان (از ۶ بهمن ماه تا ۱۴ بهمن ماه)
چالک = حفره	چار چشی = زل زدن، چهار چشمی
چال گُردم = دفن کردم	چار چنگولی = چهار دست و پا
چال کُنک = گودی زیر کرسی که داخلش ذغال و آتش قرار می گرفت.	چارخال = مَشک دامداران برای گرفتن کره و دوغ از شیر با حرکت دادن به جلو و عقب، چالخا
چال میل = نام کوهی بین کوشک بالا و دروان و ورزن	چار زانو = نوعی نشستن
چاله چوله = پستی بلندی	چار ستون = اسکلت بندی
چاووش = هاتف، خبر دهنده با صدای بلند	چارسو = چهار طرف
چایچی = چایخانه دار	چارسوق = چهار راه
چبری = چربی	چار شانه = شانه پهن
چپ چپ = یه وری	چارُق = نوعی کفش
چپر = وسیلهء خرمن کوبی	چار قَد = روسری بزرگ
چپش = بزغالهء یک ساله	چار میخ = صلیب، کنایه از دست و پا بستن
چپق = نوعی وسیلهء استعمال توتون	چار وادار = خرک چی
چپول = چپ دست، چپ چشم	چاری (چوری؟) = چرا؟
چچی = چوب نیم سوخته	

چخماق = سنگ آتش زنه	چک سَری = کشیدن جوراب روی شلوار
چُر = ادرار	چک شَه هاماس = پاشو بگیر
چرب زبانی = چاپلوسی	چک کَشیه = کوک های نامرتب زده
چرپی = حصارى که با شاخه های نازک شکسته در زمین ایجاد می شد.	چکمه = پاپوش بلند
چرت = بیهود	چکن = چانه
چَرز = تنفلات	چکّه = ریختن قطره قطره آب
چرک = کثیف	چل = دوک، وسیلهء رسیدن پشم یا پنبه
چرکن = خیلی کثیف	چُل = دیوانه
چرگنه = دره ای در اویزر	چله = سنگ های خرد شده
چُرَن = شاشو	چَلّاق = پای معیوب، لنگ
چُرَنگا = توالت	چل توکی = محلی در دشت ویان، تقریباً مصلی
چَره = قیچی پشم زنی گوسفند	فعلی کرج
چزیلیک = دمبهء سرخ شده، جزلاغ	چلچله = پرستو
چُسان فسان = فیس و افاده، تیپ زدن	چلچلی = رنگی، به سن چهل سالگی رسیدن
چُس نَفَس = کسی که نفس کم میاره، لوث و نثر	چل طوطی = داستانی از شهرزاد
چُس مَثقال = یک ذره	چلغوز = مدفوع پرندگان
چِشته خور = متوقع، بد عادت، پر رو	چلک = سبد چوبی
چِشمتِ بنازم = قربان چشمت برم	چلمنگ = خل و چل
چغاله = بادام، زرآلو و گوجه درختی نارس	چلنگر = حلبی ساز، آهنگر
چِفَت = جفت شده، محکم	چلنگش ماس = دستش رو بگیر و بنداز بیرون
چِفَتک = قفل در	چلنگی گِردم = دست و پام خواب رفته، از پا افتادم
چَقَر = چروکیده، پوست سفت شده	چلوار = نوعی پارچه
چک = ساق پا	چلواشکنک = نیم رو با شکر
چک چک = چکه کردن	چله = دورهء چهل روزه
چک دگردی = پا پیچ خورد، از پیچ گذشت و از دید محو شد	چله = زه کمان
	چله بزرگ = سی روز دی ماه + ده روز اول بهمن
	ماه
	چله کوچک = از یازده بهمن تا پایان بهمن ماه
	چکر = پژمرده

چنگل = کج، خمیده	چلیک = ظرف حلبی
چنگلی = دست و پا چلفتی	چَم = پیچ، خم
چنگیک = چنگک، قلاب	چُمَاق = چوب دعوا
چَنه = چانه	چُمباتمه = چار زانو نشستن
چَنه نَکش = پر حرفی نکن	چَمبرک (چمبلک) = دو زانو نشستن
چُو = شایعه	چَمبرک بزى یه (چمبرک بزیه) = چمبره زده
چوو = چوب	چَمبل (چنبل) = حلقهء چوبی وسیله ای برای بار
چور کن = چرب کن	کردن چارپا که طناب از توش رد میکنند. قلاب
چوری = روغن دنبه و بیه	چَمبیل (چمبل) (چمبر) = کج و موج دار
چُو سر کلا = با آبروی کسی بازی کردن	چَمبیلی چاقو = چاقوی خمیده و انحنادار
چُو چتک = چوب مخصوص بام غلطان	چَمچه = ملاقه بزرگ چوبی
چُو چی = جار زن، شایعه پخش کن	چَمچه لیسک = نوزاد قورباغه در حالت دوزیستی
چو خَط = چوب حساب و کتاب	چَمک = انگل
چوشک = شاخهء نازک درخت بید، شوشک	چَم کفتر خان = نام یک محل در سر جوب
چوق = چوب	چَموش = نا اهل و ناقلا، رام نشده
چوقا = بالاپوش نمدی	چَموش = نوعی کفش لاستیکی
چوق و فلک (چُو فلک) = وسیلهء تنبیه در مکتب	چَمبیلک = وسیله ای در پخت نان
خانه بصورتی که پای شخص را به چوبی با ارتفاع	چَنار دار = درخت چنار
میستند و سرو ته میشد و با چوب به کف پای	چَندار = نام یک روستا
شخص میزدند	چَندر غاز = پول کم
چو کاری نکن = محکم کاری نکن، خجالتمون	چَندش = شوک، بد آمدن
نده	چَنده = چقدر؟
چوگور = نام نوعی ساز	چَندولک = نوعی نشستن
چول بیابان = کویر	چَندین = چند تا؟
چولو = تخم مرغ	چَنقور = نوعی وسیلهء بازی
چی = چیز	چَنگ = ناخن، فلج
چی بگوتی؟ = چه گفتی؟	چَنگال = پنجه

چی به؟ = چی بود؟

چیت = نوعی پارچه

چیتی شلوار = شلوار از جنس چیت

چیز خور = مسموم

چی گردیه؟ = چه شده؟

چیلک = ترکهء نازک

چیلی چیلی = تگه تگه

چین = شکن، موج

چینگیلی = مچاله

چینه = دیوار گلی

چینه کش = بنا

حرف ح

استان البرز	حاج مُمیزی = نوعی دارو
حشم = شوکت ، مال ، چهارپای اهلی مثل گوسفند	حاج فیروز = عمو نوروز
حشم دار = مال دار ، گله دار ، صاحب شوکت	حاشا = کتمان، هرگز
زیاد	حال به حالی = دمدمی مزاج
حشوش = بهانه گیر	حال و حوش = دور و ور
حصار = دیواره	حالیش نی = متوجه نیست
حصارک = محل نگهداری دام	حامله = آبستن
حصیر = نی نازک خشک شده	حَب = قرص
حُق = آروق ، اُغ	حَپَک = حبهء انگور
حَق حَقَک = مرغ شباهنگ	حَپَک چَر = انگور دانه دانه
حُقّه = کلک، نارو، قسمتی در سرِ بافور	حجله = اتاق آراستهء عروس و داماد
حَقّی = حَقّاً	حَچَل هَف = بی سر و ته ، هشل هف
حُکماً = حتماً	حدّقه = قاب چشم
حَلّاج = پنبه زن	حراجی = ارزانسرا
حلق آویز = دار زدن	حرام لقمه = نمک شناس
حُلقوم = گلو، گرهء موقت	حرامی = راه زن، دزد سر گردنه
حَلقه رَزّه = هرزه گرد ، قطعه ای در درب	حربا = سمندر
حلقه چُون = گره پاپیونی	حَرّک = آزادی کم، وقتی طناب افسار چارپا را
حلیک = بوته ای کوهی	کمی بلندتر میکنند تا کمی آزادی بیشتر داشته
حَلیم گِردی = له شد، زیادی نرم شد	باشند برای چریدن
حَمّال = باربر	حَرمان = غم، غصّه
حنا بندان = رسمی از مراسم ازداج	حُرمت = آبرو
حُنّاق = خفگی ، باد کردن گلو در اثر بیماری	حُرمنّا = حمله
دیفتری	حروک = محل چرا
حَنس حَنس = نفس زنان	حسنکدر = نام یک روستا
حِن گلوله = نوعی پرنده	حسن گلسرخي = مشهورترین نوازندهء نی کرج
حوروت = گیج	حسین کُلوَت = هنرمند، شاعر و خوانندهء فولکلور
حوروکات = گرم و داغ، خیلی خشک	

حوضک = حوض کوچک

حول (حول و ولا) (حول و تکان) = اضطراب،

نگرانی

حولِ جان = از ترس جان ، هول جان

حکیم = پزشک

حیفِ نون = انسان بی ارزش

حیله = نیرنگ

حرف خ

خبره = ماهر	خاتون = بانو
خپل = چاق و قد کوتاه	خاخُل = بند زدن
خپلک = خیکی	خاخلی = بند زده
خُت = خواب	خار = تیغ
خُتی به = خوابیده	خارخاسک = تیغ و خس
خُتی یه = خوابیده است	خاطرخواه = عاشق
خَجَرِه = ابزاری برای حرس کردن درخت	خاک او = اولین آبیاری در بهار
خُجیر = خوب و خوش	خاک باد = همه چیز باخته
خُجیر آدم = آدم خوب	خاک بر سری = کار بد
خُجیر برار = برادر خوب	خاک خوره = لودر
خُجیر یال = فرزند نیک	خاکروبه = آشغال
خُچیره = روستایی در طالقان	خاک کوپا = تل خاک
خدا بدارت = خدا نگه دارت باد	خاک سر کوپا = تل خاکستر
خدر = چاق	خاک شیر = گیاهی دارویی ، خاکشی
خَدشه = ایراد، اک ، خراش	خاک عالم سرتی میان = خاک عالم بر سرت
خَدنگ = نوعی خزندهء مار خور، بزمجه	خاگینه = خوراکی با تخم مرغ و آرد
خَرَات = نجار چوب تراش ، خراط	خال (خاله) = خواهر مادر
خَرپا = پا گنده	خال قزی = دختر خاله
خَرِتَناق = گلو، خرخره	خال قلی = پسر خاله
خَر توستنی = سوسک کوهی	خامک = گندم کوبیده
خَر تیزه = محلی در روستای سپهسالار	خام نگر دی = گول نخوری
خرج بار = شیر بها	خامه = چربی شیر
خَر چسونه = حشره ای بد بو ، خر چسونه	خان = مرد قدرتمند
خَر چنگال = خرچنگ	خانجانی = نوعی گونی بزرگ
خَر خاکی = نوعی حشره	خان یکان = نام یک روستا ، خان یگان
خَر خیک = شکم گنده	خانه زاد = نوکر
خَر سَک = نوعی فرش ضخیم و سنگین	خُب = خوب
خَر سِ گُته = توله خرس	

خَز = ضایع	خَرَسِ کین = باسن گنده
خَزَاب = مخلوط حنا	خُرَش = خورش
خَزَان = پاییز	خَرَفَت = کودن
خَزِخَزِک = سرسره	خُرَفَه = نوعی سبزی خوراکی
خَزِش = خزیدن	خَر فَهَم = پر فهم، ملتفت
خَزَلَات = کناره ای ماسه ای ، ساحل شنی	خَر قَلت = پشتک و وارو
خَزَلِک = بوی سوختگی	خر قه = بالاپوش
خَزمال = شستشو با ماسه	خَرک = استخوان میان دو کتف
خَزَنکَلَا = نام یک روستا	خَرک چی = چهارپا دار
خَزینَه = حوضچهء آب گرم حمام	خَر کُتَه = کره خر
خَزَه = سبزهء چسبان	خر کروج = نوعی گیاه
خُس = دراز کشیدن ، پهن کردن	خَر کَلاش = سبزی کوهی شبیه کنگر
خَسْتَاک = خسته	خَر کَلَه = کله گنده
خَسِ خَس = صدای سینه	خَر کِیف = خوشحال، ذوق زده
خَسیل = جوانهء گندم یا جو، علوفه و خوراک دامی	خَر گَرْدن = گردن کلفت
خَش = خوش	خر ما خَرک = خرما ی کال
خَشْت = قالب، آجر نیخته	خَر مَرْد رِنْد = کلاهبردار- کسی که فکر میکند خیلی زرنگ است
خَشْتِک = میونچه ، بالای شلوار دربر گیرنده باسن	خَر مَن پا = نگهبان خرمن
بین دو ران	خَر مَن گاه = جای خرمن
خَشِ خَش = صدای برگ خشک	خَر مَهره = مهرهء بزرگ
خُشکِ دَر = نام یک محل	خَر ناس = خر و پف بلند
خُشکِ پُوست اُونایه = کنایه از یاد جوانی هایش	خرند = سنگچین و حیاط
افتاده	خُرند = هم کُفو ، جور
خُشکه حساب گُردن = نقدا بدون سود	خَر وار = معادل ۳۰۰ کیلو
خُشکه نون = نان خشک	خروسک = گرفتگی گلو
خشویه (خوش آبه) = محل و کوهی در دروان	خَریشه = تکه کردن قسمتی از پارچه
خُشکِه چین = دیوار سنگی بدون ملات	خَز = ماسه درشت ، شن

خنازیل = نوعی بیماری، سرطان	خفت = یقه
خَنّاس = چاه کن، حيله گر	خَفَه با = ساکت باش
خنده زَنک = مورد تمسخر واقع شدن	خَفَه گرد = ساکت شو
خنزیر = خوک نر	خَفَن = کنایه از فوق العاده
خُنک = سرد	خُل = شیرین عقل
خُنکا = هنگامهء خنک روز	خالات = شکسته های سفال
خُنک او = آب سرد	خُل پیت = درهم و برهم
خنک (خنکول) = کند ذهن، کودن	خُل خُل گپ = حرف زدن بی منطق
خَوآرس = نام یک روستا (به روایت استاد جعفر	خُل خُلّی = دیوانه بازی
کوهزاد: خوار = خواهر + آس = خورشید در مجموع	خُل دس = یک دست
به معنای خواهر خورشید)	خُلدمین = وارونه - در مثل کتی را که پشت و رو
خودمانی شین = مال خودمان است	پوشیده باشند گویند، بدین معنی که درون زیبا و
خَوْتیکا = رختخواب، خوابیدنکی	نمای بیرونی نازیباً دارد - پشت و رو
خون کِهَار = نام قله ای در ورزن	تخلص جناب آقای ذبیح الله زرنندی
خونین و مالین = غرق در خون	خُل دیم = وارونه، برعکس
خونه سَر زاما = داماد سر خانه	خُلر = نوعی گیاه
خُو = خواب	خَلع = برکنار
خو و آَر = خواهر	خَلَف = سر به راه، جانشین، فرزند
خووارزا = خواهرزاده	خُلور = آتش مخلوط با خاکستر
خواینه = گاه نیمکوب	خُل وضع = نیمه دیوانه، نابسامان
خُو دَرِه = خواب هست	خلیلی = یک نوع انگور
خُوْم بَگیت = خوابم گرفت	خَم = پیچ
خودمونی نون خودمونی لاک = کنایه از اینکه	خُم = کوزهء بزرگ
عروس یا داماد غریبه نمیگیریم	خُمَار = حالت رنج پس از نشنگی
خُو ها کتیه = خواب مونده	خُمَره = کوزهء سفالی بزرگ
خور = نام یک روستا	خَمیازه = دهن دره
خُورد = ریز ریز	خَمیر گیر = کارگر نانواپی
خُورده پا = کم سرمایه	خمیره = درون مایه، ذات وجودی

خُورده فروش = دست فروش
 خورناس = خر و پف
 خوس = خیس کردن، خمیر کردن
 خوشاب = شیرء انگور
 خوش خط و خال = خوش ظاهر
 خوش خوشان = خوشحال
 خوش رکاب = اسب رهوار
 خوش قدم = مبارک
 خوشه چین = جمع کنندهء خوشه ها
 خوک = گراز اهلی
 خوعک = نوعی خوش گوشت، خوئک
 خون به دل = اندوهگین
 خون دماغ = خونریزی بینی
 خونی = صاحب دم
 خویش = فامیل
 خیارک = نوعی بیماری
 خیر ندیه = خیر ندیده
 خیره = نمک نشناس، یاغی
 خیره سر = خودسر
 خیز بخوردیه = سر خورده، لیز خورده، خز
 بخوردیه
 خیس = نمودار
 خیش = گاو آهن
 خیک = شکم، ظرفی از پوست گوسفند یا بز
 خیک = باد کردن زیاد
 خیکن = شکم گنده
 خیکن بله = چاق و پروار

خیگی پنیر = پنیری که در خیک بز ریخته میشود
 خیل = گروه
 خیمه سرا = چادر بزرگ سکونت
 خیه = پارو

حرف د

دُب = خودخواه	داج داج = مات و مبهوت ، سیری ناپذیر
دباش = بمان	دادا = برادر
دَبَسْت = بسته ، بست	دادار = خداوند
دَبَسْتا = بسته	دادار دودور = در بوق و کرنا کردن
دَبَسْتان = بستن ، حالت بسته شدن	دادو = فضول
دَبَسْتک = چند لحظه پیش	دار = درخت
دَبَقه = کور	دار تو کآنک = دار کوب
دَبْم = بودم	دار لنگ = لنگک دراز
دَبند = ببند	دار موش = سنجاب
دَبو = بود	داسه = نوعی گیاه شبیه سنبل
دَبون = بودن ، بودند	داغار چوو = نیم خشک
دَبه کرد = زد زیرش	داغ داغان = نوعی گیاه
دَبیت = نوعی پارچه	دال = نوعی عقاب
دَبی یم = بوده ام	دالان = سرسرا
دِپاچ = پباش	دال بُر = نوعی برش
دِپاچی ین = پاشیدن ، پاشیده اند	دال چَر = غارت
دِپَلقی = فرو رفته، قر شده	دام بسته بو = دام گذاشته بود
دِپَلکی = شوکه	دان = دانه، سهم شیر چوپان
دِپوشان = پوشان	دان بریته بو = دانه ریخته بود، کنایه از تله گذاشتن
دِپوشاندن = پوشاندن ، پوشاندند	دانک چین = دیزی کوچک
دِپیت = بیچ	داهان = دهان
دِپیتاند = پیچاند	داهولک = نوعی گیاه خوراکی
دج = خرمن مهر شده	دایسان = قبل، چند دقیقه پیش
دُج = نوچ، چسبناک	دای قزی = دختر دایی
دَچَر = ادرار کن	دای قُلی = پسر دایی
دِچیده = چیده است	دایمندی = دایما
دِچین = بچین	دایه = زنی که به بچهء دیگری شیر بدهد
دَخْت = خوابید	

دَرِشِم = علامت گذاشتن روی گوش حیوانات	دَخْتَن = خوابیدن
اهلی	دَخْتی یَن = خوابیده اند
دَرِشُو = برو بیرون	دخمه = جای تنگ و تاریک، مغار
دَرَفَش = پرچم	دَدَری = خوشگذران
دَر قَلبَاب = وسیلهء در زدن	دَدَه باجی = ندیمه
دَر گَا = بیرون	دَر = هست
در گادیم = سمت بیرون	در آشُو وَر آشو = درهم و برهم
دَر گَاهی = بین دو درب	در آقن = خُرد کن
در لوشه = ناراحت	در آقان = با فشار وارد کن
دُرنا = نام نوعی پرنده	در آمو = در آمد
دُرنا (دُرنه) = ساندویچ، لقمهء نان کوچک	در آمیه = در آمده است
دَر نَس = نام یک محل	دَر آقنی = فشرده
دَر نِگَا = آویزان کرد	دراوردن = در آوردن
در نو = آبشار کوچک	در ایژدو = نام یک محل
دروا = بیرون، باز	دریست = تمام و کمال
دروار = نام یک محل ، درهء سرگردان	دَر بند = اسیر، وابسته
دُرِوان = نام یک روستا	در بندسر = کوهی در سپهسالار
دروود = سلام	در پاتن = خانه تکانی کردن
دُرُور = در بیار	در پاچین = خانه تکانی کنید
دَر وِسیه = درهء روستای وسیه	دُرُج = قلنج، گرفتگی عضله
دَرِوُش = برنج کم جوشیده	در چادر = نام یک محل
دَرُوی = نام یک محل	دُرد = رسوب
دَریت وَریت = به هم ریخته	دُردانه = عزیز
دریجه = دربچه، سوراخ هواکش سقف	دَر دُو = ناقلا، گستاخ ، دریده
دَرینگنا = شادباش داماد ، درنگنان ، پول اندازان	دَرده = نام یک روستا
دَری وَری = حرف بیخود	دَر زَن = سوزن
دُزد بند = نام یک محل	دَر زَن و تا = سوزن و نخ
دَس = دست	دَر شِه - دَر شد = فرار کرد

قرار دارد .	دَس برار = ساقدوش داماد
دَشگِه سِلی = محلی در سرودار	دَس بلاله = کورمال
دَشُو = دوشاب، شیرهء توت	دَسبند = النگو
دغدغه = تشویش	دستار = پارچه ای که به دور سر پیچند
دَغَل = حيله گر	دست بنگایه = سر به سر گذاشته، دست انداخته
دَغلی = تَقَلَب، نادرستی	دست بَنگستن = دست انداختن
دَفینه = زیر خاکی	دَسْت به جیر = دست کم ، دست پایین
دِق = مرگ ناگهانی	دَسْت پاچه = هول
دِقْرآن = با فشار پر کن ، بچپان	دَس پوژ = فشردن ، پتانند
دِق مرگ = مردن از اندوه زیاد، سگته	دَس پیچ = نوعی ماهی
دِقور = بخور، لب و لوب	دَسْت چوو = عصا
دِکْت = افتاد	دَسْتک = دست زدن، چوب راست که روی
دِکَش و کَش = کشمکش	تیرهای اصلی بام قرار می دادند
دِکوتاندن = پُر کردن	دَسْتک دُنَبک = ادوات فریب
دِکِه = مغازهء کوچک	دست لاپه = سرگین
دِگدی = برگشت	دَسْتنبو = میوه ای جالیزی
دِگرداندن = چرخاندن، برگردانیدن	دست نیج = محتاج
دِگردی = یه ور شد ، برگشت	دستی نان = نوعی نان گرد محلی، توتک
دِگردی یَن = برگشتن ، برگشتند	دَس خووآر = ساقدوش عروس
دِگمه = تکمه	دَس خوش = انعام
دِگنک = چوبی که ملا در مکتب خانه بچه ها را با	دَس دَس = معطل کردن
آن فلک می کرد.	دَس دلواز = بخشنده
دِگ و جی = دهن به دهن شدن	دَسقاله = نوعی داس
دِگِه = گوشه	دَسمال = دستمال، روسری
دِگیتن = گرفتن ، پر کردن چیزی در ظرف	دَسنگل = هول دادن
دَل = دله	دشتبان = مراقب کشتزار
دَل آشوب = مضطرب ، حالت تهوع	دشت خورشید = باغی بالاتر از آسارا
دَلاک = کارگر حمام	دَشْتِه = نام کوهی که در شرق کرج بالای کلاک

دلّه = داخل	دَلّال = میانجی ، راهنما ، واسطه
دَلّی دَلّی = آواز	دَلبر = معشوق
دُمب = دم	دَل پُرانه = با شجاعت ، با دل پری
دَماس = نگهدار، بگیر	دَل خِیگک = شکمو
دَماسی یَن = نگهداشتن	دَلخور = گله مند
دَماسی یِه = چسبیده	دَلدار = شجاع
دَماغ = بینی	دَل دَبستان = دل بستن
دَماغ = مغز سر انسان	دُلْدُل = اسب راهوار
دَمال = دنبال	دَل دَل = تردید
دَمال دووک = دنبال کسی دوییدن	دَل دَل مونه = تردید دارد
دَمال سر = در پی	دَل دَلّی = دو دلی
دَماله = دنباله	دُل دَلّی جا پا = نام یک محل ، جای پای اسب دل
دَمال هانا = پشت سر گذاشت، دنبال کرد	دَل روی سنگ
دُمبالا = تعقیب	دَل دَنبند = دل نبند
دَم بهل = دم کن	دَل رحم = با محبت
دُم جُنبانک = نوعی پرنده	دَل سگک = شکمو
دَمَر = پشت و رو ، روی سینه و شکم دراز کشیده	دَلش بترکی = ترسید، زهره ترک شد
دَمرو = به شکم خوابیده ، کسی که روی شکم و	دَل شوره = اضطراب
سینه خوابیده	دَل غَشه = دل ضعفه
دَمش بدارین = حواستون بهش باشه، نگهش دارید	دَل گنده = دلیر
دَمش بشته بو کولش = دمش رو گذاشته بود روی	دَلگم بر = بخشی از باغستان، مسیل
کولش	دَلگمه = پنیر آماده نشده، شیر بریده شده
دَمش ماس = دَمش را نگهدار	دَلو = ظرف چرمی
دَمَق = دلخور	دَلوایس = مضطرب
دَمک = دم پختک، برنج دمی	دَلواز = دلباز
دَم کش = دم کنی	دَلوچه = کمد دیواری
دَمَل = جوش، آکنه	دَل هادان = دل باختن
دَمیتی یِه = روش پا گذاشته	دَلّی = پر

دمیکووه = جا همیشه	دوپهلو = دارای چند معنی
دمیگیت = پر می کرد، روی هم می چید	دوج = خیلی گرسنه
دناین = گذاشتن	دوجامه = وسیلهء خرمن کوبی
دنبالا = دنبال کردن	دوجلک = نوعی گیاه
دنباله = ادامه	دوجه = کنار
دنبو = نبود	دو چو = دو تنهء درخت رو کنار هم مییستند بجای
دنپاچ = نپاش	پل روی رودخانه
دنچ = خلوت	دو دار = دنباله دار، پشت سر هم
دندان قروچّه = ابراز خشم	دودک = صاف، سیخ
دندان نسا = نوعی سبزی (دندان گونه=دندان سا) ،	دودک دودک = راست راست
خرقه ، شنبلیله	دُو دُو = بدوبدو
دندق = اندک	دودورقو = دورگه
دندل = روی پا نشستن	دودوزه = دورویی
دُندوک = نوک	دودوک = صاف
دُندوک نزن = به خوراکی انگشت نزن	دورباش = به دور
دنگل = آخرین نفر	دورگه = از دو فامیل
دنگل پیشین = ماقبل آخر	دورو = منافق، دارای دو وجه
دَنه بو = نبود	درو = دروغ
دَنه بوی = نبودی	دُورو گجن = دروغ گو
دَنه بی = نباشی	دُورو میگو = دروغ میگوید
دَنه پاچ = نپاش	دوره = دیزی
دَنی = نیست	دُوری = سینی گرد، مجمع
دَنی یه = نیست	دوز عنبر (دوزنبر) = نام یک روستا
دَوا = دارو	دو زَهله = نوعی ساز
دواخونه - دواخانه = داروخانه	دوز وازی = بازی دوز
دَوال پا = موجودی افسانه ای	دُسه = بسته است
دوِبرار = نام کوهی نزدیک آتشگاه	دُوسی = بستن نان
دوبندیک = یک نوع نان	دوش = شانه، کتف

دیشو = دیشب	دوشک = تشک
دیفال = دیوار	دوشو = دوشاب، شیره
دیم = صورت	دوشیز = نوعی گلابی
دیم بدا = انداخت	دو قاله = شاخهء خشک درخت که سر آن U شکل است و زیر شاخه ای که میوه اش سنگینی میکند، قرار میدهند تا نشکند، دولاخه
دیم بنداز = رو بنداز از مصدر رو انداختن	دوقورت و نیم = دوقرت و نیم
دیمتِ قربانِ گردَم = قربان رویت بشوم	دوگان = مغازه
دیمزمان = محلی در سرودار	دوگن = بدو
دیم گیر = بیار بغل خودت، قبولش کن، رویش را زمین ننداز	دولآ = خم
دیم لیس = مُماس، لیسیدن صورت	دولاخه = دوشاخه
دیمه = روکش بالش	دولاخه وان = مسول خرمن کوبی
دیم هاکت = روی صورت خوابیده	دولآدولآ = خم خم
دینار = واحد پولی	دولامه = پیش رفتگی خشکی در آب
دینگیلی دیشو = الاکلنگ	دول در بر بین = شخصی که تخصصش ختنه کردن بود
دینگیل = لق، ناپایدار	دولک = مترسک
دیوانتِ دنیِ کرده = دیوانه ات نیست	دوماسی = گرفت، گیر کرد
دیوک = نوعی گیاه	دوهون والا = خمیازه
	دهاتی = روستایی
	دُهَل = نوعی ساز، گونه ای طبل بزرگ
	دیار = سرزمین، پیدا
	دیار کت = آشکار شد
	دیاری = معلوم هستی
	دیاریت نی = پیدات نیست
	دیزان = نام یک روستا
	دیزین = پیست اسکی در جاده چالوس

حرف ذ

ذات = سرشت

ذبیح الله زرنندی = استاد بزرگ کرج شناسی و

شاعر و فرهنگی بومی استان البرز

ذرت = دانهء بلال

ذغال = هیزم نیم سوخته

ذغال اخته = نوعی میوه

ذکر خیر = یاد کردن به نیکی

ذلیل = خوار ، حقیر

ذوق = خوشحالی

حرف ر

را به جیر = راه بسمت پایین	رَخت شور = لباس شوی
راجِه = یک اصطلاح	رَخنه = نفوذ
راژخنجک = سکسکه	روخونه پی = پی رودخانه
رازک = گیاهی دارویی	رَدّ = نشانه، ایز
رازیانه = گیاهی دارویی	رَدّ بیو = رد شد
راس راسی = واقعی	رَدّ کُرده = گذشته
راست و ریست = درست و حسابی	رَدّ گُرد = برو کنار
راسو = نام یک جانور	رَدّل = پست
رافتان = راه افتادن	رَزکان = نام یک روستا
رافه = واسطه	رزکان نو = نام یک محل
راکب = سوار	رِزوه = ایجاد شیار مارپیچ روی سطح مقطع دایره
راکت = وسیلهء پرتاب	ای شکل
راکتیه = راه افتاده	رَزِه = قسمتی از قفل
رانکتیه = راه نیافتاده	رزه روباه = نوعی گیاه دارویی
رامجین = نام یک روستا	رَسْتک = نوعی سبزی کوهی شبیه پیازچه با خواص
رانکی = بندی چرمی که پشت پالان چارپا، زیر دم و پشت ران میبندند تا پالان، روی کمر چارپا چفت بشه، قسمتی از پالان	پیاز
رانگن = راه بنداز	رسم ها گُردن = آیین جدید بپا کردن
راه بلد = راهنما	رَسَن = طناب
راهی = راه افتاده	رَسَن سَری = انعام دادن به شاگرد فروشنده دام
راها کن = ولش گُن	رَسَن کا = طناب بازی
رُپ (رُف) = طاقچه روی دیوار	رَشید = رعنا، رشد یافته
رَج = ردیف	رَشیده جوان = دختر رعنا
رَجَز = هارت و پورت کردن	رَشک = شپش
رَحمین = مهربان	رضا = راضی
رَخت = لباس	رَعشه = لرزش
رَختِ خُو = رخت خواب	رُف = طاقچه بالا نزدیک سقف
	رفه = راه باریک در کوه

روشور = گل مخصوص حمام، سفید آب	رُفت و روب = نظافت
روغنک = نام یک گیاه	رُک = صریح
روکار = نمای ساختمان	رکابی = نوعی زیر پوش
روکرسی = پارچهء روی کرسی	رَم = فرار
روناس = نام یک گیاه	رَمال = فالگیر
رونکی = سهم کسی که گردو ها را میکند	رَموک = رم کننده
رونما = هدیه ای برای عروس	رند = ناقلا
رویا = خواب	رَنگ هاگیت = رنگ گرفت
ری = چهار من، دوازده کیلو گرم	رَنگینک = نوعی شیرینی با آرد و خرما
ریحان = نوعی سبزی خوراکی	روو = بچه
ریخت = قیافه	رُو = روان، شل
ری زمین = نام یک روستا	روو = طرف
ریسمون = طناب	رواج = مورد استقبال
ریسه گردی ین = قطار شدن	روال = رسم، ترتیب
ریش بابا = نوعی انگور	روبنده = نوعی حجاب
ریشخند = خندهء تمسخر آمیز	روبنگست = رو انداخت
ریش دار نی = پسری که در سن پائین ریش در آورده	روپیر = حجاب داشته باش، رویت را بگیر
ریش گرو هانا = ضامن شد	روت زیاد نُگن = پر رو نشو
ریق ماستی = بی جان	روت کَم کُن = پر روئی نکن
ریقن (ریقو) = ضعیف	روح الله آهنگر = هنرمند و خوانندهء محبوب استان البرز
ریگ = شن درشت	روخانه = رودخانه
ریگ وچنیک = نوعی بازی	رودار = پررو
ریگ هاچین = خنده موزیانه	رودرمان = ماخوذ به حیا
ریواس = گیاه خوراکی کوهی	رودروایسی = خجالت
ریه = دستهء گندم یا جو	رو دَس خوردن = نارو خوردن
	رودل = امتلاء معده
	روده دراز = پر حرف

حرف ز

زائو = زنی که تازه زایمان کرده	زَخْمِ زبون = نیش و کنایه
زَابِرَاه = بلا تکلیف	زَرِبِیچ = گیاهی مانند ریواس ولی شیرین
زَاپاس = یدکی	زَرِت و پرت = حرف بی ارزش
زاج = کات کبود	زَرِت و پرت نُگن = حرف مفت نزن
زار زار = به سختی	زَرِدِ آلُوئِک = زرد آلوی محلی
زاغ = نوعی کلاغ	زَرِدِ اَنبُو = رنگ پریده
زاعِشِ چُو بَزِن = تعقیب و مراقبتش کن	زَرِدِ اُو = زرد آب
زاغ نمک = نمک کوبیده	زَرِبافت = پارچه ای با تار و پود طلایی
زاغول = چشم رنگی	زَرِد بند = محلی در کلاک
زاغه = انبار بزرگ زیر زمینی	زَرِدُجِه = زرد چوبه
زاغی = شخص دارای چشم های رنگی	زَرِدِک = هویج محلی
زاقارت = ضایع	زَرِدِ کینِک = نام یک میوه محلی
زالزالک = نوعی میوه	زَرِدِ وَرِه = نوعی پرنده، بره زرد رنگ
زالو = نوعی جانور	زَرِدِی = یرغان
زاما = داماد	زَرشِک = نوعی گیاه بوته ای
زاما برار = ساقدوش داماد، برادر داماد	زَرشِک آَش = آَش ترش حاوی زرشک
زاماسکه = خمیر دور شیشه	زَرِق و بَرِق = تزئینات
زُباله = آشغال	زَر کوب = طلا کوب
زِبِل = زرننگ	زُرنا = نوعی ساز
زبون باز = چرب زبان	زری = طلایی
زبون دراز = حاضر جواب	زَرشِت زبون = بچه بد دهن
زبونه = زبانه، چفت درب	زَعَن = لاشخور
زپ او = چای کمرنگ	زَفِت = نوعی دارو
زپرتش درشی به = از کار افتاده	زَق = صدای ضعیف
زجر = درد، عذاب	زَقِک زَقِک = شادی در شادی
زَجَه = ناله	زَقَبوت = خیلی تلخ
زُخْم = بوی گوشت گندیده	زَقوم = درختی در جهنم، خیلی ترش و تلخ، زَقون
	زُکام = سرماخوردگی

زنگوله = زنگ آویزان شده به گردن احشام	زگیل = نوعی زایده، ماروک
زن مار = مادر زن	زُل = خیره
زن مار سری = سر زدن به خانهء مادر زن	زُل چشم = چشم سفید
زن مار سلام = رفتن داماد به خانهء مادر زن پس از عروسی	زُلف = موی بلند
زن مارونه = کادویی که داماد به مادر زن میدهد	زگم زینبو = بار و بنه، آویزان کردن زیورآلات اضافی
زن مُرده = مردی که زنش فوت شده	زلیته = جیغ کشیدن
زنهار = امان، پرهیز	زُمداد = پماد دست ساخت
زوار = تسمه	زمبالک = نوعی سبزی کوهی با گل زرد، زم والک
زَوَّار = زیارت کننده	زَمبه = وسیله ای در بنایی مثل برانکارد
زور = پشگل	زُمخت = زبر، درشت
زور آباد = منطقه ای مهاجرنشین در تپهء مراداو کرج	زَمونه = زمانه
زوری = زبری	زَم هریر = بسیار سرد
زوزه = صدای گرگ	زمهلل = بسیار زرنگ
زولیا = نوعی شیرینی	زنالش = ناله و زاری
زوو = نوعی بازی کودکان	زَنبورک = نوعی ساز دهنی
زهر = سم	زَنبوری = نوعی چراغ روشنایی نفتی
زَهَلَش بَشا = ترسید	زَن به زور = زن ذلیل
زَهله (زهره) = کیسهء صفرا	زنبیل = سبد دسته دار
زیاران = منطقه ای نزدیک آب یک	زن پیر = پدر زن
زیب = زینت	زَنجفیل = نوعی گیاه - زنجبیل
زیبنده = لایق	زَنجورچک = کال و نرسیده
زیپ او = شل، کمرنگ	زَنک = آن زن، زنه
زید = یارو	زَنکان = زنان
زیر او = زیر آب	زَنگ او = آب زنگ آهن
زیر جلی = پنهانی	زَنگ بزی یم = تماس گرفتم، زنگ زدم
	زنگرون = کوهی در روستای همه جا
	زنگل = آتش بر افروخته

زیر خاکی = گنج

زیرک = باهوش

زیره = نوعی گیاه خوراکی

زیریک زیریک = صدای توله سگ

زیریکه = زیر زمین خانه

زیغه = جیغ

زیک زیک = زُق زُق کردن

زیلو = نوعی زیر انداز

زیله = نوعی حلوا از آرد و خامهء شیر

زیمیار = کشاورز

زین = وسیلهء برای نشستن روی اسب

زینارک = ناله و زاری

زیور = وسایل تزئینی

حرف ژ

ژاكت = كت زنانه

ژاندآرم = امنيه

ژرف = عميق

ژوته = نوعى بافتنى

ژولیده = به هم ريخته

ژيان = غرنده

ژيگول = شيك پوش

حرف سی

سج = قره قوروت	ساتین = ساتن
سجاف = درز	ساج = وسیلهء پختن نان
سججل احوال = شناسنامه	ساجه = جارو
سجه پتی = بسیار کثیف	سار = نوعی پرنده
سحاب = ابر، نور ماه	سارا = نامی زنانه
سخدان = راه سخت	سارق = بقچهء بزرگ، سفرهء پارچه ای، سارخ
سُخلمه (سُلمه) = سیخونک	ساروج = ملات بنایی متشکل از آهک و سفیدهء
سدر = گیاه سر شور	تخم مرغ و لویی
سرآمد = نمایان، شاخص	ساز = آلت موسیقی
سرافتا = شیطان	سازک = ساز کوچک
سراکو = سرکوفت زدن	سازنده = نوازندهء ساز، اسم غاعل از ساختن
سربار = انگل و مزاحم	ساسانی = نام یکی از محله های قدیمی کرج
سرباری = میوه های مرغوب	ساسون = پلیسه
سرباری حَلَب = ظروف روغن های جامد ۱۷	ساق = سالم و تندرست، بخشی از پا
کیلویی	ساق دوش = همراه داماد
سَرِبال نرسی = ناکام بمانی، میوه ای که قبل از	ساکت = آرام
رسیده شدن روی شاخه بیافتد	سالک = نوعی بیماری
سَرِبُخاری = بالای طاقچه	سالمند = پیر
سربزیر = باحیا	سال ور = یک سال در میان
سر بشو = سر رفت، لبریز شد	سامان = مرز زمین و باغ، سامون
سربلند = با افتخار	سازه = مرز
سَرِبنی = ورزش کشتی	ساینه = جایی که سایه هست
سَرِبنی میگیرن = مسابقهء کشتی میدهند	سبز قبا = نوعی پرنده
سَر به هوا = بازیگوش	سبک سر = خُل
سَر بیخ = ویران، زیر و رو	سبلک = گنج
سر بینه = جایی در حمام	سپهسالار = نام یک روستا
سَرپا = ایستاده	ستسته = آشوب
سر پا گرفتن = حالتی که والدین، بچه را نگه	

میدارند برای ادرار کردن	سَرِ خود = مستقلا
سر پا و چین = گریه زاری کردن در حال حرکت برای مُرده	سَرِ خور = پر چونه، کنایه از کسی که همسرش زود فوت میکند، بچه ای که پس از تولدش پدر یا مادرش فوت شده باشد، شوم
سرپایی = دمپایی - ایستاده	سَرِ دار = فرمانده
سَرِ پوت = سرسام	سَرِ داری = قبای بلند دامادی
سَرِ پوش = پنهان	سَرِ درختی = میوه
سر پول = روی پل	سَرِ دروازیك = نام يك محل
سر تاس = پیمانهء خشکبار	سَرِ دهنه = ابتدای نهر
سَرِتِ بَنگِن جیر = سرت را بنداز پایین	سَرِ زنده = شاداب
سَرِ تراش = کلاهبردار، پیرایش گر	سَرِ زنش = ملامت
سَرِ جَم = حاصل، سر جمع	سَرِ زیارت = نام يك روستا
سَرِ جَهازی = هدیهء خانوادهء عروس به داماد	سَرِ سَری = بی اهمیت
سر جوب = نام يك روستا	سَرِ سلامتی = خوش آمد، عیادت از بازماندگان
سر جوَعری = سر بالائی	متوفی
سر جیرایی = سر پائینی	سَرِ سوزن = خیلی کوچک
سر چوق = چوب مخصوص	سَرِ سیکا = صدر مجلس
سر چین = پیرایشگر	سَرِ شُد = سر رفته است، لبریز شده است
سر چی وینگیگت = اهمیت نداد، بها ندادن به کسی	سَرِ شُو = اول شب
سُرخاب = لوازم آرایش	سَرِ شور = گلی برای شستن موی سر
سرخاب = نام يك روستا	سَرِ شُور = هورا کشیدن
سِرِخِ پَل = خیلی قرمز شده	سر شیر = چربی روی شیر خنک شده
سِرِخِ تَش = آتش خیلی قرمز	سَرِ ضَرَب = فورا، بی معطلی، بی فاصله
سِرِخِدر = نام يك روستا	سَرِ ك = اضافه بار
سِرِخِ دیم = صورت قرمز، سر حال	سَرِ ك = سر کشی
سَرِ خَر = مزاحم، شوم	سَرِ كَش = هورت بکش
سَرِ خرمن = هنگام برداشت	سَرِ كَش = طناب روی بار علف، تکه پارچه ای یا گلیم گونه ای که روی پالان می اندازند.
سَرِ خَس = نام نوعی گیاه	
سِرِخِ گِل = گل خاک رس	

سَسَك = نام نوعی پرنده	سَر كَيْل = سر کرت، سر خوب، تقسیم آب
سَسِي بَاد = دردی که مانع کار کردن شود	سَر كَيْن = سر و ته
سُفَال = ظروف گلی پخته شده	سَر كُغْل = ناب، نوبرانه
سِفَت = محکم	سَر كِين = تاپاله، فضولات الاغ و اسب و قاطر
سِفِيد آَب = از لوازم آرایش	سَر كِت بشورن = کنایه از آرزوی مرگ کردن برای
سِفِيد اُو = روشور	كَسِي، معادل سَر تخته بشورن
سَفِيل = سرگردان	سُرْمَه دَان = جای سرمه
سَفِيَه = نادان	سَر مِيورَه = عجله میکنه
سَقَا = آب فروش	سَر نَال = تیر چوبی بزرگ، نعل درگاه
سَقَر چِين = یک اصطلاح	سَر نَد = الك
سُقْلَمَه = ضربهء هشدار	سَر نَسَا = باغی در بالای روستای نسا
سُقْلِي = مشت زدن	سَر نَكْت = به سرانجام نرسیده، سرنگرفته
سَقَوِ = سرماخوردگی از سر، سرماخوردگی شکم	سَر نَكِيْت = سر نگرفت، انجام نشد
و زير شكَم	سَر نَقَا = شرور
سَك = آب دماغ، زك	سَر وَاَز = بدون حجاب
سَك مِيز = نوعی گیاهی خوراکی حیوانات	سَر وِدَار = نام یک روستا
سَكَن = دماغو، زكن	سَر وَر نَدَارِي = بلند نشی، کنایه از آرزوی مرگ
سَكُو = پلهء مخصوص	سَر و سَامَان = جا و مکان
سَك آَلوچَه = گوجه سبز ترش	سَر و ش ايزدين = هنرمند کرجی و خالق استیکر
سَك انگور ك = رزه روباه	هَای بومی
سَك دَبِستِي يَه = خیلی جو را امنیتی کرده	سَر و ك = سوسك
سَك دُو = فعالیت بیش از حد و گاهی بی نتیجه	سَر و كَشْت = حیران، سرگشته، راه گم کرده
سَك رَمَه = اخم	سَر نَكَش = هورت نکش، بدون لیوان آب نخور
سَك رُوَز = روزگار نامناسب	سَر هَادَن = رها کردن
سَك سَار محله = جای بی نظم و پرهیاهو	سَر هَاگِيْت = سر گرفت، آغاز شد
سَك صَا حَابَش نَمِيشناسَه = کنایه از جای خیلی بی	سَر هِي = سر درد
نظم	سَرِيش = گیاهی چسبنده
سَك ك = قفل کمربند	سَرِيك = جرقه

سمیلی = جولان دادن	سُگ کُته = توله سگ
سَناری = کم ارزش	سُگ لرزه = سرمای شدید
سنادر = محلی در دروان پای کوه کهار	سُگوند = ایلی لر
سُنبل = نوعی گیاه	سُلَّابه = غل و زنجیر
سُنبل الطیب = گیاهی آرام بخش	سَلَّاخ = قصاب
سِنج = آلتی برای موسیقی	سَلسال دژ = قلعه ای در کوه بلوک خور
سِنج = نام یک روستا	سَلمونی = آرایشگر، سلمانی
سَنجاق = گیره، سوزن کوچک	سُلیمانیه = محل دانشکده کشاورزی فعلی و ده
سَنجاق قفلی = سوزن گیره دار	کرج بخاطر وجود قلعهء سلیمان میرزای قاجار
سَنجاقک = نوعی حشره	سلمک = نوعی سبزی خوردن
سِنجه بشکو = شکفتن شکوفهء سنجد	سُلوک = سازش
سُنده = مدفوع	سَلیته = بیحیا، بیشرم
سنفر = آسیابان	سَلیک = قی دور چشم
سنفر = گونه ای پرنده شکاری	سَلیم = پر حوصله
سُنقر آباد = نام یک روستا	سَم = زهر
سَنگان = نام یک روستا	سَمَا = آسمان
سنگ پت = نوعی پختن با سنگ های سرخ شده،	سُماق = دانه ای خوراکی
سنگ پرت	سَمبَل = سرسری، رفع تکلیف
سنگ پشت = لاک پشت	سُمبه = نام یک ابزار
سنگ چین = دیوار سنگی	سَمَت = جهت
سنگ سو = سنگ صاف برای صیقل دادن	سَمج = بد پيله
سنگینک = از غلات	سَم دار = زهر آگین
سنگ واز = سنگ بزرگ داخل رودخانه که از	سُم دار = چهار پا
روی آن میپزند و از رودخانه رد میشوند	سَمسار = کاسب اجناس دست دوم
سو = سمت، روشنایی	سَمک = قهرمان یک داستان
سوا = جدا	سَمنو = دسری از جوانهء گندم
سوتال = سوخته	سُمور = سماور
سوتک = سوت گلی	سَمور = یک جاندار

سوته = محلی در واریان	سوهون = سوهان
سوج = سوز	سه بلگه = نام یک گیاه ، شبیه یونجه
سوج میکشه = درد میکشه، سوز میکشه	سه پلشگ = بد شانس، اصطلاحی در قاب بازی
سودا = بیماری ای که از دوشیدن شیر گوسفند	سهل = ساده
ایجاد میشود مانند مالیخولیا	سیاه خر هندی = نوعی فحش
سور و سات = بزم و پذیرایی	سیاه خز = نام محل چشمه ای در دروان
سوز = سرما	سیاه زخم = قانقاریا
سوزپشته = چشمه واریان	سیاه قیترون = خیلی سیاه
سوزمانی = یک اصطلاح	سیاهکلان = نام یک روستا
سوزمه = از فراورده های شیر	سیاه لوشه = لب سیاه
سوزمه ماست = ماست کیسه ای	سیاه ناک = سق سیاه
سوزی = سبزی	سیب زمینی ترشک = یک نوع سیب زمینی که در
سوسپک = منطقه ای در دروان با قدمت پنج هزار	ترشی استفاده می شود
ساله	سیستان = نام یک روستا
سوسناق = تشنه	سیو چال = کوهی در سپهسالار
سوسکه = سنجاق سر	سیجان = نام یک روستا
سوسن امبر = گیاهی خوراکی ، سوسنبر از تیره	سیخک = هشدار به چارپا، سیخونک
نعناعیان	سیرا = نام یک روستا
سوسو = روشنایی اند	سیرابک = املت سیر
سوسه = فتنه ، بدگویی	سیرا چال = نام یک منطقه
سوق = بازار	سیر او = سیر آب
سولاخ = سوراخ	سیر داغ = سیر سرخ شده
سولقان = نام یک روستا	سیر سیرک = جیر جیرک
سولقه = ظرف چوبی نگهداری شیر	سیرک = نوعی سبزی کوهی، شورک
سووه = سبد چوبی حمل میوه	سیرمانی = سیر شدن
سونا کاسه = ظرفی که در آن کشک می سائیدند.	سیرود = نام یک روستا
سوه = کوزه بزرگ	سیروک = نوعی خوراکی
سوهان = نام یک روستا	سیسه = لته

- سیف = سیب
سیفک = دره ای در دروان
سیق = سیخ
سیل اُو = سیلاب
سیلو = انبار گندم و جو
سیلی = کشیده
سیم = نقره، مفتول
سینه جانی = نوعی گیوه
سینه ر = نوعی گل
سینه ریز = گلوبند
سینه کفتری = هیکل ورزشی
سیوان درّه = نام یک روستا
سیوَل (سوول) = پوست گردو

حرف ش

شام = غروب	شاب = قدمهای بلند
شامی = نوعی خوراکی از گوشت چرخ کرده و	شاباش = هدیهء عروسی
آرد نخود، نوعی کتلت	شابز = سردستهء گلّه
شامیوه = نوعی گلابی	شابلون = نوعی آلو
شانمیک = وسیله ای شبیه شانه که در بافتن فرش	شاپرک = نوعی پروانه
استفاده میشود	شاپل = نام یک پل (شاه پل)
شانه = کتف، وسیله آلابیلا	شاپور = پسر شاه
شانه به سر = دارکوب	شاتره = نوعی گیاه دارویی
شاهک = نوعی گلابی	شاتوت = نوعی میوه
شاهین ترازو = قطعه ای در ترازو	شاخص = نمونه، کار بلد
شب بو = نوعی گل	شازاده ابراهیم = امامزاده ای در روستای سپهسالار
شبدَر = یونجه	شازده = شاه زاده
شب رنگ = نوعی آلو	شارب = بخشی از سیبیل
شب سوز = چراغ گرد سوز	شاسون = ایلی ترک
شَبگرد = نگهبان	شاش = ادرار
شَپور = موی ژولیده	شاشو = ترسو، کسی که کنترل ادرارش را ندارد
شِت = خراب و فاسد شده	شاطر = تنددست، نانو
شترخار = گیاهی بیابانی	شاعباسی = نام یک کاروانسرا در کرج
شترک = ناقه	شاقلوس = چلاق
شتره = بدرد نخور	شاقلیک = نام یک محل
شتک گردی = داغون شد	شاقول = وسیله ای در بنایی
شتلک = پاشیدن آب	شاقولی = عمود ایستادن
شِت نباش = بی مزه نباش	شاقولی واقولی = سر زده آمد
شتوته = آشوب	شاگردانه = انعام شاگرد
شته = نوعی حشرهء آفت درختی	شال اوزانک = مراسم شال اندازی
شَجَر = درخت	شالک = نوعی درخت
شجره نامه = سوابق خانوادگی، اصل و ریشه	شالی = ساقهء برنج
شُرَاب = شراب	

شکر پاره = خنده رو ، گونه ای زردآلو	شَرِّ بَنگست = شَرِّ انداخت
شکر پنیر = نوعی شیرینی	شَرِّ ته = گچ رقیق که با جارو روی دیوار مالیده میشود
شکرک = قند روی عسل یا مربا	شردان = ناودان
شکر لعله = گیاهی خوراکی	شرده = نمک نیم کوب
شکُفه = شکوفه، ناز	شَرِّ رِ پکاشت = شَرِّ را پیا کرد
شکل = قیافه	شُرُّ شُرک = آبشار کوچک
شکلک = ادا	شُرُّ شُر = صدای ریختن آب
شکم باره = پر خور	شرم = خجالت
شکمبه = معدهء نشخوار کنندگان	شَسْتک = بشکن، تولید صدا با انگشت های دست
شکم تله = انجیر	شَش پَر = نوعی چوبدستی
شکور = شکر گزار	شَصت تیر = نوعی مسلسل
شکوه = گله، شکایت	شفا = درمان
شل = چلاق	شفاخانه = بیمارستان
شل = آبکی	شفته = گل زیر پی، برنج خمیر شده
شلاب = برف آبدار، آب و گل	شَقِّ = غیر قابل انعطاف
شلال = کوک درشت	شَقَّه = نیمه، متقارن، وسط پیشانی
شلتاق = تند روی	شَقَّه تانه = خجالت میکشید
شلتوک = برنج از پوست جدا نشده	شَقَّه تَه = خجالت میکشی
شلیته = نوعی لباس زنانه	شَقَّه شانه = خجالت میکشند
شلخته = بی نظم	شَقَّه شه = خجالت میکشد
شلغ = شلوغ	شَقَّه مانه = خجالت میکشیم
شل گرگ = گرگ شل	شَقَّه مه = خجالت میکشم
شلم شور وا = در هم و بر هم	شَقَّه وانی یم؟ = بز نم به وسط پیشانی ات؟
شلنگ = قدم یک پا، لنگان	شَقِّی = سنگدل
شله = آش شله قلمکار	شکار = دلخور، شاک
شلی = نوعی آش	شکار = صید
شلیته = دامن پُر چین	شکر او = شکر آب، دلخوری
شلینک = نام یک روستا از بلوک شهرستانک	

شومات = سرزنش	شو پییر = پدر شوهر
شَمَد = بالاپوش	شوت = از مرحله پرت
شمدون = جای شمع	شُو چَر = چرای شبانهء احشام
شمدونى = گل شمعدانى	شُو چَرَز = شب نشینی
شَمِشِه = وسیله ای در بنایی	شُو چَرِه = تنقلات بعد از شام
شمع = ستون	شوخی = بذله گو
شُمیز = مقوای پوشه	شو خُو آَر = خواهر شوهر
شِن = ماسهء درشت	شوخی = مزاح
شند = توده	شور = پر نمک
شندر = ژولیده	شور اُو = آب شور
شندر غاز = پول کم	شور با = آتش برنج
شندر وندر = شلخته	شور جز کو = بسیار شور
شندره = پاره	شورک = نوعی سبزی کوهی شبیه پیازچه
شِن کِش = ابزاری در کشاورزی	شورک دَمک = دمپختک با سبزی شورک
شنگه = نوعی سبزی خوردنی	شور مَچ = شور مزه
شَنگول = شاد	شور واشور = لباس اضافی
شَنه = وسیلهء خرمن باد دادن	شورون = درختی که پس از حَرَس دوباره شاخ و برگ زده
شنى = خیالاتی	شو زنده داری = شب زنده داری
شو = شوهر	شوسوته پيله = تاولی زیر چشم روی گونه مانند تب
شُو = شب	خال میشود و خارش شدید دارد
شُو آهنگ (شباهنگ) = مرغ حق	شوسه = جادهء خاکی
شُو استا = اطراق شبانه به انتظار روشن شدن اندک صبحگاهی برای شروع به چیدن سبزی کوهی	شوسیا گوسیا = کی به کیه
شُوانه = شبانه	شوشکه = شمشیر تشریفات، ترکهء نازک چوب
شو برار = برادر شوهر	شوشه = شیشه، قندیل نازک یخ
شُو بماند = شب مانده	شو شیر = فارغ شدن زن از زایمان
شوپا = نگهبان شب	شوق = شور
شُو پایى = شب بیداری	شوکار = شب کار

شوکت = جاه و جلال	شیت شیر برنج = کنایه از شل و ول
شُو کور = شب کور	شیر بزک = نوعی سبزی کوهی
شُو گردی = شبگردی	شیر بها = هدیه به مادر عروس
شُو گردی = شب شده است	شیر به شیر = پشت سر هم بچه زاییدن
شولا = بالاپوش چوپانی	شیر خشت = سمعی داروئی برای زردی (یرقان)
شوم = شام	شیر دان = بخشی از دستگاه گوارش نشخوار
شو مار = مادر شوهر	کنندگان. ظرف شیر
شوم شب = خوراکی برای شب	شیرک = شیر کوچک
شُو ملاً = کنایه از زنی که شبها مسائلی را به فکر	شیرک = تحریک
شوهرش القا میکند	شیر گون = کتیرا
شُو نشین = شب نشینی	شیر مال = نوعی نان
شُو نماز = نماز شب	شیروونی = سقف شیدار
شونه = شانه	شیره = غلیظ شده، عصاره
شونئی تخته = مابین دو کتف	شیره ای = معتاد به شیرهء تریاک
شوور = شوهر	شیرین بیان = گیاهی دارویی
شووک = سیاه سیاه	شیرین عقل = آدم ساده
شوه شوم = شام شب اول فوت	شیش ترک = اصطلاحی محلی، لباسی که از ۶
شوه شومت بخورم = کنایه از آرزوی مرگ	قطعه درست شده باشد
شهباز = عقاب	شیش در = اصطلاحی در تخته نرد
شهرستانک = نام یک روستا	شیشک = گوسفند نر
شهر فرنگی = نمایشی خیابانی	شیشک دندان = کنایه از جوان و سالم بودن
شهرک = مرکز طالقان	شیشکی = یک اصطلاح
شهید شماله = خستگی زیاد	شیشلیک = نوعی کباب
شی بو = بوی چربی	شیشو = شب ششم
شی = باران نرم	شیطنت = بازیگوشی
شیار = شخم	شیکر = شکر
شیپور = نوعی ساز	شیکر پاچ = جای شکر
شیت = بی نمک	شیک و پیک = مُد روز

شیلان = آش نذری

شیلانک = نوعی زرد آلو

شیوار = دامنهء کوه، منطقه ای باستانی در دروان

شیون = ناله سر دادن

شیهه = صدای اسب

شئت = غلیظ

حرف ص

صید = شکار

صاحب = مالک، صاحب

صاعقه = آذرخش

صِب = صبح

صِبا = بامداد

صِبائی = فردا

صِبا شو = فردا شب

صِب بيو = صبح فردا بيا

صبورى = شکیبایی

صحرا = دشت

صَحَّت = درستی

صَدِّمِن يه غاز = کم ارزش

صدمه = آسیب، اک

صریح = رُک

صَف = ردیف

صُلح = آشتی

صِله رَحِم = ارتباط صمیمی با خویشاوندان

صَمْبَل = سر هم بندی

صَمغ = شیرهء تراوش شده از گیاه

صمغ آباد = روستایی در طالقان

صندوقچه = صندوق کوچک

صندوق خانه = اتاقی که در آن صندوق نگهداری

میشود

صندل = چوبی خوشبو، نوعی پای افزار

صَنَم = بت، زیارو

صنوبر = نوعی درخت

صوفی آباد = نام یکی از روستاها که در حال

حاضر در قسمت شمال شاهین ویلا واقع می باشد.

حرف ض

ضامن = پشتیان

ضحیم = کلفت

ضد = مخالف

ضدِ ضربه = مقاوم

ضربه = آسیب

ضرر = خسارت

ضریح = سازهء روی قبر

ضعف = ناتوانی

ضربِ بدیه = آسیب دیده

حرف ط

طرفه = ناب	طاس = ظرف مسی
طُرُق = راه ها	طاس کباب = نوعی خوراک
طریق = راه	طاعون = نوعی بیماری فراگیر
طره = موی پیشانی	طاغی = طغیان گر
طَشْتَك = طشت کوچک	طاق = سقف
طعم = مزه	طاقتم طاق گردی = صبرم تمام شد
طَعْنه = کنایه	طاقَت نیورد = تحمل نکرد
طفل = نوزاد	طاق شال = نوعی پارچهء گران قیمت
طلا سان = مانند طلا	طاق نصرت = نماد شادی بصورت سازه ای به روی
طلب = خواسته	ورودی
طلبکار = خواهان حق	طاق نما = هشتی
طلبه = شاگرد	طالب = خواهان
طلسم = سحر و جادو	طالبی = نوعی میوهء جالیزی
طَمَطراق = کیا بیا	طالع = بخت
طَمَع = آرز، زیاده خواهی	طالقان = منطقه ای قدیمی مشتمل بر چندین روستا
طَناف = طناب	طاووس = نوعی پرنده
طنز = خنده آور	طاهر = پاک
طوطی = نوعی پرنده سخنگو	طایفه = ایل، قوم
طوطی وار = حرف دیگران را تکرار کردن	طایه = تودهء علف، دایه
طوق طلا = گردن بند زرین	طَب = پزشکی
طُوله = طویله	طَبخ = پختن
طومار = نوشتهء طولانی	طَبع = مزاج
طیار = پرنده	طیب = پزشک
طیاره = هواپیما	طبیعت = محیط زیست
طیب = پاک	طراوت = شادابی
طینت = فطرت، سرشت	طرد = راندن
طیور = پرندگان	طرح = نقشه
	طرف = سمت

حرف ظ

ظاهر = نما

ظرفیت = جنبه، گنجایش

ظلم = ستم

ظہری سر = سر ظہر

عود = برگشت

عور = لخت

عورت = دستگاه تناسلی

عیسی چوبی = مداح مشهور بومی استان البرز

حرف ع

عابدین = عبادت کنندگان

عابر = رهرو

عاجز = ناتوان

عاروس = عروس

عامر = آباد کننده

عامو = عمو

عاموزن = زن عمو

عبوس = اخمو

عجم = غیر عرب ، لال

عجوزه = پیرزنی که تمام موهایش سفید شده است

، افریته

عجول = هول

عرب ملخ خور = بیابانگرد ، تحقیر اعراب

عزا = سوگ

عسل کمر = نام یک محل

علامهء دهر = دانای کل

علم = پرچم

علم دار = جا لباسی ایستاده ، کسی که علم حمل

می کند

علم غیب = پیشگوئی

عم قزی = دختر عمو

عنا ب = میوه ای داروئی

عنبر = ماده ای خوشبو که از روده یا معده نهنگ

عنبر گرفته می شود

عنبرنسارا = مدفوع خر ماده

عنیه = بخشی از چشم

عنتر = نوعی میمون

عنکیوت = نوعی حشره

حرف غ

غولك = دیو كوچك

غی = كثافات دور چشم

غیب = ناپیدا

غیبت = بدگوئی

غیض = خشم

غاز = نوعی پرنده

غُراب = كلاغ

غرامت = تاوان

غُرَبَا = غریبه ها

غُرَبال = نوعی الك ، قریب

غُرَبتی = غریبه

غَرَض = بهانه

غروب = هنگام تاریك شدن هوا

غَریش = تکه پارچه نازك ، قریش

غزال = آهو

غزاله = آهو بچه

غُرَبیت = كج و كوله

غَسَّال = مرده شور

غَش = بی هوشی

غَصَبی = مال دزدی ، آنچه به زور گرفته شود

غَلَّاف = نیام شمشیر

غَلَبیل (غریب) = الك ، غربال

غلت هادان = غل دادن

غَلت هادین = غل بدهید

غَلَّه = گندم و جو

غَلِظ = با غلظت

غَنی = بی نیاز

غُد = يك دنده

غوره = انگور نارس

غوزه = وش پنبه

غوطه ور = معلق، شناور

غول = دیو

حرف ف

فَشْن = کسی که نفس کشیدنش صدا میدهد و	فاخته = پرنده ای شبیه کبوتر، کوکو
انحراف بینی دارد	فاش = فحش
فُضُول = مزاحم	فاشِ بَدَاشْت = به باد فحش گرفت
فَعَلِگی = کارگری	فال گوش = استراقِ سمع
فَعَله = کارگر ساختمانی	فانوس = نوعی چراغ روشنائی نفتی
فَقَّا = خیلی ترش	فَتّ = فراوان، بسیار زیاد
فُکُلّی = سوسول	فتول دله کت = درد بی درمون گرفته
فلانی = یارو	فَتّیر = خمیر ور نیامده، نان محلی دستی
فَلک بزی = فلک زده، بخت برگشته	فَتّیرِ دیم = صورت پف کرده
فَلک کردن = تنبیه کردن بصورتی که پای شخص	فَتّیله = منسوجی که بستر سوخت میباشد
را به چوبی با ارتفاع میبستند و سر و ته آویزان	فَخّاری = کوره پزی
میکردند	فراخ وینی = بینی گنده با سوراخ های گشاد
فلفل نمکی = سیاه و سفید	فَرِت و فَرِت = تند و تند
فلنگ دَبست = فرار کرد	فَرِتی دَر شُد = یهو فرار کرد
فُلوت = نوعی ساز بادی	فرز = چالاک
فلوس = نوعی گیاه دارویی	فَرزین = وزیر شاه، صدر اعظم
فنا = نابودی	فَرغون = وسیله ای برای حمل بار
فند = فن	فَرِفَرک = فرفره
فندلیک = ویشگون گرفت	فُرْم = شکل
فندوق دار = درخت فندق	فِرَن = دماغو
فَوّاره = فوران آب به سمت بالا و سقوط آن	فِرِنی = خوراکی از شیر و آرد برنج
فوتور = هنر	فریدون آسرائی = خوانندهء مشهور استان البرز
فوتورات = شاهکار	فِرْناک = نابهنجار
فور = زود	فَسَخ = باطل
فوفول = لوس و نر	فسنچون = خورشت گردو
فی الفور = سریعا	فَش = نفس بلند
فیس = تکبر، افاده	فَشْتلک = پرش آب
فینگیلی = کوچک	فَشِ فَش = نفس تند تند

حرف ق

قالی = فرش	قابله = ماما
قاووت = بودر چهار مغز	قابلومه = قابلمه
قاهار = برف زیاد	قازورات = فضولات
قاهر = قهر کننده	قائوت = آرد نخد
قاهر گُردیه = قهر کرده	قات قاتی = لخت
قایده = اندازه	قاچ = کمان، شکاف
قایم = پنهان	قاراش میش = در هم و بر هم
قایم = محکم	قارا قوش = قوش سیاه، قره قوش
قای ناروق = گیاهی دارویی	قارت و قورت = هارت و پوت
قبا = کت بلند	قار قار = صدای کلاغ
قباحت = شرمندگی، زشتی	قارقارک = ماشین مستعمل
قبال = در مقابل	قارک = نوعی پرنده
قباله = سند	قارن = زیاد قهر کننده
قَب قَب = زیر چونه	قارومبه = چاق
قَبْرُ قوه = پهلو (عضوی از بدن)	قاطر = اسب نازا، مول مادیان و الاغ
قُبیده بادام = یک اصطلاح برای سنجد	قاطمه = نخ نازک
قُبْلَک = قارچ	قاطی = مخلوط
قَبُون (قَبَان) = نوعی ترازو	قاطی یه = اعصاب نداره
قَحطی = نیابی	قافه = پی
قَحطی سالِ مایِ یال = کنایه از بچه ای که از سال	قاقالی لی = هله و هولله
قحطی در رفته	قاقک = گردوی بدون پوست
قَدَّاره = شمشیر کوچک	قالا چقریک = نام یک محل
قُد قُد = صدای مرغ	قالا سنگ = فلاخن، قلابسنگ
قدوز = گشنه و تشنه	قالا شیر ممد = نام یک محل
قُر = گله، قریله	قالان = تاراج
قر = قوزک	قالتاق = ناتو
قُرَاضه = بلا استفاده	قایم باشک = نوعی بازی کودکان
قران = واحد پولی در قدیم	قیل و قال = هیاهو

قران = بلا ، اصطلاحی فلکی	قریاقی = نوعی سبزی خوردن
قربانت گردم = فدات شم	قزیلا = خلاصه
قربون گردم پاوونی، دو دو کنه بومونی = قربان	قسمت = سرنوشت
پاهات بشم، روی پشت بام ها میدوی	قشقرق = جنجال
قربون گردم چشمونی، انگور واریونی = قربان	قشلاق = گرمسیر ، محل زندگی زمستانه
چشمات بشم، مثل انگور واریان میدرخشد	قشنگک جون = خیلی زیبا
قربون گردم زبونی، کلام الله بخونی = قربان زبانت	قشنگک ماه تابان = خیلی زیبا
بشم، کلام خدا را میخوانی	قشو = شستشوی اسب
قربیل = سرنند دانه ریز	قشون = لشگر
قربیل بند = نوعی کولی	قطار = ردیف
قرچ قروچ = صدای جوییدن	قَط گردی یه = بریده
قرشمال = لوده	قُلابسنگ = فلاخن ، قالا سنگ
قرض و قوله = بدهکاری و وام	قُل اسفندیار = نام قلعه ای در کلاک
قرطاس = کچل	قُلب = یهویی
قُرُق = ممنوع	قُلچُمَاق = گردن کلفت
قُرَقاول = نوعی پرنده	قُلف = قفل
قرقوشم = یخبندان	قُلَفَتی = یکجا
قرقی = نوعی پرندهء شکاری	قلق = عادت ، مرد بی آرام
قُرْمَساق = نوعی فحش	قَلَقَلک = خنداندن با تحریک نقاط حساس بدن
قَرَه غاز = غاز سیاه	قَلَقَلک = کوزهء کوچک
قَرَه قوروت = کشک سیاه، دوغ ترش خشک شده	قَلَقَلک = نام قله ای در دروان
قَرَه ماش = ماش سیاه	قَلْمِبِه = یکجا، گرد ، ورم کرده
قَرَه قوش = قوش سیاه	قَلَم چرخک = کرت بندی ویژه
قَری = قوری	قَلَمه = روشی برای تکثیر گیاهان
قریش = بریدهء کم عرض از پارچه ، غریش	قَلَمی = باریک
قرقان = دیگ	قُلنج = گرفتگی کمر
قُرْمیت = بدرد نخور	قَلندر = درویش
قَرَن قلفی = سنجاق قفلی	قَلندوش = روی شانه گرفتن

قوتول = سر بی مو	قُلّه = بالاترین قسمت کوه
قوچ = گوسفند نر	قُلّهک = چشمه ای که از زمین مسطح میجوشد و قل میزند
قوز گردی یه = کمرش قوز شده	قُلّهء قاف = کنایه از جای غیر قابل دسترسی
قورمه = گوشت سرخ شده در روغن دنبهء و نمک زیاد	قله نه = وسیله ای در گهواره
قورمه سبزی = نوعی خورشت	قلیا نهار = نیم چاشت بین صبحانه و نهار
قوروشقه = نیم لیوان لعابی دسته دار (کمال آباد)	قلیون = وسیله ای برای استعمال تنباکو
قوز = برآمدگی	قلیه = نوعی خوراک با سبزی تلفه و قارچ
قوز بالا قوز = اصطلاح، خرابی کار	قُمّاش = پارچه، کالا
قوس = کمان	قَمبرک = گوشه نشینی
قوطی = جعبه	قُمپز در مینه = لاف میزنه
قوفیلی = اضافی، طفیلی	قَمه = چاقوی بزرگ
قی = داد و فریاد	قَمیش = ناز
قیاق = نوعی گیاه	قَنات = چاه های عمیق که از زیر زمین به هم وصل هستند
قیامت بیا گردیده = آشوب کرده	قنبر = فخر
قیچ = لوچ	قَند انبر = قند خرد کن
قیرتال = لاغر	قَنداغ = آب قند
قیرونی = قیر گونی	قَنداق = پارچه پیچ کردن نوزاد
قیژ قیژ = صدای مالش دو جسم	قَند حلوا = قند را با آب دهان خیس کرده و روی دمل چرکی میگذاشتند تا دمل سر باز کند
قیسی = زردآلوی خشک	قَندرن = آدامس محلی
قیش = کمر بند	قَندک = نوعی گیاه
قیش وازی = بازی با کمر بند	قَندون = قند دان
قیطان = نخ محکم، نوعی کش	قَندیلک بز یه = یخ زده، یخ بستگی کوچک
قیطران = مادهء سیاه مثل قیر	شبیبه قندیل
قیطونی = باریک	قوده = دسته
قی قاچ = ویراژ	قورت بدا = قورت داد، بلعید
قی گُرد = استفرغ کرد	
قیل و قال = داد و فریاد	

قِیلولَه = خواب نیمروز
قِیماق = سرشیر خشک شده
قِیمه = گوشت خرد شده
قِیمه خُرش = خورشت قِیمه
قِیمه قِیمه مینمِت = تکه تکه ات میکنم

حرف ک

کت = کتف، شانه	کاجیلا = گیاهی رنگی
کت = افتادن، جریان	کاجی = حلوائی شل از آرد برنج و شکر و گلاب
کتک = یکجا جمع شدن	وزعفران
کتی ر و گیر = کتری ر و از روی آتش بردار	کاجین = چیدن علف
کتل = کوتاه چاق	کارتینک = کارتک، نوعی عنکبوت
کتلت = نوعی خوراکی با گوشت چرخ کرده و سیب زمینی و پیاز و تخم مرغ	کاردی = نوعی گیاه دارویی، بارهنگ
کتلمه = برنج شفته شده	کاسنی = نوعی گیاه دارویی
کتو = (نفرین) باد گلو	کاسه لیس = پاچه خوار
کتو باد = باد بیماری دیفتری که قدیمها چون گلو عفونی میشده و در انتها باعث خفگی و مرگ میگردد آن را نوعی نفرین می خواندند.	کافتال = کفتار
کته = دم پختک، برنجی که آبکش نشده	کاکو = نوعی گیاه علوفه ای
کته = توله	کاکوتی = نوعی گیاه خوراکی
کته سگ = توله سگ	کالا = زمین آیش
کتیرا = شیرهء گون	کالانکی = بورانی سبزی کوهی
کج = نا راست	کالک = خربزهء کال
کج بیل = بیل سرکجی که در کشاورزی استفاده می شده	کالونک (کانالک) = نانی تنوری با سبزی کوهی
کجک = عصا	کاموا = نخ بافتنی
کجول = کشک ساب	کان = معدن
کجه = کجا؟	کاه کوله بار = پشته ای از کاه
کجیک دری؟ = کجا هستی؟	کبلائی = کربلائی
کچول = تشت چوبی	کبوت = کبود
کچ مرغ = مرغی که تخم نمیگذارد	کبوت قبا = کنایه از اسمان
کچیله = خرد شده، تکه تکه شده	کبوت لیچه = نام یک محل
کد خدا = بزرگ روستا	کبوت مرک = قبای کبود رنگ
کرباس = نوعی پارچه	کبوته = نوعی درخت، کبوده
	کپ = ظرف نفت
	کپنک = لباس چوپانی
	کپهء مرگ = خوابیدن و بلند نشدن

کز = خمودی	کربیت = کبریت
کزگو = آب بینی	کرپا = زرد
کزل = خوشهء گندم نیم کوب	کرپه = دیر رس
کز = نوعی پارچه ابریشمی	کُرپی = پل
کز دُم = عقرب	کرت = قسمت بندی زمین
کسیل = نام یک روستا	کرج = روستائی که بنیان شهر کرج فعلی میباشد
کسیلک = گلابی جنگلی	کرچان = نام یک کوه
کش = نوبت	کَرْدَل = وسیله یا ابزاری برای مرزبندی کردن
کش = ادرار	خاک
کش اندون = محل جمع شدن ادرار در بدن	کردو = کرت
کشال = بغل	کَرزَنک = نوعی علف کوهی
کشاله = بخشی از ران	کرسی چاله = چال کرسی که آتش در آن
کش بازی = نوعی بازی دخترانه	میربختند
گشته یار = اصرار کردن	کرک = مرغ
کشکرک = نوعی کلاغ ، کشکورک	کُرک = نوعی الیاف
کشکی = پشه	کُرگری = منم منم
کشکی زانو = پشه کوره	کرکو = نوعی غذا
کشیده = سیلی	کرم بریت = کرم ریخت، موش دواند
کفت = کوفت	کرم جن = کسی که انگولک میکند ، تخم جن
کفتر = کبوتر	کرم رضانی = مداح مشهور و با اخلاص کرج
کفترخان = محل جمع آوری کود کبوتر ، خانه کبوتر	کرمو = کرم زده
کفتک = کپک	کرنا = نوعی ساز
کفشک = کفش بچه	کرنده = اسب قهوه ای
کف گردی یه = دهنش کف کرده	کرو = ریشه درخت و دندان
کفل = باسن	کرو تو = توت اول
کک = کبک	گره ماچکول = آفتاب پرست
ککان ليله گردن = وقت جوجه گذاری کبک ها	کری سر = روی کوهی از سنگ و شن
	کریش = کشیدن روی زمین ، کیریش

کلنجار = سر به سر گذاشتن	کَل = بز کوهی نر
کلند = کلنگ	کَل = کچل
کلن گموش = یک بازی	کَلچ کولی = بزغالهء سفید و سیاه زیبا
کلوان = نام یک روستا	کَلارود = نام روستائی از بلوک کسپیل
کلوخ = تکه گل خشک شده	کَلّاش = کلاه بردار
کلوشن = چوب بلند مخصوص هم زدن آتش تنور	کَلاک = نام یک روستا در جنوب دشت کوه
کلوک = آجر یک هشتم شده ، نصف چارک	کَل بختک = داماد سرخونه (اصطلاح)
کَل وَل = برگ مو	کَلّاه بنگک = رسمی در چهارشنبه سوری که کلاه را
کله = اجاق	پرت میکنند در خانه ها تا توی آنرا با خوراکی پر
کلها = نام یک روستا	کنند
کله انگوشت = انگشت کوچک	کَلّاه کَلّاه = اصطلاحی برای انتقال بحران
کله پا گردی = سقوط کرد	کَلبتین = ابزار کشیدن دندان
کله جوش = نوعی خوراکی	کَلبر (کَلور) = هواکش تنور
کله جه = نوعی لباس	کَل چشم = خیره ، زل زدن
کله دنا دوره = دیزی بزرگ	کَلت چنگ = دست و پا چلفتی
کله سره = کله تاس	کَلدر = بیل بزرگ ، ابزاری برای تسطیح و
کله شق = یک دنده	مرزبندی خاک
کله قد = قد کوتاه	کَلک = اجاق
کَل کارد = کارد کند	کَلک چال = جای اجاق
کله کوفتی = پیر کچل	کَل کَل = درگیری نمایشی دو کَل بر سر تصاحب
کله کتی = کَل سر	یک ماده
کله مسجد = مسجد کوچک	کَل لنگ = عاجز از پا
کَلوت = کوه های شنی که در اثر وزش باد در	کَل خاک = خاکستر تنور
کویر ایجاد می شود.	کَلم پلا = کَلم پلو = غذای محبوب واریانی ها
کَلوم = طویله	کَلم چال = جائی که در زمستان کلم را نگهداری
کم = دور الک	میکند
کُما = گیاهی در کوه که کمان گوش زیر آن	کَلم قدره = چاقوی خرد کردن کلم
میرود	کلمنی یاقری = نام یک محل

کندیل = ظرف سفالی بسیار بزرگ نگهداری گندم و جو	کُماج = کیک با آرد برنج و شیر و تخم مرغ و شکر
کندیل سنگ = نام یک محل	کُماجدان = قابلمه ، جای پختن کماج
کنس = خسیس	کُما چین = چیدن کما از کوه
کنسو کرک = کرم شب تاب	کُمال آباد = نام یک روستا که اکنون مرکز کمال شهر واقع شده
کنسو میزنه = نور کمی داره	کُمان گوش = نوعی قارچ کوهی
کنسونک = آرنج	کُمبوزه = خربوزهء نارس
کن شِر (کن مال) = روی باسن حرکت کردن	کُمچه = از ابزار بنائی
کنفت گردی = خیط شد	کُمر = سنگ بزرگ
کنگر = گیاهی خوراکی	کُمر بن = زیر بند
کنگو = گرفتگی مهرهء آخر کمر	کُمری = درد کمر از کار زیاد
کنگیلی = زنبور	کُمون = کمان
کنگیلی لان = لانه زنبور	کُمون بز نش = حسابی بز نش
کوپا = کپه	کُناغول = باسن بزرگ
کو پول شاه = کوه مجاور پل شاه ، دامنه خلیج آباد	کُن تُو = تلو تلو خوردن
تا حصار	کُند = پرتگاه ، زمین شیب دار
کوت = روی هم انبار شده ، کود	کُندا = حیاط ، چهارچوب درب
کوتوله = قد کوتاه	کُندازر = هدیهء پدر داماد به عروس
کوتی = فرق سر	کُندالی = قفل چوبی در ، کلون در
کود = فضولات دامی فراوری شده برای تقویت خاک کشاورزی	کُندر = نام یک روستا
کودن = خنگ	کُندرو = نام یک محل
کوران = سرمای شدید همراه باد	کُندس = از گیل
کور = تره	کُندفیل = چاق و پروار ، گونه ای مار است که در شمال زندگی می کند
کور در = چارچوب در	کُند گو = جستجو ، کند و کاو
کورک = زخم همراه چرک	کُندلان = جایی کنده شده در صخره
کورس = سبد، پرچین گوسفند	کُندوان = نام یک کوه در جاده کرج به چالوس
کور سفره = خسیس، بیزار از مهمان	کُنده = تنهء درخت خشک شده

ککویه = کجاست؟	کور سو میزنه = نور کمی دارد
کهار = بلند ترین کوه استان البرز	کورِ گره = گره ای که بسختی باز شود
گُهنه جُل = رو انداز مندرس	کورمال کورمال = مثل شخص کوردست کشیدن به
گُهنه ده = نام یک روستا	اشیاء و تشخیص آنها، عبور در تاریکی
گهیر = حساسیت پوستی	کورم کمیش = نوعی بازی
کیا سر = نام یک روستا	کور مهره = مهره ای که سوراخ ندارد
کی به؟ = چه کسی بود؟	کوروپ جیر افتا = یهو افتاد پائین
کی بو؟ = چه کسی بود؟	کور و له پیت = کور و کجه کوله
کی بیوردی یه؟ = چه کسی آورده است؟	کوشک بالا = نام یک روستا، بسیار کوچک
کیپ = بسته	کوشکک = نام یک روستا
کیریش = کشیدن روی زمین	کوشکیک = کوچک
کیس = ناصاف، پارچه چروک شده	کوفتِ گرده = زهر مارت بشه
کیش = کش	کوک = کبک دری
کیشکک = کوچک	کوک جیجک = جوجه کبک
کی شین = مال کیست؟	کوک چرک = نوعی سبزی صحرائی خوراک
کین شره = روی باسن راه رفتن و خود را کشیدن	کوک
کیفک = کیف کوچک	کوک چولو = تخم کبک
کیفور = سر حال، نشیه	کول = دوش، کتف
کیل = پیمانه	کول = سیمان مخصوص چاه، محافظ روی چاه،
کیله = اندازه	حلقه های سفالی یا سیمانی بزرگ مخصوص چاه
کیله = جوی آب	یا انتقال آب
کیلی کلان = قفل چوبی درب	کول گیر = بنداز روی دوش
کینک = جفتک، لگد دام	کولم لو لو = بازی با سر و صدای زیاد
کی یه؟ = چه کسی است؟	کوله = نان وارفته در تنور
	کولی = دوره گرد
	کولی = بزغاله
	کوه مرغ = مرغ کوهی
	کوهه = سرفه

حرف گ

گدا گُدول = گدا	گاجره = نام یک روستا
گذرا = رفتنی	گارمان = نام یک ساز شبیه آکاردئون
گر = کچل ، جرب گرفته	گاره = گهواره ، مهد ، محل توقف گوسفندان
گراز = خوگ وحشی	گاز اَنُبر = انبر دست
گراهن = اتومبیل باری	گاستا = شاید
گریه کوره = نمک شناس	گافه = پی دیوار
گرچ = میوه ای شبیه ازگیل و زالزالک ولی کوچکتر ، نام علمی آن خارتیز است.	گال = نام یک بیماری ، نام یک وسیله میوه چینی ، نام بخشی از زمین بازی
گرچه = سر شاخهء درخت	گاله = کیسه ای گشاد ، جوال
گرد او = گرداب	گالش = نوعی کفش قدیمی لاستیکی
گرد بیچ = ماهی شکم پر	گاماس گاماس = یواش یواش
گرسوج = گرد سوز = نوعی چراغ روشنائی نفتی	گالندوج = سوزن مخصوص پالان دوزی ، سوزن دوزنده گاله ، جوالدوز
گردک = نوعی نان	گامبو = چاق
گردلی = گرد ، مدور	گامیش = گاومیش
گرده = تنهء درخت	گبر = زرتشتی
گرد هادین = قل بدهید	گپ = حرف
گردی = شد	گپ بزَن = حرف بزَن
گرز = چماق	گپ گپ نُکن = انقدر حرف نزن
گرز کُما = گل وسط گیاه کُما	گت = بزرگ
گرگ چشم = بی حیا	گت آقا = پدر بزرگ
گرگر چارشنبه = چهارشنبه سوری	گت برار = برادر بزرگ
گرگ زا = هوای آفاتابی همراه باران	گت خُوار = خواهر بزرگ
گرگ لان = لانهء گرگ	گت کله = کله گنده
گرگ میش = هنگام طلوع خورشید	گت ننه = مادر بزرگ
گرماب = نام یک روستا	گچسر = نام یک روستا
گرمابه = حمام	گدار = راه گذر از آب ، اطمینان ، به طور کلی گذرگاه
گرم او = آب گرم	
گرم جا = جای گرم	

گلابتون = نوعی پارچه	گرم درّه = نام یک منطقه
گل آندام = خوش هیکل	گرمک = میوه ای شبیه طالبی
گلباغ = باغ گل	گرم گلک = حناق
گل بام = کاهگل کاری که قدیم در پشت بام انجام میدادند	گرم واز = کسی که صدایش از جای گرم در میاد
گل بکاشتن = دسته گل به آب دادن	گرناس = زبانهء آتش
گلپیر = الرگ	گرینه بُز = بز گر
گل پول = سر پل	گرون = گران
گل تنور = گل مخصوص ساخت تنور	گرون باز = گران فروش ، گران گاز
گل چال = معدن گل	گره کوره = گره ای که به سختی باز میشود
گل سر شوی = گلی از نوعی خاک سفید رنگ که قدیم موهای سر را با آن میشستند	گره ماست = مخلوط شیر و ماست
گل شتک = گل مخصوص	گری گوری = شلخته و بی نظم
گلش گیر گردیه = چشمش گرفته	گز = نوعی درخت ، واحدی برای اندازه گیری
گل گلی (گل منگلی) = پارچه یا وسیله ای که در طرحش گل زیاد دارد ، رنگارنگ	معادل ۲۴ انگشت ، یک متر ، ۱۶ گره ، ذراع مساوی ۱۰۴ سانتی متر
گل گیرا = خاک دامنگیر	گزارو = محل رویش گز
گل گیری = عملی در جالیز	گز گردن = اندازه گرفتن
گل گیوه = گلوگاه گیوه	گز گز = سوزش دست و پا
گل گیوه = نوعی گل سفید است که به گیوه مالیده می شد برای سفید کردن	گزلیک = چاقو ، کارد نازک
گلموش = موش آبی	گزن = ابزاری در کفاشی
گلو ویز = گلاویز	گزنه = نوعی گیاه که موجب خارش پوست میشود
گله باد = گرد باد	گزک = بهانه
گله باغ = باغ پر درخت	گس = مزهء دهان جمع کن
گله به گله = قسمت به قسمت	گشادر = نام روستائی از بلوک کسلی
گلگی = شکوه	گشنه پلو با خورش دل ضعفه = کنایه از بی خوراک
گلی = چلاق	گل = حلقوم، گلو
	گل آویز = دست به یقه

گورس دمک = دمپختک ارزن	گلی بیخ = زیر گل
گوروس = شعله	گلیمک = گلیم کوچک
گوزور = مدفوع گاو	گمچ = قابلمه سفالی
گوشا گوشى = استراق سمع	گمرد او = لعاب برنج
گوش به زنگ = آماده باش	گمرد = آش ماست
گوشتالو = گوشتى ، گوشتدار	گمره = چرک لباس
گوشوار = گوشواره	گم گرد = گم شو
گوکول = یک اصطلاح مربوط به رشد خوب بوته های غلات	گناه داره = کنایه از اینکه قابل دلسوزی است
گواک بزى ین = با دقت نگاه کردن	گنبیل = کود حیوانی
گواکک = زل زل نگاه کردن	گنجه = کمد دیواری
گواگل = گلهء گاو	گند او = گنداب
گواگل خُسان = محل استراحت گلهء گاوها	گندک = بسته پنبه سفید پیچیده شده
گواگل وان (گواگل بان) = نگهبان گلهء گاو	گندله = بزرگ
گول = فریب	گنگشک = گنجشک
گواکک = ساقهء خشکیدهء کنگر	گو = دکمه
گولماله = گرد	گو = گاو
گواله = گلوله	گواهن = گاو آهن ، گوهان
گوامدشلى = نادان	گوجه دمک = دمپختک گوجه
گواواله = ظرف حمل کود، کنایه از آدم دهن	گوج رب = رب گوجه
گشاد و پر حرف	گو چشم = چشم درشت
گون = نوعی گیاه کوهی که شیره اش کتیرا میشود	گوران = گاو چران ، گو چران
گون = پستان گاو	گوران چو = چوب دست گاوچران
گواوک = نوعی گیاه کوهی	گوراو = گوراب، نام یک روستا
گواوکمی گواوک = کنایه از نوه ام	گور به گور = نوعی توهین، اشاره به کسی که هر
گواگجه = سر در گمی	وقت کارش داریم پیدا نمیشود
گی = نام یک روستا	گورت گم کن = نوعی توهین، از جلوی چشمم برو
گیج = مات، سر در گم	گورس = آرزن ، گوروس
گیج ور = مشنگ	گورستون = قبرستان

گیجه = سر بند، ریشه های فرش
گیرا = با جذب، با نمک
گیر بدایه = کلید کرده ، گیر داده است
گیره = گریه
گیره بانکه = بسته چایی
گیره نُگُن = گریه نکن
گیس = بافت موی سر
گیس بند = ابزار بستن موی سر
گیسک = پی
گیشنیز = نوعی سبزی خوردنی
گی گاردن = حشره ای معروف به خرچسونه ،
سرگین گردان
گیله مرد = مرد گیلانی
گیوه = نوعی کفش

حرف ل

لا = داخل

لا بُردار = مجبور

لابِ کِن = پاره کُن

لابِ لاب = زل زل

لا بُند = چادر شب

لا پ = قسمت، تکه

لا پ لا پ = دقیقا از وسط نیم شده، کاملا شبیه

لا پاره = تکه های درشت

لا پُرت = گزارش، خبر، اصل واژه راپرت فرانسوی

لا پوشانی = پنهان کردن، سفته

لا ت = تخت، صاف، کت

لا جان = لاغر

لا چین = طبقهء کمند

لا حاف = لحاف

لا خ = شاخه

لا خک = شاخهء کوچک

لا خه = شاخه

لا رج = دست و دل باز، واژه بیگانه به صورت لارژ

لا ری = نوعی خروس

لا س = سگ ماده

لا ش = از هم پاشیده به صورت آش و لاش

لا شه = جسد حیوان

لا غر = نحیف

لا ف = تعریف از خود، خودستایی کردن، دعوی

لا بطل

لا قامه = شاخهء نو

لا کی = رنگی

لا لا = لالایی

لال تُک = الکن

لالُک = لال

لالو = لا به لا

لال ماسه او گلت کردیین = کنایه از کسی که

حرف نمیزند

لا نتوری = اراذل

لانجین = لیوان بزرگ

لانیز = نام یک روستا

لا یَتَجَسَّبِک = نجسب، نجوش (ترکیب عربی فارسی)

لا ی هَم = تو در تو

لا یی = آستر

لَب پَر = ظرفی که لبه اش کمی شکستگی دارد

لَب کَبو = بوسه باران

لَبو = چغندر قند پخته

لَب = پهلوی

لَب = بخشی از صورت پایین گونه

لَب کلام = اصل مطلب

لَب لَبو = نام گونه ای خوراکی است که تلخی مغز

زردآلو و نظیر آن را با جوشاندن در آب می گیرند و

دانه ها دو لپه می شوند.

لَبِه خُرَش = خورشت قیمه

لَب ت = تخت، لات

لَب پَر = پرهء چرخ آسیاب

لَب سَر = دامنهء صخره ای، نام محلی در دروان

لَب سَر بشورنت = سر سنگ مرده شورخانه بشورنت

لَب سَرک = منطقه ای در آسارا

لَب سَرک = سنگ تخت کوچک برای نوعی بازی با سنگ به

نام لَب سَرک بازی، سنگ لی لی

لترمه = هیکل غیر نرمال	لَشِ اُو = زمین باتلاقی
لَت و پار = درب و داغون	لَشِ گوشت = کنایه از کسی که بدنش بوی تعفن میدهد
لَج = مخالفت، یکدندگی، برخلاف	لُغز = حرف بیهوده، به کنایه بد گفتن
لَجَا جَت = لَج کردن	لُغِه = دخمه، خانهء تنگ و تاریک
لَجَّار = پر سر و صدا	لَفاف = پوشش بسته بندی، عربی از واژه لف به معنی پیچیدن
لجام = افسار، عربی شدهء لگام فارسی	لَفَت = تاخیر بی مورد
لَجْر = شلخته	لَفَت و لیس = اختلاس
لَجْک = روسری سه گوش	لَف لَف = گشاد گشاد
لحد = سنگ داخل قبر بالای سر مرده	لُف لُف = خوردن با عجله
لَحَن = نوع صدا	لُق = سست
لَحْت = شل	لِقامه = شاخهء مو
لَحْت = عریان	لَقْد گیت = لگد مال کرد
لَحْتِه = دکمه شده	لَقْلَقَه = شل و ول، لخلخه، نیم بند
لَح لَحِه = نیم بند، تخم مرغ عسلی	لَقْنی = مردنی
لِر = سر، بی جون	لِقوم = دهنه، از واژه لگام است، افسار، لجام
لِرْچَک = نوعی سبزی خوردنی، لرجیک	لِکْنْتِه = قراضه
لِرْزَانْک = ژله	لِک و لوجه = لب و دهان
لِرْزَنْک = ترسو	لِکَه = اثر چربی
لِرْمِه = چاق بی تحرک	لِکَه لَمِچ = بی فهم و بی شعور
لِس = شل و وارفته	لِگَه = لگد
لِسِ بال = نوعی پرنده	لِگَه سو = زیر پا کوبیده شده
لِسِ چَنه = پر حرف	لِگد سوئی همپا = کتک زدن، به باد لگد گرفتن
لِسْک = بخش نازک روی گوشت که خوب جوییده نمی شود.	لِل = نوعی پشه، لِر
لِسِ کین = تنبل	لِلَه = چوب اندازه گیری شیر
لِسِ گوش = بی عرضه	لِلَه = کسی که از کودک نگهداری میکند
لِسِ میونچه = خشتک آویزان	لِم = یه ور نشستن، تکیه دادن
لَش = بی عار، بی ثمر	لِمْبَر = انتقال مرکز وزن

لومچ = نوعی چراغ روشنائی نفتی	لومچ = دو سمت دهان
لومچش ودران = دهانش را جر بده	لومچش ودران = دهانش را جر بده
لوم کم = تکان تکان	لوم کم = تکان تکان
لوم یزرع = بایر ، زراعت نشده	لوم یزرع = بایر ، زراعت نشده
لوم یزک = دایمی ، بی زوال	لوم یزک = دایمی ، بی زوال
لومبر - کنبه = جلوی لباس	لومبر - کنبه = جلوی لباس
لومتر = لومستر قدیمی	لومتر = لومستر قدیمی
لومترانی = نغد، طعنه	لومترانی = نغد، طعنه
لومج = لبه، حاشیه	لومج = لبه، حاشیه
لومد لند = غر غر	لومد لند = غر غر
لومدوک = لاغر و بلند	لومدوک = لاغر و بلند
لومده = جوجهء بی پر، بچهء موش، پنیر بسته شده	لومده = جوجهء بی پر، بچهء موش، پنیر بسته شده
لومد هور = هیکل بد قواره	لومد هور = هیکل بد قواره
لومسر = چوب ماهی گیری	لومسر = چوب ماهی گیری
لومنگ = پارچه ای چهار گوش با طرح اسکاچ	لومنگ = پارچه ای چهار گوش با طرح اسکاچ
لوم = لبه	لوم = لبه
لوم = قل دادن	لوم = قل دادن
لوم = افشا کردن	لوم = افشا کردن
لومت = بی مو، لخت	لومت = بی مو، لخت
لومت غوردک = نوزاد بی مو، نوزاد گرگ	لومت غوردک = نوزاد بی مو، نوزاد گرگ
لوم دادن = خیانت کردن	لوم دادن = خیانت کردن
لومدان = ناودانی	لومدان = ناودانی
لومر = نوعی پنیر که از آب پنیر تهیه میشود	لومر = نوعی پنیر که از آب پنیر تهیه میشود
لومی = قابلمه	لومی = قابلمه
لومی = گیاهی که از الیاف آن در سفالگری و ساروج استفاده میشود	لومی = گیاهی که از الیاف آن در سفالگری و ساروج استفاده میشود
لومجن سوراخ = سوراخ سوراخ	لومجن سوراخ = سوراخ سوراخ
لوچ = چپ چشم	لوچ = چپ چشم
لودر = نام یک منطقهء دارای قلعه و آثار باستانی	لودر = نام یک منطقهء دارای قلعه و آثار باستانی
لور کوه بالای خزنکلا	لور کوه بالای خزنکلا
لوده = بذله گو	لوده = بذله گو
لورا = نام یک روستا	لورا = نام یک روستا
لورچ = جمع شده	لورچ = جمع شده
لوز = نوعی شیرینی	لوز = نوعی شیرینی
لوس = نمر	لوس = نمر
لوشه = لب	لوشه = لب
لویک = تشت چوبی	لویک = تشت چوبی
لولا = رابط در متحرک و چهارچوب ثابت	لولا = رابط در متحرک و چهارچوب ثابت
لولو خور خوره = جانوری تخیلی برای ترساندن اطفال	لولو خور خوره = جانوری تخیلی برای ترساندن اطفال
لوله هنگ = آفتابهء سفالی	لوله هنگ = آفتابهء سفالی
لوم = غار	لوم = غار
لومو = لبه	لومو = لبه
له = کوبیده شده	له = کوبیده شده
له له = عطش	له له = عطش
له و لورده = خیلی له شده	له و لورده = خیلی له شده
لیت = له	لیت = له
لیته = نوعی ترشی	لیته = نوعی ترشی
لیچ = لزج	لیچ = لزج
لیچار = حرف بیخود	لیچار = حرف بیخود
لیچ هازیه = لیز شده	لیچ هازیه = لیز شده
لیچه = سنگ ریزه ، پاره سنگ های شکسته کوچک و نازک	لیچه = سنگ ریزه ، پاره سنگ های شکسته کوچک و نازک
لیر کشیدن = جیغ و فریاد کشیدن	لیر کشیدن = جیغ و فریاد کشیدن
لیز = سر	لیز = سر
لیزلیزک = سرسره	لیزلیزک = سرسره
لیسه = آفتی گیاهی	لیسه = آفتی گیاهی

لیش = سرازیر شدن آب دهان
لیشن = کسی که آب دهانش آویزان است
لیفه = جای کش شلوار
لیقه = مرکب دان ، الیافی که آن را به همراه مرکب
در دوات قرار می دهند.
لیلاج = نام قاپ باز معروف کلاک ، شطرنج باز
باستانی
لیلستان = نام یک روستا
لیله = جوجه پرندگان ، لیلک
لیم = لعاب برنج ، جو ، گندم
لیواس = ریواس
لیواسی کم = دو برگگی که ریواس از میانشان رشد
میکند ، برگ های پهن و لمیدهء ریواس

حرف م

مَچَد = مسجد	ماچِه = ماده
مَچَل = مبهوت	ماچِه خَر = خر ماده
مَچول = گیج	ماچِه سَگ = سگ ماده
مَچولِ یال = فرزند عقب مانده	ماچِه کور = آفتاب پرست ، مارمولک
مَحمَد گودرزی = ادیب و شاعر استان البرز	ماچِه کول = بز مچه، خدنگ مار خور (اژدهای کومودو)
مُختِه = کنترات	مادیون = اسب ماده
مَخش = مشق	ماچولک = مارزر آدنیک ، مارمولک
مخمل = نوعی پارچه	مار لان = لانهء مار
مخملک = نوعی بیماری	ماست مالی = پوشش دادن خرابی
مُذَبَق = مطبخ	ماس ماسک = ماشه، نوعی ضامن
مَدو = الکن	ماشِه = نوعی انبر ، بخشی از تفنگ
مَر = خزه روی سنگ ، گونه ای مگس	ماک = آغوز
مَراد او = چشمه ای در تپهء مرادآب (زور آباد فعلی)	مال = حیوانات اهلی، دارایی
مَر جو = عدس	مال خَر = خریدار مال
مَر جو پِلا = عدس پلو	ماله بکشی یَن = ماله کشیدن، ماست مالی کردن
مَر دکان = مردها	مان = میان، درون
مردنگی = جای لامپا	ماه تابان = ماه شب چهارده
مُرده موش = موزی	ماهر = مار
مَرزه = نوعی سبزی خوردن معطر	ماهک = جوی کوچک
مرش = تخم گزاری خرمگس روی گوشت و مرغ	ماه مُنیر = ماه تابان
مَرَض = درد، بیماری	مایه = سرمایه
مرغ سراسکنی = خاکینه	مَثَلک = ضرب المثل ، قصه های کوتاه ، مثلاًک
مرغک اووی = مرغابی	مَجری = جعبه، صندوقچه کوچک چوبی یا فلزی
مرغ لان = لانهء مرغ	مجمع = سینی بزرگ ، مجمر
مُرغی چولو = تخم مرغ	مَجیز = مدح
مَر مُو = صدای مومو گربه ، برمو	مُجیک = مژه
مَر مَرک = آهسته آهسته	
مَر وک = زگیل	

مَرَّه = نمونه، تخم کوچکی که گاهاً از خروس	مَکَّاره = حيله گر
خارج میشود ، خط آغازین محل بازی	مَکْتَب خانه = نوعی مدرسه
مَزْگَ = مغز گردو	مَکْ = کثافات سر نوزادی که تازه بدنیا آمده
مَزْگِ خُرَش = خورشفت فسنجون	مَکْس کوش = وسیله ای برای کشتن حشرات
مَزْگِ نون = نان توتک با مغز گردو	مُلا = معلم قدیم، باسواد
مست بیعار = بی خیال و شاد	مَلَاج = فرق سر
مُستَراب = توالی ، مستراح	مَلَّق = پشتک
مَسْفَره = مسخره	مَلْک فالیز = نام یک روستا
مسگر = کسی که ظروف مسی را سفید میکند	مَلَنگ = نشئه
مس مس = تاخیر	مَلول = ولرم
مُستَطِق = بازجو	مَلهم = مرهم
میسونی = میساید	مُماک = کفش دوزک
مُشْتَلِق = شادباش ، پاداش در برابر رسیدن خبر خوش	مَنْ بَیا = به من نگاه کن
مُشت و مال = ماساژ	مَنْتَر = بلا تکلیف
مُشتی = کسی که به زیارت مشهد رفته	مَنْجَر = نوعی گیاه
مُشْرَبه = نوعی ظرف آب مسی	مَنْجَرِق له ، فشاردادن با دست ، تحت فشار ، بین
مُشقل = سیب خشک	دو لبه قرار گرفتن
مشک چین = درهء بالای تونل پنج	مُنْجُق = مونجوق
مُشکَفی (مُشکوی) = نوعی شیرینی با مغز گردوی	مَنْجَنیق = فلاخن
سائیده و شیرهء توت یا انگور شبیه سوهان	مندا = سبزی صحرائی
مشکلان = صندوق چوبی بزرگ برای نگهداری نان	مندا او = برکه
مش مشه = نوعی بیماری دام	من دی = من هم
مُشَمَل = ناز کردن	مَقَّاش = موچین
مُشَنگ = خُل	منقو = سرماخوردگی
مُفت = مجانی	مَنگَل = دهانه و در ورودی قنات
مَقْلُو = حشرات مودی	مَنگَلوس = چاق
مک = مکیدن	مَنگَلی = لبریز
مُک = قطعی	مَنی شین = مال من

میخک = نوعی گل	منی ور = کنار من
میخُسی = دراز می کشی ، می خوابی؟	مَواره = صندوقچه
میخواش = میخواهدش	مَوال = توالت
میدانک = نام یک محل	مَجولَه - مورچانه = مورچه
میر او = میر آب، آبیار	مُورد = نوعی گیاه
میرزا = کاتب، نویسنده	مورک = مهره
میریت = میریخت	مورود = نام یک روستا
میریتَم = میریختم	موز مار = بسیار مودی
میزان = ترازو	موس موس = التماس ، معطل کردن
میزانک = ترازوی کوچک	موش کُته = بچه موش
میسبجی = می مکید	موش لان = لانهء موش
میسوجی = می سوزی ، می سوخت	موله = حرامزاده
میش = گوسفند ماده	مَویز = نوعی کشمش
میشقال = فشار میدهد	مهران رجبی = از بازیگران بزرگ استان البرز در سینما
میشَم = می روم	میا = می آید
میشو = می رود	می اُفتاد = می افتاد
میشی = می روی	میان رو = زمین بین دو نهر
میکوشه = میکشد	میان شوشه = وسط کاهو
میگرده = میشود	می بو = میباشد
میگو = می گوید	میپا = نگاه میکند، تحت نظر دارد
میگوت = می گفت	میتانم = میتوانم
میگوتَم = میگفتم	میتانی = میتوانی
میگیت = می گرفت	میتوری = میچکید ، سرریز می شد ، می ریخت (در مایعات)
میگیتَم = می گرفتم	میجوری = پیدا میکنی
میلولید = وول میخورد	میچی = میچید
مینگنه = می اندازد	میچینم = میچینم
مینگنی = می اندازی	میچینی = میچینی
مینو = بهشت	

مِیْنِی = می بینِی

مِیْنِی یَم = میبینم

مِیْنِی یِی = میبینی

میورد = می آورد

میوره = می آورد

میوردن = می آوردند

میگذازم = میگذارم

حرف ن

نَچَر = چرا نکن	ناتولک = تلنگر
نَچَرَن = از روی میل	ناخُش = مریض احوال
نَچَسِبَه پَرَه = بچه کثیف	ناخونک = انگشت زدن
نَحَس = بد شگوم	ناردانه = دانهء انار
نَخاهونَه = نمیخواهدش	نازالو = لوس
نَخْت = نخواب	ناز و نوز = ادا و اطفار
نَخْتی داره = کمبود خواب دارد	ناسلوک = ناسازگار
نَخْتی یه = نخوابیده است	ناسور = بدجور
نَخْسِی یه = دراز نکشیده است	ناشتا = گرسنهء صبحگاهی
نَخَرِی یه = نخریده است	ناشزه = زن نافرمان
نَخُس = دراز نکش	نارس کولی = بره ای که زود بدنیا آمده
نخور = خسیس	ناق = گلو، خرخره
نخوردت کرده = نفرین، نتوانی بخوری	ناکک = نفس کوتاه و بریده
ندی یم = ندیدم	نال = تنهء ضخیم درخت که با آن سرنال درست می کنند
نَرَبی یه = نبریده است	نال = نعل اسب
نرد وون = نردبان	نالوجن (نالیزن) = ناودان
نرسی = نرسید	نالوطی = نامرد
نرسی یه = نرسیده است	ناله میگرد = مینالید
نرگسی = خوراکی با اسفناج	ناهک = محلی در سرودار
نرما = محل خاکی کوه	نباری = باران نبارید
نرم دست = پلوئی که بصورت کته ریخته میشود	نَبَه = نبود
نروک دار = درخت بی بر، درخت نر	نَبْتی یه = نپخته است
نروک = مرد دراز بی خاصیت، درخت نر بی ثمر	نَپچا = دیر پز
نریتی = نریختی	نَپری یه = نپریده است
نریج = نریز	نتاج = زاد و ولد حیوانات، نوه و نتیجه
نریشث = نبافت	نُتَنِستِی = نتوانستی
نزار = ناتوان	نَتیجَه = فرزند نوه
نزائی = نزائیده	نَجوش = بد قلق
نزله = نوعی بیماری	

نکبت = نحس	نسا = نام یک روستا
نکتی یه = نیفتاده است	نسبج = میک نزدن
نگردت کرده = هرگز کاری رو انجام نده	نساتی یه = نساخته است
نگرده کار = نابلد	نسام (نوم) = محلی که آفتابگیر نیست
نکشی یه = نکشیده است	نسو = نساب
نکوتی یه = نکوییده است	نسوت = نسوخت
نکول = اعتراض	نسوجی = نسوزی
نکوئی = نیفتی	نشاست = نشد
نگاری = وسیله ای برای کشیدن مخدر	نشت = نفوذ ، چکه ، خروج آب کم
نگردی = نشد	نشترو = نام یک روستا ، رود کم آب
نگمه = کوفت	نشدر = نیشتر
نگوت = نگفت	نشکویه = نشکفته است
نگوتم = نگفتم	نشمه = دلخواه
نگوتی یم = نگفته بودم	نشو = نرو
نمازی سر دره = مشغول نماز خواندن است	نشورد = نشست
نماشان = عصر	نلشتیه = لیس نزده
نمایشتر = عصر	نشوون = نرفتن
نماشانا = هنگام های غروب	نشی یه = نرفته است
نم بزى یه = خیس شده است ، رطوبت پس داده است	نصیب = قسمت
نمره = شماره ، عدد	نطقیش بگیت = بغض کرد
نمکا = جای نمک	نظر قربانی = رفع چشم زخم
نمک پاچ = نمکدان	نعل = تیر چوبی سقف خانه
نمیشی = نمیروی	نفتا = نیفتاد
نمود = نشانه	نقله = هدر
نمور = نمناک	نق بزى ین = غر غر کردن
ننجین = سبزی را خرد نکن	نقش بر آب = از بین رفتن
نکشش = نکشش	نقش گنک = وسیله ای برای تونک
ننگستی یه = آویزان نکرده ، نینداخته است	نقلک = داستان کوتاه

ننگن = ننداز	ننه جان = مادر بزرگ
ننگ و نزار = مایهء سرشکستگی	نیاش = نگاهش نکن
نو = وسیلهء متحرک خواب بچه	نیشتی یم = نشسته ام
نو = دره	نیل = ماده ای رنگی
نواله = خوراک دام	نییل = نزار ، نگذار
نوبمانه = نفرین در مورد لباس نو ، کنایه از زود بمیری	نیمیشاست = نمیشود
نوجان = نام یک روستا	نیمالو = صابون نیمه کاره
نوچ = چسبناک	نیم پریت = نیمه خورده
نوچلک = نوپا	نیمتا = نیمه
نو خانمان = کسی که منزل تازه خریده است ، کسی که به تازگی تشکیل خانواده داده است	نیگا گرد = نگاه کرد
نودان = ناودان	نیمتاج = نامی زنانه
نوروز سلطان = بشیر عید نوروز	نیم خیز = نیمه بلند شدن
نوری = نوعی زردآلو	نیمز گل = نیمه باز
نوزل = قسمتی از باغهای آدران	نیمه لا = نصفه ، لباس نازک ، یک لا قبا
نوس = کپک	نیمیشا = نمیرود
نوک = راه آب	نیمیشم = نمیروم
نو کاسه = تازه به دوران رسیده	نیمیشو = نمیرود
نولات = نام یک محل	نیمی لا = نیمه جان
نوم = اسم	نیمی یا = نمی آید
نومزه = نامزد	نیم دری = درب یا ورودی بسیار کوچک
نومزه وازی = نامزد بازی	نیم دار = تقریباً کهنه
نوم گل کت = سمت را روی قبر بنویسند	نینک = قرنیهء چشم
نون بند = وسیله ای که خمیر را روی آن پهن میکنند	نیورد = نیاورد
نون خونه = محل در آمد	نیهشتی یم = نگذاشته ام
نوئوار = تازه و جدید	نیهل = قرار نده
نوه = ظرف گل کشی	نی یه = نیست
نوه = فرزند فرزند	
ننه = مادر	

حرف و

وَرَسُو = عرق سوز	وَبَال = آویزان
وَرَفِ اُو = آب برف	وَبَرِاشْت = تکیه دادن چیزی بصورت عمودی ، برافراشته شده
وَرَف = برف	وَجُور = بگرد، بهم بزن ، بجوی ، جست و جو کن
وَرَكُولِي = گلهء بره و بزغاله	وَجِي يَن = جدا کردن
وَرَكُولِي وان = چوپان بره و بزغاله	وَجِين = جدا کن
وَرَوَرِي = کجکی	وَخَرِاشانندن = زخمی کردن
وَرَوَنَد = پارچه ای که با آن نوزاد را قنطاق میکنند	وَخْت = وقت
وَرور = نجسب	وَخَم = استخوان لای زخم
وَره = بره	وَخِيم = خیلی بد و اضطراری
وَرَزَغ = نوعی قورباغه	وَدَرِي = پاره شده ، جر خورده
وَرَم = تکان	وَدَرِي چشم = چشم دریده
وَرَنگا = پرتگاه	وَدرانندن = دریدن ، جر دادن
وَرَنه = سنگ ترازو	وَدَرِي يَن = پاره شدن
وَرَسْت = گسست، جدا شد	وَرَك = نوعی گیاه تیغ دار
وَرَسْمه = سرمه، لوازم آرایش	وَرَك جار = بایری از ورک
وَرَسْنِي = هوو	وَرَكِي = محل رویش ورک
وَرَسْنِي بزا = بچهء هوو	وَر = پهلوی، بغل
وَرَسْنَد = رویش	وَر آمی یه = پوش کرده ، برآمده
وَرَش = درختی جنگلی	وَر خُس = کسی که بغل دیگری دراز کشیده
وَرَصله = رفو کردن	وَر کْتِي یه = روی زمین افتاده است
وَرَعْلتننا = غلتیدن	وَر مال = راه اُریبِ کوهستانی
وَرَقْلِي = قلمبیده	وَرَاکْت = افتاد
وَرَقْلِي چشم = چشم قلمبیده	وَرَاوندی = ضرب دری
وَرَق وق = صدای سگ	وَرَاوندی = نوعی بستن ضربدری طناب
وَرَكْتِي یه = برافتاده، منقرض شده است	وَرَزَن = نام یک روستا
وَرَكش = بکش	وَرَز = مش و مال
وَرَك = قلوه	وَرَز بدان = ورز دادن خمیر
	وَرَزو = گاو نر که با آن زمین را شخم می زنند

وَنگیت = بر نداشت	وکلّاش = کاوش کن ، واکلاش
وَن دار = درخت زبان گنجشک	وکورچی = پلاسیده، مچاله شده
وهارسیه = از شادی ذوق کردن (ذوق کردن زیاد)	وگرد = برگرد
وهرگرد = نام یک روستا گوهردشت فعلی	وگردان = برگردان
وچروک = چروک شده	وگک = قورباغه درختی
وُرگ درّه = دره ای که در آن گرگ زیاد است	وگیر = بگیر، بردار
وُرگک = گرگ	وگد چموش = اسب سرکش، بچهء ناخلف
وُله سر = سر خود ، بدون صاحب	وَل پیت = کج و کوله
وُوسی = پاره شد	وَل چوو = چوب کج
وَجین = کندن علف هرز	وَل دست = کج دست
وَجین کارد = ابزار وجین کردن	وَل دیم = برعکس، پشت و رو
وَدد = غدهء داخل گوشت	وَل گوش = گوش شکسته
وَرّاج = پر حرف	وَل وینی = بینی کج
وَر = حرف مفت	وَل هو = برگ گیاه بارهنگ که برای معالجه روی
وَر وِر = زیاد حرف زدن	دمل قرار میدهند
وَروره = ورد گفتن، تکرار حرف	وَل = برگ
وَروره جادو = حراف	وَلگه = چوب سر جوی برای بستن یا باز کردن
وَریکه = بریده و ترش شدن پنیر	جریان آب به کرت ها
وَز = فر ریز	وکیس = لیس بز
وَز وِزی کله = موی سر با فرهای ریز	وکیست = لیس زد
وِسِه = نام یک روستا	وکیشت = لیسید
وِگرسی = درخشید، سرخ شد	وکیشتن = لیسیدن
وِگرسی ین = درخشیدن	وکیشتی یه = لیسیده است
وِگیتن = گرفتن، برداشتن	وکیک = زالزالک
وِگرم = معتدل	وَمالی = مالید، بالا کشیدن آستین
وِلنگِ واز = بی در و پیکر	وَنس = نام یک پل در آئینستان ، تقاطع جاده
وِلّه = نام یک روستا از بلوک گچسر	نوجان و جادهء کرج به چالوس
وِل = آزاد، رها	وَنگرد = برنگرد

واچینش = بشکافش	ول کن = رها کن
واچین = بشکاف	ولگرد = آواره
وادار = ناچار	ولنگار = بی نظم
وادار کردن = مجبور کردن	ولوله = همهمه
وارد = بلد	ولو = پراکنده، پاشیده
وارسی = بازرسی	ولو گردی = ریخت و پاش شد
وارنگه رود = نام یک روستا و رود آن	ولیان = نام یک روستا
واربن = تراشیدن پشم گوسفند و بز	ومالی یه = آستین یا پاچهء شلوار را بالا کشیده
واربین = تراش	ومیدره = پاره می شود
واربینی = تراشیده شده	ومیدم = پس میدهم
وارو = پشتک، برعکس	ومیگرسی = میدرخشید
واروک = زگیل	ونجور = نگرد، بهم نزن
واریش = نام یک روستا بین کرج و تهران	ونج = نیم پز
واریان = نام یک روستا در محل دریاچه سد کرج	وندل = گرد کردن چشم، کوچک
وازی = بازی	ونگ = گریهء نوزاد
واسانم = برای من	ونیمچینه = جمع نمیکند
واسان = برای	ووا = وبا
واسانت = برای تو	وی = چندش، حالت تهوع
واش = علف	وی سلوک = دمدمی مزاج
واشقال = بده به من	وی وی = از روی بی میلی
واشکال = بشکاف، بافته شده ای را باز کن	ویاس = خمیازه
واشکالی ین = عمل باز کردن پشم	ویلان = سرگردان، بی خانمان
واشور = دوباره بشور	وا = باز
وافت = گشاد	وا بو = باز بود
واقل = عوض کردن حرف، دبه کردن	وا به = باز بود
واکشی = پهن کرد	وابش = ولو شد، از حال رفت
واکلاش = کاوش کن	واتوره = هذیان
واکلاشن = کاوش کردن	واجار = محل کشت

واگرد = برگشتن	ورگه = آب بند ، ولگه
واگردان = نتیجه	ورمالی = سرایشب
واگردی = برگشت، باز شد	ورمیدرانه = پاره می کند
واگتین = دست کشیدن	ورواز = میوهء بعد از فصل
والک = نوعی سبزی کوهی	وروجک = بچهء بازی گوش
والک پلو = دمپختک با والک	وروشی = لگد مال کرد
وال = نوعی پارچه	وره ورشت = جشنی که گوسفند داران در شهر یور
والی = حاکم	ماه میگیرند و پشم گوسفندان را میچینند
وامیشو = شبیه است	وزم بخوردن = تکان خوردن
وانشو = شبیه نیست، تغییر شکل نده	وسه = بسه
وانیستا = نمازند	وسی = پاره شده
وانی ین = ضربه زدن	وشگون = نیشگون
وانیم = اصطلاحی برای زدن پیشانی	وکراچی = خراشیده شد
واهابی = وحشی ، ندید بدید	وکیل = نگهدارنده کیل (پیمانہ)
وايه = باز است	وگیتی = گرفتی
وایست = بایست	ولارد = بارش برف به همراه توفان ، رم کردن
وایستایه = ایستاده است	ولایت رود = نام یک روستا
ودراند = جر داد	ولوزه = ولوزگه ، ولازگه ، بازمانده های جمع
ودرز = یکه خوردن	آوری گردو یا خرمن
وراگتن = افتادن	ولوزه گر = ولوزگه گر ، ولازگه گر ، کسی که
ورپاچ = جدا کن	بازمانده های گردو چینی یا خرمن را جمع می کند
وردنه = ابزاری چوبی مدور برای پهن کردن خمیر	، خوشه چین
ورده = نام یک روستا، بمعنای گل در عربی	ولویاس = خمیازه کشیدن
ورد آورد = نام روستای بالای کاروانسرا سنگ	ولیسی ین = لیسیدن
وردیج = نوعی پرنده ، بلدرچین	وول خوردن = تکان خوردن
وردیج = نام یک روستا میان کرج و تهران	وول وول = تکان تکان
ورشو = ماده ای برای براق کردن ظروف از جنس روی	وینی خر = آب بینی
ورکوا = نام یک محل	وی دار = درخت بید

وی شوشک = ترکهء درخت بید
ویان = نام دشتی که در حال حاضر مرکز شهر کرج
برروی آن بنا شده
ویر = ویار، هوس زن حامله
ویر موجزی = کار خارق العاده
ویر هانده = حرص نده
ویران گردی یه = ویران شده است
ویشگیل = ویشگون، نیشگون
ویشه = بیشه
وینه = نام یک روستا
وینی = بینی
وینی کلبر = سوراخ بینی

حرف ه

هَلَقُ هوشتك = بشکن	هَپروت = بی خبری
هَلو - هلی = آلو	هَپلاسی = پوسیده
هَلو پَتکا = رب آلو	هَپلی هَپو = بالا کشیدن اموال
هَلی هوتنک = گوجه سبز کوبیده شده با نعنا و گشنیز	هَچَل = گیر
هَلی گوتنی = مخلوط گوجه سبز و نمک کوبیده شده	هَچَل هَف = مبهم ، حرف مفت و بی معنی
هَلیک = بادام کوهی	هَچَل بفتا = گیر افتاد
هَمَش = همیشه	هَچونا = آنطرف
هَمَشکنی = فشرده	هَرش = شیر گاو و گوسفندان
هَم آنگن = مخلوط کن	هَراتوت = توت هرات
هَم کُن = مخلوط کن	هَراسان = مضطرب
هَمبَست = اتحاد	هَربند = نوعی انگور
هَمبستا = هر دقیقه	هَردمبیل = هرکی به هرکی
هَمینجه = همینجا	هَرده = شن
هَنَس هَنَس = نفس نفس زدن	هَرز = بی فایده
هَوَنگ = هاون	هَرَکس برَس = هر کسی از راه برسد نظر میدهد
هَوَرس دار = درخت اُورَس ، شیبه کاج	هَرَکاره = نوعی دیزی، همه کاره
هَوَیجک = گیاهی خودروی	هَستام = ابزاری در پخت نان
هُجوم بیورد = حمله کرد	هَستک = هسته
هُرُش = حمله	هَستک تل = گوشت تلخ
هُرُقه = گردوی بزرگ برای بازی	هَسوم = وسیله ای مثل کفگیر که نان را از دیواره تنور میکند
هُرُوت = گشنه و تشنه	هَشبر = دلیل
هُرُوت دره = بیخیال ، خواب	هَشتی = جلوی درب خانه های قدیمی
هُسَت کولو = نوعی آبگوشت ، آدم لاغر	هَشوش = بهانه
هُسَتقان = استخوان	هَفَت بیجار = نوعی ترشی
هُش = فرمان ایست به حیوانات	هَل هَل بری = له له زد
هَدیشکنی = بی صاحب	هَلاته = کهنه ، قراضه
	هَلاک گردی = خیلی خسته شده

هارونک = منطقه و کوهی در آيگان و دروان	هرت = بی قانون
هارون هاشم = امامزاده لیلستان	هرت و پرت = پخش و پلا
هازن = فرو کردن ، لقمه را آبگوشت فرو کردن	هرته گلو = آش جا افتاده
هاسوت = از بین رفت	هرته کیلی = یکهو
هاشم = بینم	هرکات = داغ
هاشان = تکان بده	هزمیک = حمله کردن
هاشاندن = تکان دادن	هشمره = بدن کوفته ، خرد و خمیر
هاشوند = تکان داد	هلک هلک = آرام آرام
هاشی = مالیده شده	هن هن = نفس زنان
هاقوری = از باغات واریان که درخت گردوی	هانگیتیم = نگرتم
هشتصد ساله دارد	هانیمیده = نمیدهد
هاگیتن = گرفتن	هاپلکی = قر شد
هاگیر = بگیر	هاپوشان = پوشاندن ، پوشان
هاگیر واگیر = کشمکش	هاپولی کرد = چپاول کرد
هالو = صاف و ساده	هاتوری = ریخت
هاله = گونی کنفی مثل خورجین	هاج و واج = مات و مبهوت
هاماس = بگیر ، بچسب	هاچی و اچی گر = چو انداز
هامیشانه شان = می تکاندشان	هاچین و اچین = بکن و جمع کن ، نام یک بازی
هامیریتن = میریختند	هادا = داد
هامیشانه = میتکاندشان	هادامش دام = دادم بهش
هامیگیت = میگرفت	هادان = دادن
هاندا = نداد	هادی = بده
هان = بله	هادی من = بده من
هانا = گذاشت ، نهاد	هادین = بدهید
هاویه = ابزار لحیم کاری	هارم وارم = سر صدا و پریشانی به هنگام ترس
های = هوار	هار = نوعی بیماری سگ
هرتوکو = آش جا نیفتاده	هارت و پورت = داد و فریاد
هرک = در هم شدن موی سر	هارش = دیدن

همگیر = ببند ، جمع کردن	هروم = گرما
همندی = جای هموار	هرهری مذهب = نان به نرخ روز خور
هموار بنه = زمین هموار	هزارلا = بخشی از سیستم گوارشی
همه تان = همه گی شما	نشخوارکنندگان
همه شون = همگی شان	هسام = نوعی کفگیر مسی برای به هم زدن سمنو
همیان = کیسه ی حمل پول که به تنبان میبستند	هشتی = سرسرا
همیشک = همیشه	هفت خلالت = بازی هفت سنگ
همین تنی = همین جوری	هق هقک = سکسکه
همین که بوگوتم = همین که گفتم	هلی آش = آش آلو
هنگام = موقع	هم بزى = بهم زد
هوا بلکی = بالا پایین پریدن	هم بزى ین = بهم زدن
هوار = آوار	هم پا = همراه
هوار = داد	هم توکانک = مخلوط توت و گردو بصورت
هوار بیوره = خراب شده	کوبیده شده در هاون ، هم توکوکانک
هوار نُکن = داد و بیداد نکن	هم ریش = باجناق
هوایی = سر به هوا	هم کوکانک = مخلوط توت و گردو بصورت
هوایی گردی = سر به هوا شد	کوبیده شده در هاون ، هم توکانک
هوچی = خبر چین	همبند = ببند
هوچین تر = اون طرف تر	همبان = انبان گونی بزرگ
هوخ = از اصوات ترساندن	همچونا = آنطرف
هورک = بستن چهار پایان پشت سر هم بمعنی	همچونای = آنطرفی
یدک	همچینا = اینطرف
هورت = سرکشیدن مایعات	همراه گیر = با هم بروید
هورکاته بو = بوی سوختگی البته پیش از شعله ور	همرود = گلایی
شدن	همسایگی گرفت = کنایه از هیچی نخورد
هورم = حرارت	همسایه کاسه = چیزی که در کاسه نذری همسایه
هوروت = عجول	موقع عودت کاسه قرار میدهند
هوسنی = هوو	همگون = همرنگ

- هوشت = صوت زدن با دهان و زبان
 هوشتك = صوت زدن با انگشت و دهان
 هوشتكى گردى = بد بار آمده
 هوشناخ = اوشناخ ، گلوگاه ورود آب از بیرون به
 داخل باغ یا حیاط از زیر دیوار یا پرچین
 هول = ترس
 هول کردم = ترسیدم
 هول ها نده = هول نده
 هول هاگیت = عجله کرد
 هوم = گیاهی مقدس
 هوی = از ادات استفهام
 هویجك = هویج سفید
 هویك = خمیر ترش
 هیچیش = اصلا
 هیربد = روحانی زرتشتی
 هیرم = آبیاری برای آماده ساختن زمین تا راحت
 بشود در آن کشت کرد یا شخم زد
 هیره = نوعی انگل طیور
 هیز = چشم نا پاک
 هیکلمند = قوی هیکل
 هیمه = هیزم

حرف ی

یالغوز = مجرد	یانی چی = یعنی چه
یالمی یال = نوه ام	یابو = مادیان ، اسب تنومند و بارکش
یال وازی = کار کود کانه	یادِ بَدَا = یاد داد
یامان = نوعی بیماری	یادِ بَدَان = آموزش دادن
یامان = کوفت	یادِ بَنگَم = یاد آوری کنم
یاواش = آهسته	یادت بو = یادت بود
یاوان = ساده	یادت نی = یادت نیست
یاور = دسته هونگ	یادته = یادت هست
یتیمچه = نوعی خوراک	یادش ننگن = یادش ننداز
یتیم خُر = مال یتیم خور	یاد گیت = یاد گرفت
یتیم یسیرک = بی سرپرست و گرفتار	یاد گیتین = یاد گرفتید
یخ او = آب یخ	یاد گیتی یه = یاد گرفته
یخ بکر دیه = سرد شده	یادم بیهفتا = یادم افتاد
یخدان = صندوق چوبی بزرگ	یادم در شا = فراموش کردم
یخ مراد = غاری در نزدیک آزاد بر	یادم کت = یادم آمد
یخنی = خوراکی شبیه آبگوشت که بسیار چرب است	یاردان قلی = غریبه
یخنی = میوه ای پاییزه که رسیده	یارو = فلانی
یخه = یقه	یاری = جاری زن
یرقان = زردی	یاسسه = دهانه چرمی دهنه ی اسب
یزقل = ناشناس - فلانی	یاغی = سرکش
یزنه = باجناق	یاغچی بک = خیلی سرکش
یقلاوی = ظرف خوراک سرباز	یاکریم = قمری
یقملی بقال = کنایه از آدم پرحرف بی ارزش	یال = فرزند
یقور = درشت	یال = موی گردن اسب
یقین = اطمینان	یال بازیکا = بازی کود کانه
یکاره = بی دلیل	یالک = بچه کوچک
یکراست = مستقیم	یال خوراک = خوراک بچه

یو غ = گردنبند	یکریز حرف میزی = یک سره حرف میزد
یوقور = درشت	یکرو = صادق
یولاخ = زمین بایر و بی آب	یکه بزن = کسی که یک تنه از پس همه بر می آید
یونجه = گیاهی علوفه ای	یکه بخورد = شوک شد
یویووک = اصطلاحی برای کسی که نمیشنود	یکه سره = سرخود
یه الیس = عده زیادی	یکه سوار = سوار کار ماهر
یه بارکی = یک هوپی	یکه شناس = سرشناس ، کسی که یکه ها را می شناسد
یه بال = یکدست	یکی یه دونه = تک فرزندان
یه بند = مدام	یل = پهلوان
یه پا = لی لی	یلا سره = بی حجاب
یه پارتی = یک عده	یلخی = بی برنامه
یه پایی = بلا تکلیف	یللی = ولگردی
یه پک بزی = یک پک به چپق زد	یله بنگه = ماندگار شده
یه پییر یه ماری ببه = از یک پدر و مادر	یم = دسته علف
یه پوش = باندازه یک پر کاه	یمون بزه = اخم کرد
یه پوک = یک ضربه پتک یا یک عدد پتک	یمون بزی = مبتلا به دردی بشوی ، نوعی نفرین
یه تکون بدین خودته = یک تکانی به خودت بده	ینگه = همراه عروس
یه تو بدین = یک تاب بده	ینگه امام = روستایی در نزدیکی هشتگرد
یه تیغ نگاه میکرد = چپ چپ نگاه میکرد	یواش = آرام
یه دَفه = ناگهان	یواشک = یواشکی
یه تو کک بزن = بچش	یور = یاری
یه جایی = کلی	یور بیتم = کمک گرفتم
یه جو = باندازه یک جو	یورتمه = نوعی راه رفتن اسب
یه جور بو = مثل هم بود	یورد = محلی در کوهستان که برای چرا محصور شده
یه چارک = ۲۵۰ گرم ، یک چهارم هر چیزی	یورد مان = داخل یورد
یه چیتی شلوار = یک شلوار چیت	یورش = هجوم
یه خریشه = یک تکه (زمین)	یوزباشی = فرمانده صد نفر سرباز
یه دوندوق = یک ذره	یوشان = نوعی گیاه مرتعی

- یه رنگی = صداقت
 یه طرف میشو = از یک طرف میرفت
 یه عالمه = خیلی زیاد
 یه قاشقک = یک قاشق چایبی خوری
 یه قل دو قل = نوعی بازی با سنگ
 یه قلیچ = یک قاچ
 یه قدی = یک مقداری
 یه کاره = همه کاره
 یه کاسه = یک جا و یکدست
 یه کتی = روی یک شانه
 یه کرور = پانصد هزار (دو کرور = یک میلیون)
 یه کش = یکبار
 یه کلام = مقطوع
 یه کله میشو = یک سره میرفت
 یه کل بلند یه کل کوتاه = پاچه شلوار کوتاه بلند
 یه کمک = یک کم
 یه کوشکک = یه کوچولو
 یه کیل دو بر = درست انجام دادن
 یه گذر = یکجا
 یه گلی = یک قلو
 یه گلی = یک آن
 یه گلی بیامه و بشو = یک آن آمد و رفت
 یه سر دو گوش = آل
 یه سره = یک سره ، مدام
 یه شو = یک شب
 یه شو بشی بیم شو نشینی = یک شب رفتیم شب نشینی
 یه ور کت = بی حوصله ، گوشه کز کرده
 یه ور یه ور = کج کج

دستور زبان

کرجی

- زمان گذشته

- زمان حال

- زمان آینده

گذشتهء ساده

نَریختم = نریختم	بِداشتم = نگه داشتم
نَریختی = نریختی	بِداشتی = نگه داشتی
نَریخت = نریخت	بِداشت = نگه داشت
نَریختیم = نریختیم	بِداشتیم = نگه داشتیم
نَریختین = نریختید	بِداشتین = نگه داشتید
نَریختند = نریختند	بِداشتند = نگه داشتند
هادام = دادم	واکشی یم = پهن کردم
هادای = دادی	واکشی یی = پهن کردی
هادا = داد	واکشی = پهن کرد
هادایم = دادیم	واکشی یم = پهن کردیم
هاداین = دادید	واکشی یین = پهن کردید
هادان = دادند	واکشی ین = پهن کردند
نَتانستم = نتوانستم	بَربی یم = بریدم
نَتانستی = نتوانستی	بَربی یی = بریدی
نَتانست = نتوانست	بَربی = برید
نَتانستیم = نتوانستیم	بَربی یم = بریدیم
نَتانستین = نتوانستید	بَربی یین = بریدید
نَتانستن = نتوانستند	بَربی ین = بریدند
نگوتم = نگفتم	نَپری یم = نپردم
نگوتی = نگفتی	نَپری یی = نپردی
نگوت = نگفت	نَپری = نپرد
نگوتیم = نگفتیم	نَپری یم = نپردیم
نگوتین = نگفتید	نَپری یین = نپردید
نگوتن = نگفتند	نَپری ین = نپردند

بِردَم = بردم	دَنِ یَم = نیستم
بِردِی = بردی	دَنِ یِی = نیستی
بِرد = برد	دَنِ یِه = نیست
بِردِیم = بردیم	دَنِ یِیم = نیستیم
بِردِین = بردید	دَنِ یِین = نیستید
بِردَن = بردند	دَنِ یَن = نیستند
جمع کُردم = جمع کردم	بِزِی یَم = زدَم
جمع کُردِی = جمع کردی	بِزِی یِی = زدی
جمع کُرد = جمع کرد	بِزِی = زد
جمع کُردِیم = جمع کردیم	بِزِی یِیم = زدیم
جمع کُردِین = جمع کردید	بِزِی یِین = زدید
جمع کُردَن = جمع کردند	بِزِی یَن = زدند
بِیامَم = پیامم	فاهش بَدام = فحش دادم
بِیامِی = پیامی	فاهش بَدای = فحش دادی
بِیامِه = پیامه	فاهش بَدَا = فحش داد
بِیامِیم = پیامیم	فاهش بَدایم = فحش دادیم
بِیامِین = پیامین	فاهش بَداین = فحش دادید
بِیامَن = پیامن	فاهش بَداین = فحش دادند
پایستام = ایستادم	واچِی یَم = شکافتم
پایستای = ایستادی	واچِی یِی = شکافتی
پایستا = ایستاد	واچِی = شکافت
پایستایم = ایستادیم	واچِی یِیم = شکافتیم
پایستاین = ایستادید	واچِی یِین = شکافتید
پایستان = ایستادند	واچِی یَن = شکافتند

بشناختم = شناختم	جیر کتم = افتادم
بشناختی = شناختی	جیر کتی = افتادی
بشناخت = شناخت	جیر کت = افتاد
بشناختیم = شناختیم	جیر کتیم = افتادیم
بشناختین = شناختید	جیر کتین = افتادید
بشناختن = شناختند	جیر کتن = افتادند
بکوشتم = گشتم	بخردم = خوردم
بکوشتی = گشتی	بخردی = خوردی
بکوشت = گشت	بخرد = خورد
بکوشتیم = گشتیم	بخردیم = خوردیم
بکوشتین = گشتید	بخردین = خوردید
بکوشتن = گشتند	بخردن = خوردند
بشوردم = شستم	بسوتم = سوختم
بشوردی = شستی	بسوتی = سوختی
بشورد = شست	بسوت = سوخت
بشوردیم = شستیم	بسوتیم = سوختیم
بشوردین = شستید	بسوتین = سوختید
بشوردن = شستند	بسوتن = سوختند
بگیتم = گرفتم	دمیتم = لگد کردم
بگیتی = گرفتی	دمیتی = لگد کردی
بگیت = گرفت	دمیت = لگد کرد
بگیتیم = گرفتیم	دمیتیم = لگد کردیم
بگیتین = گرفتید	دمیتین = لگد کردید
بگیتن = گرفتند	دمیتن = لگد کردند

بِلمام = آمدم	بلمزم = لرزیدم
بیمامی = آمدی	بلمزی = لرزیدی
بیاما = آمد	بلمزه = لرزید
بیامایم = آمدیم	بلمزیم = لرزیدیم
بیاماین = آمدید	بلمزین = لرزیدید
بیامان = آمدند	بلمزین = لرزیدند
هاگیتم = گرفتم	بریتم = ریختم
هاگیتی = گرفتی	بریتی = ریختی
هاگیت = گرفت	بریت = ریخت
هاگیتیم = گرفتیم	بریتیم = ریختیم
هاگیتین = گرفتید	بریتین = ریختید
هاگیتن = گرفتند	بریتن = ریختند
بکاشتم = کاشتم	بنگستم = انداختم
بکاشتی = کاشتی	بنگستی = انداختی
بکاشت = کاشت	بنگست = انداخت
بکاشتیم = کاشتیم	بنگستیم = انداختیم
بکاشتین = کاشتید	بنگستین = انداختید
بکاشتن = کاشتند	بنگستن = انداختند
بکوشتم = گشتم	بختم = خوابیدم
بکوشتی = گشتی	بختی = خوابیدی
بکاشت = گشت	بخت = خوابید
بکوشتم = گشتیم	بختیم = خوابیدیم
بکوشتین = گشتید	بختین = خوابیدید
بکوشتن = گشتند	بختن = خوابیدند

بِیافتَم = بافتم

بِیافتِی = بافتی

بِیافت = بافت

بِیافتیم = بافتیم

بِیافتین = بافتید

بِیافتَن = بافتند

دِپاتَم = پخش کردم

دِپاتِی = پخش کردی

دِپات = پخش کرد

دِپاتیم = پخش کردیم

دِپاتین = پخش کردید

دِپاتَن = پخش کردند

دِچی یَم = چیدم (آجر بر دیوار)

دِچی یِی = چیدی

دِچی = چید

دِچی ییم = چیدیم

دِچی یین = چیدید

دِچی یَن = چیدند

بِچایَم = سردم شد

بِچایِی = سردت شد

بِچایه = سردش شد

بِچاییم = سردمان شد

بِچایین = سردتان شد

بِچایَن = سردشان شد

بِنیستم = نشستم

بِنیستی = نشستی

بِنیشت = نشست

بِنیستیم = نشستیم

بِنیستین = نشستید

بِنیستن = نشستند

بِگوَتَم = گفتم

بِگوَتِی = گفتی

بِگوَت = گفت

بِگوَتیم = گفتیم

بِگوَتین = گفتید

بِگوَتَن = گفتند

دِپیتَم = پوشاندم

دِپیتِی = پوشاندی

دِپیتِه = پوشاند

دِپیتی ییم = پوشاندیم

دِپیتی یین = پوشاندید

دِپیتی یَن = پوشاندند

جار بزی یَم = اعلام کردم

جار بزی یِی = اعلام کردی

جار بزی = اعلام کرد

جار بزی ییم = اعلام کردیم

جار بزی یین = اعلام کردید

جار بزی یَن = اعلام کردند

حال التزامی

بشَم = بروم
 بشِی = بروی
 بشَه = برود
 بشِیم = برویم
 بشِین = بروید
 بشَن = بروند

بگَرَدَم = بشوم
 بگَرَدِی = بشوی
 بگَرَدَه = بشود
 بگَرَدِیم = بشویم
 بگَرَدِین = بشوید
 بگَرَدَن = بشوند

وگَرَدَم = برگردم
 وگَرَدِی = برگردی
 وگَرَدَه = برگردد
 وگَرَدِیم = برگردیم
 وگَرَدِین = برگردید
 وگَرَدِین = برگردند

بدووی یم = دویدم
 بدووی یی = دویدی
 بدووی یه = دوید
 بدووی ییم = دویدیم
 بدووی یین = دویدید
 بدووی ین = دویدند

بکشِی یم = کشیدم
 بکشِی یی = کشیدی
 بکشِی یه = کشید
 بکشِی ییم = کشیدیم
 بکشِی یین = کشیدید
 بکشِی ین = کشیدند

حال استمراری

شَقَهَمَه = خجالت می کشم
 شَقَهَتَه = خجالت می کشی
 شَقَهَشَه = خجالت می کشد
 شَقَهَمَانَه = خجالت می کشیم
 شَقَهَتَانَه = خجالت می کشید
 شَقَهَشَانَه = خجالت می کشند

میام = می آیم	بکارم = بکارم
میای = می آیی	بکاری = بکاری
میاد = می آید	بکاره = بکاره
میایم = می آییم	بکاریم = بکاریم
میاید = می آیید	بکارین = بکارید
میان = می آیند	بکارن = بکارند

گذشته منفی ساده

نیهَشْتام = نگذاشتم
 نیهَشْتای = نگذاشتی
 نیهَشْت = نگذاشت
 نیهَشْتیم = نگذاشتیم
 نیهَشْتین = نگذاشتید
 نیهَشْتَن = نگذاشتن

نَپَرِیَم = نپریدم
 نَپَرِی_ی = نپریدی
 نَپَرِی = نپرید
 نَپَرِی_یم = نپریدیم
 نَپَرِی_ین = نپریدید
 نَپَرِی_ین = نپریدند

نَریَتَم = نریختم
 نَریَتِی = نریختی
 نَریَت = نریخت
 نَریَتیم = نریختیم
 نَریَتین = نریختید
 نَریَتَن = نریختند

حال اخباری

هامیزَنَم = فرو میکنم
 هامیزِنِی = فرو میکنی
 هامیزَنه = فرو میکند
 هامیزَنیم = فرو میکنیم
 هامیزِنین = فرو میکنید
 هامیزَنَن = فرو میکنند

وامیکشَم = پهن میکنم
 وامیکشِی = پهن میکنی
 وامیکشه = پهن میکند
 وامیکشیم = پهن میکنیم
 وامیکشین = پهن میکنید
 وامیکشَن = پهن میکنند

بشِناسَم = میشناسم
 بشِناسِی = میشناسی
 بشِناسه = میشناسد
 بشِناسیم = میشناسیم
 بشِناسین = میشناسید
 بشِناسَن = میشناسند

هَادام = دادم	نَپَری یَم = نپریدم
هَادای = دادی	نَپَری یِی = نپریدی
هَادا = داد	نَپَری = نپرید
هَادایم = دادیم	نَپَری یِیم = نپریدیدم
هَاداین = دادید	نَپَری یِین = نپریدید
هَادان = دادند	نَپَری یَن = نپریدند

نَریتم = نریختم

نَریتی = نریختی

نَریت = نریخت

نَریتم = نریختیم

نَریتین = نریختید

نَریتن = نریختند

هَادام = دادم

هَادای = دادی

هَادا = داد

هَادایم = دادیم

هَاداین = دادید

هَادان = دادند

نَتانِستم = نتوانستم

نَتانِستس = نتوانستی

نَتانِست = نتوانست

نَتانِستیم = نتوانستیم

نَتانِستین = نتوانستید

نَتانِستن = نتوانستند

نَگوتَم = نگفتم

نَگوتِی = نگفتی

نَگوت = نگفت

نَگوتِیم = نگفتیم

نَگوتِین = نگفتید

نَگوتَن = نگفتند

نَتانِستم = نتوانستم

نَتانِستس = نتوانستی

نَتانِست = نتوانست

نَتانِستیم = نتوانستیم

نَتانِستین = نتوانستید

نَتانِستن = نتوانستند

دَنِی یَم = نیستم

دَنِی یِی = نیستی

دَنِی یِه = نیست

دَنِی یِیم = نیستیم

دَنِی یِین = نیستید

دَنِی یَن = نیستند

نیامی یم = آمده ام	نگوتَم = نگفتم
نیامی یی = آمده ای	نگوتِی = نگفتی
نیامی یه = آمده است	نگوت = نگفت
نیامی ییم = آمده ایم	نگوتیم = نگفتیم
نیامی یین = آمده اید	نگوتین = نگفتید
نیامی ین = آمده اند	نگوتَن = نگفتند
دپاتی یم = پخش کرده ام	دنی یم = نیستم
دپاتی یی = پخش کرده ای	دنی یی = نیستی
دپاتی یه = پخش کرده است	دنی یه = نیست
دپاتی ییم = پخش کرده ایم	دنی ییم = نیستیم
دپاتی یین = پخش کرده اید	دنی یین = نیستید
دپاتی ین = پخش کرده اند	دنی ین = نیستند

حال کامل

سربزی یم = سر زده ام	بشی یم = رفته ام
سربزی یی = سر زده ای	بشی یی = رفته ای
سربزی یه = سر زده است	بشی یه = رفته است
سربزی ییم = سر زده ایم	بشی ییم = رفته ایم
سربزی یین = سر زده اید	بشی یین = رفته اید
سربزی ین = سر زده اند	بشی ین = رفته اند

بچی یم = چیده ام	وگردی یم = برگشته ام
بچی یی = چیده ای	وگردی یی = برگشته ای
بچی یه = چیده است	وگرده = برگشته است
بچی ییم = چیده ایم	وگردی ییم = برگشته ایم
بچی یین = چیده اید	وگردی یین = برگشته اید
بچی ین = چیده اند	وگردی ین = برگشته اند

بیدی یم = دیده ام	جاییتی یم = جا گرفته ام
بیدی یی = دیده ای	جاییتی یی = جا گرفته ای
بیدی یه = دیده است	جاییتی یه = جا گرفته است
بیدی ییم = دیده ایم	جاییتی ییم = جا گرفته ایم
بیدی یین = دیده اید	جاییتی یین = جا گرفته اید
بیدی ین = دیده اند	جاییتی ین = جا گرفته اند

بشی یم = رفته ام	جمع گردی یم = جمع کرده ام
بشی یی = رفته ای	جمع گردی یی = جمع کرده ای
بشی یه = رفته است	جمع گردیه = جمع کرده است
بشی ییم = رفته ایم	جمع گردی ییم = جمع کرده ایم
بشی یین = رفته اید	جمع گردی یین = جمع کرده اید
بشی ین = رفته اند	جمع گردی ین = جمع کرده اند

فعل نهی (امر منفی)**حال اخباری منفی**

نمیگذازم	نَشَم = نروم
نمیگذاری	نَشو = نرو
نمیگذارد	نَشه = نرود
نمیگذاریم	نَشیم = نرویم
نمیگذارید	نَشین = نروید
نمیگذارند	نَشین = نروند

گذشته نقلی

بشناسی یم = شناخته ام
بشناسی یی = شناخته ای
بشناسی = شناخته است
بشناسی ییم = شناخته ایم
بشناسی یین = شناخته اید
بشناسی ین = شناخته اند

حال التزامی منفی

نَگَم = نگویم

نَگُو = نگو

نَگِه = نگوید

نَگِیم = نگوئیم

نَگِین = نگوئید

نَگَن = نگویند

حال ساده

دَرَم = هستم

دَرِی = هستی

دَرِه = هست

دَرِیم = هستیم

دَرِین = هستید

دَرَن = هستند

اصطلاحات و ضرب المثل های کرج

اصطلاحات و ضرب المثل های ناب کرجی

ارباب نوکر میگیره ، نوکر زنبیل گاردن: ارباب به کارگر دستور میده ، کارگر هم به زیر دست خود. از گیر دزد در آمو ، گیر رمال بیفتا: بدبخت تر شد. مترادف از چاله در آمد و در چاه افتاد. آفتو بارانک ، عروسی روباه: هوایی که هم آفتاب است و هم باران می بارد وقت جفت گیری روباه (سگ سانان) است.

اگر فاهش دنبو ، کتک بخورد دق میگرد: اگر فحش نبود، کسی که کتک می خورد، دق می کرد. اگر قلندر بفهمه ، نمک یه بند انگشته، اگر نفهمه، خروار خروار اویی دوش کن: اگر انسان فهم داشته باشد ، نان و نمک را می فهمد و گرنه هر چقدر هم به او خوبی کنی نخواهد فهمید. آگه لگه میخوری، اسبی لگه ر بخور: اگر قرار شد که لگد بخوری بهتر است از اسب لگد بخوری تا خر. امروز پر دس گیتیم: امروز بدشانسی آوردیم.

امسال آگه شتر برفوشی، سال دیگه بز نیمیتانی بخری: قدر اموالت رو بدان. اشاره به تورم دارد.

اشکمی سر رسوا: سر را فدای شکم کردن ، شکم پرست

از او کره میگیره: از آب کره می گیرد، کنایه از فرصت طلبی.

از آب گل آلود ماهی پیتن داره: کنایه از افراد فرصت طلب.

از درزنی کین دله میشو ، از دروازه دله نیمیشو: مترادف: گاهی از سوراخ سوزن رد می شود ، گاهی از دروازه شهر رد نمی شود.

از گودال در آمی یه ، چاهی دله کتی یه: از چاله در اوامد ، افتاد تو چاه.

از رشک روغن میره: مترادف: از آب کره می گیرد.

اسب نعل میگردن، مورچانه دی پاشه هوا کرده بو: کنایه از انسان ضعیفی که خودش را قاطی بزرگان میکند.

اگه باباش ندی بوی، ادعای پادشاهی میگرد: هر انسانی باید خودشو به میزان پدر و مادرش و اجدادش مطابقت بده.

اگه دزد نی پی، دره کارت چیه?: اگر دزد نیستی ، پس اینجا چکار داری؟

امید نونوا، بی نون میمونی: اگر به امید دیگران باشی، گشته خواهی ماند.

اندی لیلی به لا لاش نیهلین: اینقدر لوسش نکنین.

اوتلمبه: پُر آب

اَوْنِینه و اَلَا سناگر قهاریه: میدون و موقعیت نداره و اَلَا همه کار بلد است.

اَو بریت و زمین وچی: این مثل زمانی بکار میرود که کسی مرده و بقیه غصه اش را میخورند.

اَو راه خودش پیدا مینه: آب راه خودش را باز می کند.

اَووک اَووک، منه هر جا میبری بپر، خانم بُر: این مثل برای کسی بکار میرود که همیشه دوست داره همه

جا باشه الا خانه خودش. باصطلاح دَدَری است.

اَو نگو، مرگی کلاک بو: آب نگو مایع مرگ بود.

اَووی آزش گرم نیمیبو: به امیدش نباش که برات کاری انجام نمیده.

اَویی که بریت، دیگو جمع نیمیبو: آبرویی که رفت دیگه رفته بر نمیگرده.

آدم از یه سوراخ دوبار نیش نیمیخُره: آدم نباید یک اشتباه را تکرار کند.

آشی پیزم که یه وجب روغن سرش دبو: حسابشو آنچنان برسم که باورش نشه.

آفتابه لگن هفت دست، اما شوم و ناهار هیچی: کنایه از عروسی که جهیزیه بسیار دارد و هنر آشپزی و

خونه داری را ندارد.

آنقدر وایست علف بیخ پات سبزگرده: اینقدر یک جا بایست تا زیر پات علف سبز بشه.

بُزکِ سَر بَسته نین ، سَر هادین ، رقصِ بین: آدمهای ساکت ، همچنین که ما فکر میکنیم هم نیستند ، اگر

بهشون موقعیت بدهید ، اونوقت بیا و هنرش را تماشا کن.

بُزکِ نَمیر باهار میا، گُمبزه با خیار میا: مژده دادن و امیدوار کردن.

با حلوا حلوا کوردن داهان شیرین نیمیبو: بدون تلاش به چیزی نمی رسی.

با دس پیش میکشه، با پا پس میزنه: کنایه به آدمهای دودل است.

با کین دَکتیه تو عسل: اشاره به شخصی که شانس بهش رو آورده است.

با یه گل بهار نیمیبو: برای انجام هر کاری باید با هم متحد شویم.

باخرد ناخرد کرد: غذا را نیم خورده کرد .

بارِ کَج به منزل نیمیرسه: نیت که از اول خیر نباشد، آن کار به سرانجام نخواهد رسید.

بارون همیشکه، سیلش یه باره: خبر چینی کردن که همیشه هست ولی شرش یکبار دامن گیر میشه.

باریکلا مَسته: با تشویق کردن دیگران جو گیر شده است.

بالا بالا جاش نی، پایین پایین راش نی: کنایه از افرادی که در یک طبقه ی اجتماعی مشخص قرار ندارند.
 بامشی نی دو تا داری غلطه: کنایه از بعضی ها حرف زیاد میزنند ولی در عمل جا میزنن.
 با همین پر و پاچین میخوای بشی چین و ماچین: یعنی با بی عرضه گی که داری می خوای کاری انجام بدی؟

بُزِ شاه انگلِ هی نمیدوشن: (بز خواجه) یا بدون دنبالان راهی نمی دوشن.
 بُزِ گر از سرچشمه او میخوره: خودش که هیچی نیست ولی بلند پروازی می کنه.
 بزنِ پسر، ننه ش خبر نیمینه: پسر بزن از مادرش اجازه نمی خواد.
 بُزی که مرگش بگیره، نونِ چوپانِ میخوره: اجل بزی که سر برسد نون چوپانش رو می خوره.
 بشه ابرو بیره، چشمشه کور کرد: رفت ابرو برداره، چشمش را کور کرد.
 بوژن: اخمو، ترش رو

بوهونی سر نیشتی: سر بهانه نشسته، منتظر بهانه است.
 به روباه میگن: شاهدت کیه؟ میگو: دمم: به روباه گفتن شاهدت کیه؟ گفت: دمم.
 به کچل بگوتن: چرا زلف نمیهلی؟ بگوت: من از این قرتی بازیها خوشم نمیا: به کچل گفتن چرا زلف نمی گذاری، گفت من از این قرتی بازی ها خوشم نمیاد.
 به ماه بگوت: تو در نیا، من در میام: به ماه گفت: تو در نیا، من در میام. از خود راضی.
 بهاری کدبانو پاییز یاد دار، کچوله دست نگیر، کندا کندا یاد دار: قناعت کننده محتاج نمیشود.
 بهاری هوا، زن و شو دعوا: دعوتی زن و شوهر مثل هوتی بهار میماند.
 بیدرمون بگیت: درد بی درمان گرفته.

پَرِ پَرِ که: ناز که

پَسِ قد: قد کوتاه

پات از گیلیمت درازتر نُکن: بیشتر از وسعت ادعا نکن.
 پات اندای گیلیمت دراز کن: پایت را به اندازه ی گیلیمت دراز کن.
 پاخه پيله بزیه: صورتش و چشمش پف کرده.
 پاشنه ر چور کرد، دنیا ره دُور: پاشنه کفش را کشید و دور دنیا گشت.
 پامو بیهلم دریا، دریا خشک ميبو: بدشانسیه منه که برم دریا دریا هم خشک می شه.
 پایستین بخسین، تیران سایه بَنگه: بلند شوید و بروید بخوابید، تیرهای سقف سایه انداخته اند. از وقت

خواب گذشته است.

پخ پخ مینه: سرماخورده، آب بینی اش را بالا می کشد .

پرپر مرگ بزنی: الهی بمیری.

پس پسا میشو: عقب عقب میره.

پس گوش مینگنه: پشت گوش می اندازد. سرسری میگیرد .

پسله حرف میزنه: پشت سر حرف می زند . غیبت می کند.

پسولگ: پشت سر.

پشتت پیا ، بین ننه بابات کی ین : موقعی که میخوای کاری را انجام بدی بین در شان خانواده هست یا نه؟

پشت باله رو داغ بیشتام: پشت دستم را داغ گذاشتم.

پشت گوش فراخ: کنایه از کسی که زیاد کارها را پشت گوش می اندازد.

پشم بز مو: پرمو.

پلاست رو جمع کن: بارو بندیلتو جمع کن. زیر اندازت را بردار و برو .

پلایی سری پینه مرغونه ر میخواه: کنایه از همه چیز را حاضر و آماده خواستن

پند گیر پندش بدین، پند نکیت بادش بدین: کسی که نصیحت پذیره رو نصیحت کن ولی نصیحت

ناپذیر رو ولش کن.

پو پو دارش: مواظب و مراقبش باش .

پوش کردیه : باد کرده است .

پول، پولی سر میا: آدمهای پولدار وقتی با فکر کار کنند هی ترقی میکنند و سرمایه شان زیادتر میشه.

پهنه سار آفتو بگیتیه: جای خوبی جا خوش کرده است .

پیت بخورد: تاب برداشت.

پیت و جل: پارچه کهنه.

پیر گویی اشکمه: آدمی که حرفهای بزرگ بزرگ میزند.

پیرون در هوس جوونون در قفس: تا که توانستم، نداشتم، وقتی که داشتم، نتوانستم.

تسنه زهله: خیلی ترسو .

تا تندور داغه، باید نون دبست: اگر قرار به انجام کاری داریم، باید تا فرصت مناسب دیدیم زود انجام بدیم

تا دیر نشود.

تا ته شِ در نیورِ ول نمینه: تا آخرش باید بره.

تا تو فکر خر کنی ننه ، منو در بدر کنی ننه: مادری که به فکر فرزندش نیست (در ازدواج).

تاریکی نشتیبه روشنایی رِ میپا: کنایه از آدم زیرک.

تَش دِستیبه: زیاد سرو صدا کرده. آتش به پا کرده.

تشی پشت چی عمل میا ؟ کلھین: پشت هر آتش خاکستری است.

تف دکنی ریشته بیاش ، جلو میشی پیشته بیاش: انسان، آبروی خودش را خودش می برد.

تقصیر از سرِ گردن وله: تقصیر خودمونه که هر کس هر کاری با ما می خواد می کنه.

تکِ تُو دَر: تند تند کار میکنه. در تک و تاب است.

تلو خرِ کردن: کوفت کردن.

تنبل نشو به سایه، سایه خودش میایه: به آدمهایی تنبل می گویند که همیشه منتظرن همه چیز برایشون مهیا شه.

تو تو در: سرش گیج میره.

توبه گرگ ، مرگه: آدمی که عادت به کاری داشته باشه نمی تونه دست بردار باشه.

تونِ طبس شو: به درک برو.

جل و پلاسه جمع کرد: اسباب و اثاثیه اش را جمع کرد.

جلویی آمِزنا ، دِمالی گَزنا: رودر رو خوب ، پشت سر بد.

جوجه رِ آخرِ پاییز می شمارن: عاقبت هر کاری در پایان معلوم می شه.

جون کنش نکن: اینقدر وول نزن .

چکشِ هاماس : پاشو بگیر.

چکه سری: کشیدن جوراب روی شلوار.

چُرَن چشم : به کسی که زود اشکش می آد میگن.

چِشمی سورِ خدا بَر دیه؟: کنایه از اینکه مگه نمی بینی؟ کوری؟

چِشمتی بویه: چیزی که (آرزویی که) به دل بماند.

چِشمتی میخِم: همیشه جلوی چشم هستم.

چاچ بن جیر کتیه: از دماغ فیل افتادن.

چاچول بازِ بین: چاپلوس رو نگاه کن.

چال خسه: ماندگاره .

چاه کن همیشک ته چاه در: هر کسی برای کسی بد بخواد خودش زودتر بدی میبیند.

چترین: خود را به جایی دعوت کردن. چتر شدن .

چسان فسان دار: فیسو افاده دار.

چشته خور، بدتر از میراث خور: کسی که به مُفت خوری عادت کرده ، بدتر از کسی است که منتظر است ارث و میراث بهش برسد.

چشته خور گردیه: عادت کرده.

چشم بدی و دوهون ندی: به خوراکی که کم بود و تعداد زیاد وبه هر کدام یه مقدار کم رسیده باشد این مثل را میگویند. چشم دید دهان ندید.

چشم ودل سیر: بسیار قانع.

چشمش دبست، دوهونش واز کرد: چشمش را بسته و دهانش را باز کرد، کنایه از کسی که بدون توجه به طرف مقابل حرفهای ناروا می زند.

چشم و گوش دبسته: کنایه از آدم چشم و گوش بسته .

چقر: بسیار مقاوم.

چلغوز رو ر نمینه؟: ریخت ناجور خودش را نمیبیند؟

چو گردیه: تعجب کرده. خشکش زده است .

چو وچین: کوچک تا بزرگ.

چو دکن ماس دکن مینه: کل کل میکند .

چوق دو سر طلا گدییم: از هر طرف زیان کردیم.

چوقلی مینه: خبر چینی می کند.

چو کاری نکن: شرمنده نکن.

چونه میکشه: چانه می زند .

چوی دو سر گوهیه: از هر دو طرف خراب شده .

چهار تا جاری ر یه دره ای میون، گرگ بخرد: انسانها اگر با هم متحد نباشند و یکدیگر را دوست

نداشته باشند ونسبت به هم ارزش قائل نشوند زود از بین میروند.

چی وامیشو: کنایه به آدم زشت و پر ادعا ست.

چیزی که به ما نرسه، وَا بَرَسه: چیزی که برای ما فایده نداره هر چه میخواد بشه بشه.

حرف، حرفِ میوره: هرچی حرف بیشتر بزنی بیشتر کش میاد.

حرفی که چاق نیمینه لاغر چرا؟: حرفی که درش سود نیست ضرر چرا باشه و بزنی؟

خَر مَرَدِ رِنْد: کنایه به آدمهایی که خودشون زرننگ می دونن .

خُدْمونی کاه بو، آژَه یه: یعنی مال خودمون عیب داره مال بقیه خوبه.

خُلُقِم تَنگِ گَرْدی: حوصلم سر رفت.

خُو بِالِشَمِ نیمِخوا، گُسنِه خُرِش نیمِخوا: آدمی که خوابش بیاد نیازی به متکا ندارد و کسی که گشنه باشه نیازی به غذای مفصل ندارد.

خُو، خُو میور: هر چقدر بیشتر بخوابی بیشتر خوابت میاد کسل میشی.

خاطرت عزیز: محترمی.

خاکِ سِرِ خولِ وَضِعَت: خاک بر سرت که مثل دیوانه ها هستی.

خاکشیر مزاجه: دم دمی است.

خاله خانباچی: اشاره به کسی که حرف می برد و می آورد .

خانه کدخدا الان جوز نی ولی حساب داره: هر کاری حساب و کتاب داره .

خُدْمونی نون، خُدْمونی لاک: پاره تن خودمون با ارزشه. کنایه از اینکه دختر های خودی با پسرهای خودی ازدواج کنند.

خَرِ قَابِلِ کَنگره: بی لیاقت است.

خَر نَزَا، گَرَه خَر بوم بوم کنه: احساس خوشحالی قبل از اینکه یک کار خوب انجام بشود.

خَرشه دراز دبستایه: روشو زیاد کرده.

خَر قَلتِ میزی: دور خودش بیخودی میچرخه.

خَر گردن: گردن کلفت.

خَش کرده کار!: خیلی کار خوبی انجام داده است!

خمیر که شل بیو، لاک دی او پس هاندیه: بدبختی که بیاد از همه طرف میاد.

خودت بشو حرمسرا، پولت بیاد کاروانسرا: کنایه به آقایی است که زیاد دنبال هوای نفسانی هستند.

خوردَنک و جَسَنک: کنایه از کسی که فقط زمان خوردن میاد و پس از خوردن هم درمیرود.

خون جلوی چشَمِشِ بگیتی بو: از کوره در رفته بود و حالیش نبود.

خونه بابا گردو فراوانه: خونه بابا موقعیت های خوبی دارد.

خونه علی آباد: خونت آباد باشد.

خیلی خوش چسه، پی باد میخوسه: کارای خوبی می کنه توقعاتشم زیاده.

دم دیار دنی: جلو چشم نیست. پیداش نیست .

دم دم مینه: دختر یا پسری که از هم خوششون میاد و میخواد به طرف مقابل حالی کنن.

دمباله ریشه گردی ین: پشت هم راه افتادن برای جایی رفتن.

دلش هلوپه: قند تو دلش آب شده، آرزوشه.

دنه بی: هرگز نباشی.

دارا دلواپس غذای بخورده یه، ندار دلواپس غذا چی بخوره: کسی که وضع مالی خوبی داره

دلواپس غذائی که خورده براش خوبه یا نه؟ ندار دلواپس است که چه دارد که بخورد.

دختر شیلانک، زن لبو، پیر زن هستک پسنک: دختر تر و تازه است، زان مثل لبو سرخ و تپل، پیرزن مثل

هسته سنجد است.

در دیزی وازه حیای گربه کجه بشیه: طرف آدم دست و دلبازی است، طرف مقابل نباید بی حیا باشد.

دراز دس لنگ کُردیه: دست و پاشو راحت دراز کرده. آزاد خوابیده است.

دراقنیه: به زور جا شده.

درت چو گرده ... در بسه ... خونت خراب گرده: نفرین. بدبخت و تیره بخت شوی .

در و تخته به هم میان: هر دو به هم میان.

دریت وریته: ریخت و پاشیده.

دزده سگ: کنایه به آدمی که بی اجازه چیزی رو برمیداره.

دس کج: دزد.

دست، دست میشوره، دست و میگرده رو ر میشوره: وقتی کسی برای کسی دیگه کاری انجام بده حتما

طرف براش تلافی خواهد کرد.

دست از پا کوتا تر بیامه: نا امید برگشته است.

دست به جیر بیو: کوتاه بیا.

دست و دیمت بشور، بیو منم بخور: کنایه به آدمهای پررو که می خوان آدمو بخورن.

دستش پسا نیمیشو: به کسی که موقع رفت و آمدش به بستن در اهمیت نمیده اطلاق میگردد.

دسگیر نییی، پاگیر دی نگرد: دستگیری نمیکنی به پروپام هم نییچ. چون وانمی کنی گره ای، خود گره مباش.

دستونته و مال: آستینتو بالا بزن.

دعاگر که مفت بو، بامشی دی وردی دعا میخو: کنایه از فرصت طلب.

دل دل مینه: دلش میخواد.

دلت صابون بزین: به همین خیال باش.

دل تر کنه: دل میترکاند.

دلش دریایه: دست و دلبازه.

دلیم سیاه گردی: دلم ضعف رفت.

دله جا میزنه: دنبال مکان میگرده. مرغی که میخواد تخم بزاره ولی سر جای همیشگیش نمیره. آدمی که میخواد کاری انجام بده و این در و اون در میزنه.

دم دمون پتی پتی، پسایی رشک پتی: کنایه از آدمهایی است که همیشه ظاهر را حفظ می کنند و از درون تو خالی هستند.

دمکش دنین: روپوشانی کردن.

دنیار او ببور او ر خو: آدم بی خیال.

دنیار هر جور بگیری سر میبو: دنیا رو هر جور بگیری، میگذرد.

دو لا نازک و یه لا کلفت: این مثل موقعی استفاده میشود که در مورد مطلبی نظر میخواهند بدهند و یک جایی رو حق میدان و یک جایی رو رد میکنند.

دور دلبر و نزدیک زهله بر: از دور دل می برند و از نزدیک زهله.

دوستی دوستی میکنه پوستی: کنایه از رفیقانی است که به ظاهر رفیقن و از پشت خنجر می زنند.

دوش و بالش بمالین: کتف و دستش را ماساژ بدهید.

دوش و بالَم بیوسی: از کت و کول افتادم.

دوک دوک میپا: مات و مبهوت نگاه می کند. سیخ سیخ نگاه می کند.

دونه که دبو انبار، پلو پیتن چه کار: وسایل اگر مهیا باشد، هیچ کاری سخت نیست.

دهونشه شیر دکنی ماست میبو: آرام و متین است.

دهونی نمیگرده چکشی، آلا او ر بکوشی: افراد پرچونه فقط در زمان مرگ خاموش میشوند

دیم ها کتیه: دمر خوابیده.

دیمتِ قربان: قربان روی ماهت.

دیگ به دیگ میگو روت سیاه: دو آدمی که مثل هم هستند ولی عیبجویی هم را میکنند.

دیوار نکش، پل درست کن: مانع نباش، واصل باش.

رسوایی ر سگ نیمیخره: کنایه از این است که آبروریزی را هیچ کس گردن نمی گیرد.

رمضون دی میشو، روسیاهیش میمونه زغالی به: ماه رمضان هم تموم میشه روسیاهیش میمونه برای کسایی که روزه نگرفتن.

رنگش گردی یه مثل سیاه زغال: رنگ رخسارش مثل زغال شده است.

ریگ میزنه: ادا در آوردن و قبول نکردن چیزی به وسیله لب. لب لوچه کج کردن.

ریگ زن: ایراد نگیر.

زبون سُرُخ، سر سبز باد هامیدیه: اگر هر چی که به زبان میاد را بگوئی سرت را بر باد خواهی داد.

زبانم مو در بیورد: اینقدر تکرار کردم که از زبان افتادم.

زخم اندک نگیر، دشمنت حقیر نگیر: زخمهای کوچک رو بی اهمیت ندان و دشمن رو کوچک نشمار.

زلیته زن: جیغ نکش.

زمستان بشه رو سیاهیش ذغالی بین بماند: روزای سخت هم می گذرد و آنکه بیشتر زحمت کشید،

سوخت.

زمستون به یه شو، پیری به یه تو: زمستان به یک شب، پیری به یک تب.

زمین و آسمون با هم بدوزی، خدا ندیه زیاده روزی: اگر شب و روز تلاش کنی غیر از چیزی که خدا

برایت مقدر کرده چیزی عایدت نمیشود.

زن مرده رو زن هادین، زن طلاق بدی یه ر کفت هادین: به مرد زن مرده زن بدهید اما به کسی که

زنش را طلاق داده کوفت بدید.

زنگوله پای تابوته: به بچه ای که در سن بالای پدر و مادر بدنیا میاید گویند.

زیر مازو کردن: کنجکاوی کردن.

زیک گنجشک چیه که چربیش بو؟: معادل مثل: مورچه چیه که کله پاچه اش باشه.

زیره به کرمون میبره: کنایه از اینکه چیزی رو برای کسی ببری که خودش فراوان دارد.

سَرک گنک میزنه: کسی که از دیگری دلخوری دارد و با رفتارش میخواهد به گونه ای طرف را آگاه کند که

ازش بدش میاد یا ناراحت است.

سَرِ خَرِ گَرْدی یَن: کنایه از آدمیست که برای دیگری درد سر میشود.

سَرِ پا کَترون: با عجله.

سَرِ پوته بَیتم: سرسام گرفتم.

سَرِ سوش نی: پیداش نیست.

سَرِ کیسه کُردیه: طرف را چاپیده.

سَرِ میگیره بُن میگیره: مساله ای رو هی کش میده و ول نمیکنه، میاد اول میره آخر.

سَر نَکت: به سرانجام نرسیده.

سَگ سار محلّه: محلّه ای که شلوغ باشد.

سبک سنگین مینه: سنجیدن چیزی.

سَرِ خر: مزاحم.

سَرِ سفرهٔ باباش نان نخوردیه: بی پدر و مادره. نان حلال نخورده.

سَرِ نی پی سربار نباش: اگر کمک نمی کنی، مزاحمت ایجاد نکن.

سرباری حلب: به حلبهای ۱۷ کیلویی میگفتند.

سَرِ بال نرسی: به سرانجام نرسی. (نفرین).

سرخوری داره: شومه.

سرخه چشم: پر رو.

سَرشه بشکن مغزشه بخورده: باید زحمت کشید برای رسیدن به منفعت.

سَرَم میشکنی و گردو تو دامنم میریزی: در عمل به من ضربه می زنی ولی بعد می خواهی جبران کنی.

سری که درد نیمینه، دستمال دنیمبندن: برای موضوع بی خود آدم خودشو درگیر نمی کنه.

سری بی قال دارم بر سر کوه: با هیچ کسی کاری ندارم.

سری که درد نیمینه دَسَمال دِنیمبوسن: هیچ وقت برای خودت دردسر درست نکن.

سُفرش همیشک وازه: مهمان نواز است.

سَگ زرد برادر شغاله: هر دو از یه قماشن.

سَگ میزنه گربه میرقصه: یعنی خیلی شلوغ و پرسرو صداست.

سگی اسمه بیوردی چور دست گیر: کنایه از آن است که از آدمی که بدذات و شرّه حرف بزنی یهو جلوت

سبز میشه.

سگی دوهونه چوو دنگن: سر به سر آدم بد نزار.

سنگ سیاه گردی: روسیاه شدن.

سو هامیکوه: لیز میخوره.

سیا ناک: بد دهن. سق سیاه.

سیاه اوی شهریار جیر شی: نوعی نفرین.

سیاه دل: بد دل، شکاک.

سیاه روباه: بسیار آدم دغل.

سیاه لوشه: کسی که لب سیاهی داره.

سیرمونی نداره: حریص است.

سیمتون بخرن: غذای روز سوم مرگت را بخورند. نوعی نفرین.

سیر سیر میخوره، زار زار میناله: کنایه به کسی که از همه بیشتر میخورد و دارا تر است و ندارم ندارمش از همه بیشتر است.

سیر چه غم گسسه، سوار چه غم پیاده؟: کسانی که سیرن از گسسه ها خبر ندارن و ماشین دارا از پیاده ها.

سیسه دبه، دندون دراومه: لثه بود که دندان در آمد. فرزند بود که نوه آمد.

سیف سیف پینه، رنگ میگیره: بچه ای بچه دیگر را ببند از کارهایش یاد میگیرد.

شو سیاه، گو سیاه: شب تاریک و گاو سیاه. تشخیص سخت است.

شو و خو و آش بلغور و سیب زمینی: خوردن غذاهای سنگین در شب مضر است.

شاقولی واقولی: کسی رو که انتظارشو نداشتی یهو از در تو می آید.

شتری که در خونه همه میخسه: کنایه از مرگ.

شندر وندر: شلخته.

شو سوته پيله: تبخالی که روی گونه میزند.

شو و روزش یکی گردیه: آسایش ندارد.

شیر بریته گربه یه: شرمنده بودن، به قصد و هدف نرسیده.

شیرین بیو شیرین بشو: همیشه کم جایی برو و زیاد هم نمون تا همیشه ارزش داشته باشی.

صبی آفتاب گرم نکرد، غروبی آفتاب گرم نکنه: بخت اول اگر خوب در نیومد بختای دیگه هم اعتباری

ندارد.

ضعف و غش کردیه: از حال رفته است.

طرف سر به هوا گردیه: کسی که هوا ورش داشته. سر و گوشش می جنبه.

طنافتِ راست بنگن، روزیتِ از خدا بخواه: نیت خیر داشته باش خداوند خودش روزی ات را می دهد.

طی نُکورده گز مینی: هنوز بر قیمت توافق نکرده، داری آماده می شی برای فروش.

عاشق چشمش و گوشش کوره و غوله: آدمی که عاشق شده باشه کرو کور میشه.

عاشقی از دندون درد بدتره: آدم عاشق هیچ دردی رو حس نمیکنه.

عروس از بی چادری خانه نشین: کنایه به انسانی است که از نداری، کاری نمی تواند انجام دهد.

عروس بلد نی برقصه میگو زمین کجه: آدمی که از پس کاری بر نیاید و بهانه می آورد.

عروس سرا عروسیه، زوماسرا خبری نیه: خونه عروس عروسیه در حالی که خونه داماد خبری نیست.

عروس مردنی، گردنِ شومار: عروسی که خودش سلامتی نداشته باشد، گردن مادرشوهر میافتد.

عزیز نازنین، هیجام به هیجات: این به اون در.

غراب که قاهر کنه، صد جز منفعتِ صاحب باغ: اگر کلاغ قهر کند، به نفع صاحب باغ است.

غصه نخور، غم میا، سوراخِ بینیت بدمیا: نسبت به همه مسائل بی خیال باش. نسبت به همه چیز بی عار بودن

غول وامیشو: هیکلیه.

فرنِ یال و بین: بچه دماغو رو نگنه کن.

فتیرِ دیم: صورت پهن.

فرت فرت مینه: کسی که سرما خورده و هی آب بینیش را بالا میکشد.

فریره کله: کسی که موهای سرش فرفری است.

فش فش مینه (فشَن): کسی که از بینی بزور تنفس میکنه و هی آب بینی بالا می کشد.

فکرون کن که خربزه اوو: فکر عاقبت کن که هوا و هوس گذراست.

فیلش یاد هندوستون بکورده: یاد جوونیاش افتاده.

فیل و فنجونن: دو نفر که یکی خیلی بزرگ و دیگری خیلی کوچک است.

قرتسه هاماسیه: محکم زیر گلو شو گرفته.

قاشق (نخود) هر آش: فضول

قاشق درست کردن که کاری نداره، یه مشت میزنی پهن میگرده، دُمبشه میکشی، دراز: این کنایه

به آدم هایی است که همه چیز رو آسون می بینند.

قحطی سال ماه یال: بچه ای که در قحطی و خشکسالی بزرگ شده باشد.

قحطی سال و ماه پیامیه: خشکسالی آمده است.

قُد قُدش اینجه یه، مرغونش جای دیگر: کار رو برای کس دیگه انجام میده غرغرشو پیش ما میاره.

قرتم دِماسی: گلو مو فشرد.

قرطاس: کله تاس.

قرقان دیمش سیایه، اما دلش سفیده: بعضی از آدمها شاید با لحن بد صحبت می کنن ولی در دل خیر خواه هستند.

قسم نخور، دم خروس دیار: کاری که انجام دادی آشکار است قسم ناحق نخور.

قشنگ ماه تابان: بسیار زیبا.

قشون کشی گردیه: لشکر جمع کرده.

قمبرک بزیه: پژمرده شده.

قند تو دلش او میبو: خیلی خوشش می آید.

قور قور مینه: غرولند می کند.

کله میخ: قد کوتاه.

کلاهت قاضی کن: خودت داوری کن.

کرک پیش پیشی هانکونه، خاک د کونه خودشی سر: مرغ با پای خودش خاک را بر سرش میریزد.

کز گردی یه: ناراحت است.

کل کتاه: خیلی کوتاه.

کندیل: بشکه بزرگ سفالین جهت ذخیرهء غلات.

کار دل دست میکنه، منت هر کس فکنه: کنایه به آدمهایی است که خودشون کار خودشونو انجام می دهند و منت کسی رو نمی کشن.

کار کوردن خر و خوردن یابو: معمولا کسی که کار می کند سرش بی کلاه می ماند و منافع به مفت خور می رسد.

کار ورزا هانکونه، بامشی خسته یه: کار را بزرگتر انجام می دهد و کوچکتر اظهار خستگی می کند.

کار بسیار به کاردون: کار را به کاردان بسیار.

- کاسه لیسه: کسی که با چاپلوسی کس دیگری ارتزاق می کند. (مداح)
- کاهه دکوردن سگی جلو، گوشته دکوردن گویی جلو: کنایه از برعکس عمل کردن است. کاه را جلوی سگ و گوشت را جلوی گاو گذاشتن.
- کتری کله: کسی که سرش مانند کتری است.
- کتو باد: نوعی نفرین، در بیماری دیفتری گلوی شخص باد می کرده و با درد می مرده است.
- کجه خوش؟ اونجائی که دل خوش: هر جا که دل آدم خوش باشد، خوب است.
- کچه مرغ: مرغی که تخم نمیگذارد. (بی فایده).
- کدخدای شاه رسونک، اسبی قبا سیاه پینک: دارندگی و برازندگی.
- کسی که نماز خونه، قبله ش راسته: آدمی که با ایمان است کارش درست است.
- کشک نُکن، آفتو نُکن: رازی رو که میدونی همه جا جار زنن، برملا نکن.
- کف دست مو هانداره، بیو بکن: المفلس فی امان الله.
- کفن گرده تنت: بمیری و کفنت کنن.
- کل کور پیغوم هاندیه: منظور از همان دیگ به دیگ میگه روت سیاه است. کچل به کور متلک می اندازد.
- کل گر دواگر بو، سر خود دوا میگرد: کنایه از کسی که خودش عیب بسیار دارد ولی دیگری را نصیحت میکند.
- کله کتیشه میکتنه: تو سرو کلش میزنه.
- کم بو جن و پری، یکی دی از دریجه و پری: مهمون های مزاحم کم بودند، یکی دیگر هم رسید.
- کور سفره: کسی که از مهمان در خانه اش پرهیز میکند. خسیس.
- کور ماله مینه: در تاریکی کار انجام میدهد و دلش نمی آید چراغ روشن کند.
- کور ولپیت: چشم تابه تا داشتن.
- کور، کور میجور، اوو گودال: هر کسی هم جنس خودشو پیدا می کنه. کور، کور را می یابد و آب چاله را.
- کوره مهره بنه نیمیمونه: به دختر یا پسری که عیبی داره و فکر میکنن هیچ وقت ازدواج نمیکنن بهشون گفته میشود.
- کوزه گر از کوزه شکسته او میخره: کسی که خودش برای همه کار انجام میدهد ولی کار خودش میلنگد.
- کوله بار سبک بیر علی علی نگو: لقمه اندازه دهانت بگیر و خودت را به مشقت نیافکن.
- کوه به کوه نیمیرسه آدم به آدم میرسه: دنیا خیلی کوچک است.

کوهی تکی آفتو: پایان عمر.

کی بدی؟ کی ندی؟: کی دیده و کی ندیده.

کی هادیه؟ کی هاگیتته؟: کی داده، کی گرفته.

کینگه بشورد واشت مرجی گوالی سر: ادای آدمهای بزرگ را در آوردن.

گت تا کوچیک: از بزرگ تا کوچک

گو نه من شیرده: کنایه از کسی که کار بزرگی انجام می دهد ولی با یک حرکت اشتباه تمام آنرا ضایع می کند.

گر بز: بزی که بیماری گری گرفته است. کچل.

گاو پوست بکندی برسبه به دمش: همه کارو انجام داده و به آخرش رسیده است.

گت تر از دوشن کلا دره صحرا: از تو گردن کلفتتر هم هست.

گت کین زور دنی و گت چشم سو: کون بزرگ زور ندارد و چشم بزرگ نور ندارد.

گت کوچیکی بمرد بش: بزرگی، کوچکی از بین رفت.

گت گری مینه: دخالت میکنه، می خواد بزرگی کنه.

گدا طبره یه: کسی که خیلی خسیس است.

گربه تکش به گوشت نیمیرسه میگو آخ: گربه زبونش به گوشت نیمیرسه میگه آخه.

گربه ر بگوتن گوت دواس، خاک بریت سرش: کنایه از فرد بخیل.

گربه که دس نداره ربطی به گس نداره: یعنی نباید تو کار کسی مداخله کرد هر کسی هر جور که هست، به خودش ربط دارد.

گرد و میزنه: گرد گیری میکنه.

گرم تندوری دیم نون بکن، سرد تندور جون بکن: طعنه به آدمهایی است که برای انجام هر کاری هی

میکن زوده بعد که از وقتش گذشت دیگه هر چه تلاش کنند انجام کار دشوار میشود.

گرنه بز سر چشمه او میخوره: افراد پست، بلند پرواز هستن.

گسنه ای سوس میکشه: هیچی نداره.

گلاویزه: گیر میده. درگیر است.

گور پوست بکندی برسی به دمش ولکرد: کار را به مرحله آخر رساند ولی ناتمام رها کرد.

گوساله گنده تر از گوو: بچه بزرگتر از والدین. نزول پول که بیشتر از اصل وام شود.

گوش عزیز ، گوشوار عزیز تر : آگه بچه عزیز هست، نوه عزیز تر میشه.
گوشت و ناخون هیچ وقت از هم جدا نمیویو: برادرو خواهر یا فامیل نزدیک هیچوقت جدایی پذیر از هم نیستند.

گوشتشه بخر ، هستشه دیم نیمیدیه: کنایه از زن وشوهرهایی که فامیل هستند و اگر باهم بدترین دعوها رو داشته باشن حتی جدا بشن اجازه نمیدن دیگری ازشون بد بگه.

گو تا شاخ ش نینه، شو چر نمیشو: منظور این که هر انسانی قدرتش رو می سنجه و عملی رو انجام می دهد.
لاپوشونی مینه: پنهان کاری می کند.

لاف میزنه: تعریفهای دروغ می کند.

لت شورنت: سر تخته بشورنت.

لته تی دیم زنن: هر دو به هم میان.

لجاره: عصبی، پر سرو صدا.

لرزمکه: همیشه میترسه و میلرزه.

لس گوش: سست و بی خیال.

لقمه ر اندازه دهونت بیر : کسی رو برای خودت انتخاب کن که بهت بیاد.

لقمه لقمه کن، بیهل دهندش: کنایه از فرد تنبل ، که همه کارها را باید دیگران برایش انجام دهند.

لمچته همبند: ساکت شو. خفه شو. دهند را ببند.

لنگه کفش در بیابون نعمته: گاهی چیز به درنخور هم در زندگی بسیار لازمه.

لوششه مایی ور میکشه: برای ما قیافه می گیره ، اشکال از کس دیگریست به ما بی احترامی میکنه

مل چشم : چشم هیز.

مغدش دکتیه: شک بهش وارد شده.

ما بیوردی بیم نون هازنین، نیوردیم کو بیل هازنین: کنایه از غذایی است که مقدارش کمه و باید با

نون همه بخورن ولی این مابین یکی هست که با قاشق تند تند میخوره و حواسش به بقیه گشنه ها نیست.

مار از پونه خُشش میا جلوی درش دی سبز میویو: کنایه از بیزار بودن کسی که یکدفعه در مقابل ظاهر

میشود.

مار کولیشه دیم بدیه خوشه دیم نندیه: ظاهر خوشرو باطن بد کینه

مال نخور میخورن: اموال آدم خسیس را دیگران می خورند هرچند که خودش نخورد.

مالی که پنهونی کل بخوره اشکار میزا: خلاصه هر کاری کنی روزی نمایان می شود. ماه پشت ابر نمیماند.

مالی که خودش و پشم نکنه، صاحبش و کشک نکنه: خیرش به خودش هم نمیرسد، چه برسد به

دیگران

ماهی می خوای ، دمبش ماس: خواستن توانستن است البته با پشتکار.

مثل او میشو، مثل ریگ دره: کنایه به آدمایی که میگویند داریم میریم وهمچنان هستند.

مثل کارد و پنیرن: کنایه از دو نفر که بسیار از هم متنفرند.

مثل دیکه نونه، پشت و روش یجوره: هر دو طرفش زشته

مثل شمر گردیه کسی جلودارش نیه: یعنی ظالم شده.

مثل شیر بریده بامشیه: کنایه از پشیمانی.

مثل کک سرش د کردیه برفی بن، فکر مینه کینش کسی نمینه: مثل کبک سرش را زیر برف کرده و به

گمانش کسی متوجه نیست.

مخم دو مینه: کنایه به کسی که از شدت بدت بیاد.

مرد ر غیرت می گوشه، ماله سربار: مرد را غیرت می کشد، چهارپا را بار اضافه.

مرده مار: آب زیر کاه.

مرغ همسایه غازه: همیشه مال مردم بهتر به چشم میاد.

مرغ پاکلاش مینه ، خاک از اونور سر خودش میریجه: هر کسی کار بدی کنه ضررش را خودش می

بیند.

مرغ یه پا داره: کنایه از شخص لجباز.

موقوف گردی: از بین بروی. نوعی نفرین.

مگه شاخ قول بشکیستی خسته ای: مگه چه کار سختی انجام دادی؟

مل مله روسری: روسری بلند سفید که مادر بزرگا در قدیم بسر میکردند. چارقد هم گفته میشد.

منع کُنکی که منع کنه، خُدش میرینه پهن کنه: اون کسی که کاری رو برای همه عیب میدونه ولی برای

خودش هیچ عیبی نمیبینه وانجام میده.

مور از ماست میکشه: کنایه از دقت بالا.

موش سوراخی میون دله نیمیشه ، دمشه جارو دمیبست: کنایه از کسی است که خودش جایگاهی ندارد

که هیچ ، تازه مهمان هم با خودش می برد.

موقع کار ، سسی باده: هنگام کار کردن بهانه می آره و می گه قلنج کردم.
 مهمان در خانه و گیلک در بازار: مهمان در خانه و صاحب خانه در بیرون خانه.
 مهمون مهمونه نیمیخوا، صاب خونه هر دوتا شانه: مهمانها شاید از همدیگه خوششون نیماذ ولی صاحب خانه از هر چی مهمونه بدش میاد.
 میغن مال ما جوزه مال شما کشمش: مال خود را با ارزش تر از مال دیگران دانستن.
 میگم نره، میگو بدوش: کاری رو که انجامش امکان ندارد را اصرار به انجام دادن میکنند.
 نخورده ر هاگیر ، هادی بخورده: از کسی که نخورده بگیر بده به کسی که خورده.
 نر گدا: خسیس.
 نُکرده کارِ نبری به کار، ببری بکار ، گند زنه به کار: کسی که به کاری وارد نیست رو بکار نگیرید، اگه بکار بگیرید کارتونو خرابتر میکنه.
 نُکرده کارش بوی مشک هامیده: هنوز کار را شروع نکرده مشخص هست که گند خواهد زد.
 نازک نارنجیه: دل نازک.
 نان جو و گوشتِ گو ، معده ر خراب مینه ، زن بیوه کرّه دار ، خانه ر خراب مینه : خوردن زیاد نان جو و گوشتِ گاو ، معده را بیمار میکند . زن بی شوهر بچه دار را هر کسی بگیرد ، خانه خراب میشود .
 ندید بدید شو تاریکی پندیر بدید: شخص ندید بدید اگر موقعیتی پیدا کند زیاده روی خواهد کرد.
 ناشیده شو درازه: اگه غلطی هنوز نکردی وقت داری برای انجام دادنش.
 نظیم کور گردی بیه جان: دیگه حوصله حرف زدن ندارم.
 نمک بخرد و نمکدونه بشکی: کنایه به کسی که حرمت نون و نمک را ننگه نداشت. بی چشم و رو.
 ننی پسون قبرسون: کنایه از پسر و دختری که بعد از ازدواج از مادر دست میکشن.
 نوم گل کت: اسمت را روی سنگ قبر بنویسند، نوعی نفرین.
 نوش دکتی په روغنی میون: اشاره به شخصی که شانس بهش رو آورده است.
 نون از گرم تندیر بیر: از فرصت ها بموقع استفاده کن.
 نونت نبو! اووت نبو! شهر بشوونت چی بو؟: مگه بیکار بودی چرا رفتی شهر و خودتو درگیر کردی.
 نیمیکشه، قاپان مینه: وزن کردن بی حساب.
 نیمیهله لقمه از دهنم جیر شوو: نمی گذارد لقمه از دهنم پائین برود.
 ورورن: نجسب هستند.

واتوره میگو: هذیان میگه.

واکشیه : پهن کرده.

وامیسوجونه : کنایه از کی که با حرف ، طرف مقابل را می سوزاند.

وبال گردنم گردی: بار اضافه برآیم شده است.

و پلاسی یه : پلاسیده است.

ودری چشم: چشم دریده.

ورگه چشم رو بین: چشم گشاد را بین.

وروره جادو: حراف و جادوگر. تکرار کنندهء ذکر.

ورهاکتیه: به پهلو افتاده.

وشنا وشنایه تا جونش در شو: آدم بدبخت تا زمان مرگ هم بدبخت است.

ول پیت گردیم: از فرم افتادم.

ولد چموش پیا: مراقب آدم ناتو باش.

وله ویاس: خمیازه کشیدن. دهن دره کردن.

وندله چشم: چشم قولمبه.

هرزه خند: خوش خندگی بیش از حد

هشوش : شک و تردید.

هشوش ننگن: به شک نیانداز.

هارت وپورت مینه: منم منم بی خودی می کند.

هر جا میشی گوم بردار ، اجنبی میون نون وردار: به اجنبی اعتمادی نیست و نباید به او دل بست.

هر جور توئی صلاحه ، مایی کلاه: هر جور شما صلاح بدونی بالای سر ما جا داره .

هر کی از خدا نیمیترسه سنگ سیاه گرده: کنایه به آدم بی خداست که از خدا نمیترسه و میگویند مانند

سنگ سیاه شود یعنی روسیاه شود نزد خداوند .

هر کی میگو نان و پنیر، تو سرت بزار بمیر: کنایه به کسانی است که نسبت به همه افراد احساس نگرانی

می کنند و نازک دلند.

هرتی پیامو هرتی بشو : بی منطق آمد و بی منطق رفت.

هرچی سگی دوهونه چو دکنی، واق واقش بیشتر میبو: یعنی هر چی با آدم زبون نفهم کل کل کنی اون

صداشو بالاتر میبره.

هردمبیل: دیمی. بدون نظم.

هردنبیل گردیه: آشوب شده است.

هرزه لنگ: کسی که هر کفشی را به پا می کند.

همه فن حریفه: همه کار از دستش برمیاد.

همه ماه خطر داره، بد نومی ر صفر داره: در هر ماهی خطر وجود دارد ولی ماه صفر بدنام شده است.

هوارهوارمینه: دادو بیداد میکنه.

هوچی رو بینا: جار زن را بین.

هورت بکشی: یک هو خورد.

یاسین به گوش خر بخواند: هرچقدر در گوش نادان نصیحت کنی نمی فهمد.

یه جو مسته: به کم قانع است.

یه قطره او گردی زمین فرو بشی: غیب شد.

یه کوه باید خراب ببو تا یه دره پر ببو: برای پخته شدن تجربه های زیادی لازم است.

یه گوش درو یه گوش دروازه: هرچیزی که شنیدی انگار نشنیدی، نشنیده گرفتن.

یه لقمه نون ببه، سگ بخورد: مثل یه لقمه نون شد و سگ هم خورد و تمام شد. (حیف شد)

یه نون بخور، یه نون سرتی دور بگردان: یه نون بخور، یه نون بده در راه خدا.

یارو عین روباه سیاه: خیلی دغل و مکاره.

یال عزیز اما ادب از او عزیزتر: بچه عزیز، تربیت او عزیزتره.

یک کلوم ختم کلوم: یک کلام والسلام.

بازی های

کرج

اتل متل توتوله :

مخصوص بچه های کوچیک بوده به این صورت که بچه ها پاهاشونو دراز میکردند و روی پاهایشان با دست به ترتیب زده می شد و این شعر خوانده میشد.

اتل متل توتوله

گاو حسن چه جوره

نه شیر داره نه پستون

شیرشو بردن هندستون

هندستونم خراب شد

بند دلم کباب شد

یک زن کردی بستون

اسمشو بزار عم قزی

دور کلاش قرمزی

هاچین و واچین

یه پاتو بر چین

پایی که در اتمام شعر ، دست روی آن می خورد باید جمع میشد. کسی برنده بود که پایش تا آخر دراز میماند.

اگردوگر :

همان بازی لی لی بوده که روی زمین با زغال یا گچ بصورت مربع هایی پنج خانه میکشیدند و یک تکه سنگ تخت میگذاشتند داخل خط کشیها ، یک پا رو بلند میکردند ، با پای دیگر سنگ رو پرت میکردند ، در یک خانهء دیگر ، تا آخر ، اگر اشتباهاً سنگ به بیرون میرفت ، بازی از اول شروع میشد.

الک ، دولک (آل پت) :

تعداد بازیکنان : در هر تیم حدود ۱۰ نفر

سن بازیکنان : معمولاً ۱۲ تا ۱۷ سال

وسایل بازی: دو تا آجر یا سنگ، یک قطعه چوب به طول حدود ۱۰ سانتی متر به نام الک و یک قطعه چوب به

طول حدود یک متر به نام دولک

محل بازی: فضای باز، زمین صاف و هموار

هدف بازی: رشد مهارت های حرکتی، چابکی و تقویت عضلات دست و پا.

شرح بازی: ابتدا بازیکنان بین خود دو نفر را به عنوان سر تیم انتخاب می کنند. سپس دوسر تیم از طریق یارگیری، یارهای خود را انتخاب می کنند. درانتخاب یار، سرعت و قوای جسمانی اهمیت دارد. بعد از یارگیری، دو دسته بین خودشان قرعه می اندازند تا معلوم کنند کدام تیم بازی را شروع کنند. سر تیمی که می خواهد بازی را شروع کند، دریک محل از زمین بازی دو تا سنگ را به فاصله ای متناسب با طول الک، کنار هم قرار می دهد. بعد چوب الک را روی آن می گذارد و چوب دولک را به دست می گیرد. یارانش هم دور سر تیم جمع می شوند. آن وقت با اجازه سر تیم دوم بازی را شروع می کنند.

ابتدا نوک چوب دولک را زیر چوب الک می گذارد و با دولک، الک را حدود یک متر به هوا میاندازد و در حرکت دوم در هوا ضربهء محکمی با دولک، الک را به طرف بالای تیم مقابل می فرستد. دراین هنگام دسته مقابل که منتظر پرتاب شدن چوب الک درهوا هستند، به دنبالش میدوند تا آن را بگیرند. اگرچوب الک را درهوا گرفتند، بازی به نفع آنها تمام می شود و تیم بازنده بازی را به تیم دوم واگذار می کنند. اما اگرچوب الک را به زمین افتاد، یکی از بازیکنان همان تیم اول، چوب الک را برمی دارد و ازهمان محلی که به زمین افتاده است به طرف محلی که از آنجا به هوا پرتاب شده، نشانه گیری کرده و پرتاب می کند. طوری که در همان محل به زمین بنشیند. دراین وقت بازیکنی که الک را به هوا پرتاب کرده است، درآن محل ایستاده تا باچوب دولک مانع به زمین رسیدن چوب الک شود. حتی می تواند با همان چوب دولک به چوب الک بزند و آن را دوباره به هوا پرتاب کند. اما اگر نتواند مانع به زمین افتادن الک شود، این بار نوبت آن بازیکن تمام شده و بازی را به یکی از یاران خود تحویل می دهد که بازی را ادامه دهد. ولی اگر الک را طوری زد که به هوا پرتاب شد، درمحلی دیگر به زمین افتاد، همان بازیکن که الک را به هوا پرتاب کرده با چوب دولک فاصله بین الک تا محلی که چوب الک از آنجا به هوا پرتاب شده را اندازه گیری می کند و تیمشان امتیاز می گیرد.

(هریک بار اندازه دولک، یک امتیاز است) بازی دوباره ادامه پیدا می کند تا هر تیم که توانست حد نصاب امتیاز را کسب کند برنده بازی می شود.

پول وازی:

با پول سکه ای، مقداری پول خرد را روی هم میچینند و با دو سکه دیگر که بزرگتر بود دو نفری روی سکه ای دیگر به صورت نوبتی میزدند و باید به روی دیگر بر میگشت و سکه نصیب کسی میشد که توانسته با سکه در دستش سکه نشانه گیری شده را به روی دیگر برگرداند.

تاپ تاپ خمیر:

یک نفر حالت سجده میگرفت ، یکی اوستا میشد ، می خوند و میزد پشت کسی که دوگذا شده بود و میگفت : تاپ تاپ خمیر ، شیشه پُر پنیر ، دست کی بالا ؟ اوستا ، اوستا باید یک حکم رو اجرا میکرد.

توپ کاشی :

تویی بود به اسم ماقتوی همراه بایک چوب بلند ، یک نفرتوپ روپرت میکرد بالا و با چوب میزد زیرتوپ . یاران که رو به رو قرار گرفته بودند، هر کدام توپ را میگرفت ، نوبت بعد ، مأمور پرتاب توپ بود .

تيله بازی:

تعدادی تيله را روی زمین ردیف میکردند و از فاصله مشخص با تيله دیگری نشانه میگرفتند ... و تيله های زده شده متعلق به فرد برنده میشد. یعنی در این بازی اشخاصی صاحب تيله میشدند و اشخاصی تيله های خود را از دست میدادند ... شاه تيله تيله ای بود که از تيله های دیگر کمی بزرگتر بوده است.

جم جمک برگ خزون:

بچه ها دستهایشون رو بصورت مشت روهم قرار میدادند و تکان میدادند و این شعر را میخواندند: جم جمک برگ خزون، مادرم زینب خاتون، گیس داره قد کمون، از کمون بلندتر، از شبم مشکي تر، گیس اوشونه، میخواد شونه، فیروزه میخواد، حموم سی روزه میخواد، هاجستم و واجستم، توحوضِ نقره جستم، نقره نمکدونم شد، کلاغه به قربونم شد (بعضاً "حاج علی به قربونم شد")

خر پلیس :

تشکیل می شد از دو تیم . یک تیم که دولا می شدند و تیم مقابل از روی کمر آنها میپریدند تا نفر آخر و به نوبت دوباره پریدن از روی هم شروع میشد.

دوز:

بازی بود روی خاک یا مقوایی چهار گوش خطوطی را رسم میکردند و با دو نوع حیوانات دو نفره بازی میکردند.

دینگیلی دیشو (الا کلنگ):

یک تخته بلند را بر روی یک سنگ بزرگ قرار می دادند و یک نفر یک طرف تخته و نفر دیگر آن طرف می نشست شروع میکردند به خواندن: دینگیل دیشو ، اون یکی میگفت: آش پریشو و

عمو زنجیر باف :

دسته ای از دخترا دستهایشان را بصورت زنجیری به هم میدادند و دور میچرخیدند و یکی با صدای بلند میخواند: عمو زنجیر باف ... بقیه میگفتند: بله ... دوباره میگفت: زنجیر منو بافتی؟ ... بله ... پشت کوه انداختی ... بله ... بابا اومده ... چی چی آورده ... نخودچی کشمش ... بخور و بیار ... با صدای چی؟ ... با صدای کلاغ ... یا هر حیوان دیگری که گفته میشد بقیه صدای اون حیوان رو در می آوردند.

کبریت بازی :

قوطی کبریتی را برمیداشتند و آنرا با دست روی زمین میانداختند. اگر افقی بر زمین می ایستاد پنج امتیاز و اگر بصورت عمودی بر زمین می ایستاد ده امتیاز و اگر به هیچ یک از این دو صورت بود نوبت فرد دیگر میشد که باید اینکار را انجام میداد . برنده کسی بود که امتیاز بیشتری را میگرفت.

کش بازی :

تشکیل میشد از سه نفر که کش رو بطول دو یا سه متر بین پاهاشون قرار میدادند. نفر سوم باید از روی کش میپرید. دو تا یار در طول بازی ارتفاع کش رو بلندتر میکردند تا نفر سوم از دروی کش بپرد. اگر یار سوم نمیتوانست، می سوخت و نوبت به دیگری میرسید.

کلاه در برگ :

دو تیم تشکیل میشد و در دو طرف چوبی که به زمین استوار شده و کلاهی روی آن بود، می ایستادند در فاصله ای مساوی مثلاً ۱۰ متر از کلاه. از هر تیم یک نفر با سوت داور به طرف کلاه می دوید هر کی زودتر میرسید و کلاه را برمیداشت، بطرف مقر خود فرار کرده و برنده بود. و این کار تا آخرین نفر از تیم دو طرف ادامه دارد. اگر دو نفر با هم میرسیدند، دور کلاه میگشتند تا نفر زرننگ تر با طرفندی، سر طرف مقابل را گرم میکرد و کلاه را برمیداشت.

هر تیم که بیشترین بار میتوانست کلاه را در برد برنده است. در این بازی هوش، تیزی، ورزیدگی و سیاست تاثیر دارد.

گرگم و گله میبرم :

چند نفر جمع میشدند ، قرعه می انداختند. بنام هر کس میشد ، گرگ میشد. بسمت یاران رو به رو میرفت. یاران پشت هم را میگرفتند. بصورت قطار. یک نفر سر گروه میشد. گرگ میگفت: گرگم و گله میبرم. سر گروه میگفت: چوپان دارم، نمیزارم. گرگ بسمت یاران حمله میکرد. هر کس را میگرفت، اون گرگ میشد. همینطور بازی ادامه داشت.

کل یا پوچ:

دو یا چند نفره بازی میگردند، به این صورت که سنگ ریزه ای را در دست یکی از دوستان قرار میدادند و دستها به جلو مشت شده میامد و گروه مقابل با گفتن این پوچه اون پوچه باید به گل میرسیدند. که در این بین اگر حدسشان غلط بود تیم میباختند.

لتر وازی:

که همون لی لی بازی دختران است.

ملس کوکو:

دوتیم تشکیل میشه بر اساس قرعه یک تیم میدان میماند. یک رشته طناب یک طرفش دست رییس یا کاپیتان و طرف دیگر دست یکی از یاران. بقیه افراد تیم دوطرف یاران تیم مقابل سعی میکنند از یاران تیم داخل میدان کولی بگیرند. اما رییس تیم که یکطرف طناب دستش است نباید بگذارد. تا زمانی که رییس تیم یکی از یاران تیم مقابل را با لگد بسوزاند این بازی ادامه دارد. وقتی تیم مقابل سوخت جای دوتیم عوض میشود.

بازی شاه و وزیر:

در این بازی هر نام که تشکیل شده بود از شاه، وزیر، دزد، جلاد در کاغذهای کوچک نوشته میشد و روی زمین پخش میکردند این بازی چهار نفره انجام میشد. مبنی بر هر اسمی که دست طرفین می افتاد باید مجازات یا تشویق میشد. شاه به وزیر و وزیر به جلاد دستور میداد که چند سییل آتشین روی سییل دزد انجام دهد و جلاد بی انصاف چنان با دو شصت دستش روی سییل دزد میکشید که بسیار سرخ میشد و سوزش داشت.

هفت خلات:

همان بازی هفت سنگ بود ولی بجای هفت عدد سنگ ، از هفت تکه سفال شکسته استفاده می شد.

هفت سنگ:

با هفت عدد سنگ صاف که روی هم چیده میشد و متشکل از دو گروه و یک توپ پلاستیکی یا توپ نمیس. نوبت هر گروه که بود باید با توپ سنگها را هدف میگرفتند و چیدمان سنگها را بهم میزدند و باید افراد گروه تلاش میکردند که سنگها رو به شکل اول روی هم بچینند و گروه رقیب، مانع این کار میشدند و با توپ باید رقیبا رو میزدند که توپ به هر کسی میخورد از گروه حذف میشد به زبان ساده تر یعنی میسوخت.

خوراک های

بومی

کرج

آش زرشک:

مواد لازم: نخود، لوبیا، عدس، سیر داغ، نعنا داغ، پیاز داغ، رشته آشی، آب زرشک، آلو برغون، تکه های مغز گردو، سبزی آش، سیب زمینی های کوچک که اصولاً با پوست استفاده میشود، چغندر و در قدیم از قورمه در این آش استفاده می کردند.

در این آش در بعضی مواقع بجای رشته آشی از برنج در آن استفاده می کردند.

آش ترش:

مواد لازم: گردو، سماق، اسفناج، آلو برغون، چغندر، سیر داغ، نعنا داغ، نخود، لوبیا، برنج ابتدا برنج و گردو و آلو برغون را میگذاریم بجوشد. حبوبات را جدا می پزیم. بعد از اینکه این مواد مقداری پخته شد، حبوبات و اسفناج را اضافه می کنیم، بعد سماق را با آب جوش خیس می کنیم و صاف میکنیم و به مواد دیگر اضافه می کنیم. بعد که یه کم جوشید شیره توت اضافه میکنیم تا بجوشد و جا بیفتد. مزه می کنیم اگر ترشی غذا کم بود، آبغوره اضافه می کنیم. چغندر را هم جدا می پزیم و با حبوبات می ریزیم. در آخر هم سیر داغ و نعنا اضافه می کنیم.

آلو اسفناج:

مواد لازم: آلو برغون، اسفناج تفت داده شده، پیاز داغ، گوشت، کمی رب (به دلخواه برای رنگ و لعابش)، زردچوبه، نمک

پیاز و گوشت را سرخ کرده و زردچوبه و رب را در آن تفت داده بعد اسفناج را اضافه می کنیم و مقداری آب را برای پخت گوشت می افزاییم، در دمای مناسب بپزد. وقتی به پختن نزدیک شد آلوها را اضافه می کنیم. شعله را کم می کنیم تا خورش جا بیفتد.

استانبولی:

مواد لازم دمپخت استانبولی: پیاز داغ و لوبیا سبز و سیب زمینی استانبولی ریز شده و برنج، نمک و زردچوبه و کمی رب یا گوجه فرنگی رنده شده یا خرد شده میباشد.

اشکنه:

مواد لازم: پیاز داغ، گوشت ریز قورمه شده، رب، نعنا خشک یا آویشن، سیب زمینی ریز خرد شده، نمک فلفل زردچوبه، آب به اندازه کافی، تخم مرغ که در پایان می افزاییم.

بادمجان کباب:

بادمجانهای کوچک را فقط یک برش روی آن می اندازیم و سرخ میکنیم، موادی که برای مرغ و ماهی شکم پر درست کردیم، داخل شکم بادمجانها پر میکنیم، گوجه فرنگی که داخلش را خالی و آنرا نیز از مواد پر

کرده را در قابلمه ای با سلیقه می چینیم، اگر فلفل دلمه ای دوست داشته باشید میتوانید داخل آنرا نیز از مواد ریخته و در قابلمه ای که کمی آب ریخته می چینیم در حرارت بسیار پایین آنرا دم می کنیم.

پندیر بیج:

پنیر خرد شده را سرخ میگردند و تخم مرغ میزدند، با پلو یا نان بسیار خوشمزه است.

پیازک دمک:

مواد لازم: پیازک کوهی خرد شده، پیاز، زرچوبه و نمک و برنج
پیاز خردشده و سرخ کرده و نمک و زرچوبه و پیازک را مخلوط می کنیم، به میزان برنج آب ریخته تا جوش بیاید و بعد برنج خیس شده از قبل را می افزاییم تا به قول خودمان دمک (دمپختک) شود.
شورک دمک هم همینگونه میباشد.

تاس کباب:

مواد لازم: هویج، به، سیب زمینی، در بعضی مواقع مرغ یا گوشتی اگر بود، آلو برغانی، زرچوبه، کمی رب گوجه فرنگی یا گوجه، نمک و فلفل
این غذا نوعی خوراک محسوب میشود هم با نون و گاهی اوقات با پلو خورده میشود.

ترش آبک:

مواد لازم: مغز گردو چرخ شده، سیر، کمی گوشت که ریز خرد شده، رب، آلوچه، نمک و فلفل، و کمی آرد برنج
این غذا تقریبا مانند فسنجان ولی آبکی تر و ترش میباشد.

ترش توه:

مواد لازم: مغز گردو چرخ شده، گوشت، عدس، سیرداغ، کمی آرد برنج، رب آلوچه، اسفناج، زرچوبه، نمک سیر و گوشت را تفت داده زرچوبه و آرد برنج و مغز گردو را می افزاییم. آب را با اسفناج میریزیم به مقداری که گوشت بپزد. وقتی کمی پخت عدس را میریزیم تا ادامه پخت صورت گیرد. در پایان رب آلوچه را ریخته و شعله را کم می کنیم تا خورشت روغن بیندازد و جا بیفتد.

تره حلوا:

مواد لازم: آرد گندم، شیر توت (دوشاب)، روغن و کمی کره، آب مقداری، دارچین یا هر اسانس طعم دهنده ای که دوست دارید

آرد را در روغن سرخ کرده و کمی آب جوش را در شیر توت ریخته و دارچین به آن می افزاییم. اگر بسیار شیرین دوست دارید کمی شکر هم بریزید. مخلوط آماده را بعد از سرخ شدن آرد به آن بیفزایید. اجازه ندهید حلوا زیاد سفت شود.

جو آشی:

مواد لازم: جو کوبیده یا درسته ولی از قبل خیس شده، نخود و لوبیا چیتی، کمی عدس، سیرابی پخته شده، نعنا داغ و پیاز داغ فراوان، کشک یا رب آلوجه، نمک و فلفل و زردچوبه

جو تنوری:

جو را با نخود، لوبیا، عدس، گردو، سیرسرخ کرده، زردچوبه و مقداری آب مخلوط میگردند و میریختند درون دوره (ظرفی سفالی)، داخل تنور قرار می دادند تا مغزپخت میشد.

سر آشگینی (خاکینه):

مواد لازم: آرد گندم، روغن یا کره، تخم مرغ، زیره، کمی شکر
آرد را سرخ کرده و تخم مرغها را در ظرفی شکسته و کاملا بهم میزنیم. آرد که سرخ شد گاز را خاموش و تخم مرغ را در آرد سرخ شده میریزیم و مخلوط می کنیم، شکر و زیره ساییده شده را روی آن می پاشیم.

سیب زمینی برشته:

مواد لازم: سیب زمینی پخته شده، پیاز داغ، رب، نمک و زردچوبه، تخم مرغ آب پز شده و رنده شده
سیب زمینی پخته شده را میکوبیم، پیاز داغ درست میکنیم و کمی کره در آن میریزیم و زردچوبه و نمک و فلفل و رب را در آن تفت میدهیم. در پایان سیب زمینی له شده و تخم مرغ رنده شده را می افزاییم و کاملا بهم می زنیم تا یکنواخت شود. یک غذای سالم و نونی محسوب میشود.

سیرابک (املت سیر):

سیر رنده شده و سرخ شده، کمی گوشت چرخ کرده، نمک و زردچوبه، گوجه رنده شده، (در صورت نداشتن گوجه از رب گوجه فرنگی می توان استفاده کرد)، تخم مرغ

شیر تره:

مواد لازم: کمی سیر، اسفناج، شیر و کمی خامه، عدس، کمی زردچوبه، نمک
سیر را کمی تفت داده و زردچوبه و نمک و عدس و اسفناج را اضافه می کنیم و به اندازه ای آب میریزیم که این مواد کاملاً پخته شوند و جا بیفتد. در پایان و قبل از خاموش کردن شعله، شیر و خامه را به آن می افزاییم و حدود سه یا چهار دقیقه بعد شعله را خاموش می کنیم. خورشت بسیار خوشمزه است.

فسنجون:

مواد لازم: پیاز، گوشت یا مرغ، مغز گردو دوبار چرخ شده، زردچوبه، نمک، رب آلوچه، رب انار
پیاز و گوشت را کاملاً تفت داده و زردچوبه اضافه می کنیم و مغز گردو را می افزاییم و کمی آب میریزیم تا کاملاً گوشت آن پخته شود. بعد از پخته شدن گوشت، از رب انار و رب آلوچه در آن میریزیم، چنانچه دوست داشته باشید زیاد خورشتان ترش نباشد می توانید کمی شکر به عنوان چاشنی به آن بیفزایید. در این زمان کمی یخ در خورشت بریزید که به اصطلاح میگوییم به خورشت شک وارد کردیم شعله را بسیار کم کنید اجازه دهید روغن گردو روی خورشت شما بیاید و خورشت جا بیفتد.
در پایان می توانید کمی دارچین به عنوان طعم دهنده به خورشتان بیفزایید.

قلیه کماگوش (قارچ کوهی):

مواد لازم: کماگوش، پیاز داغ، شورک (سبزی کوهی)، کمی زردچوبه
پیاز داغ کرده و زردچوبه اضافه می کنیم و سبزی و قارچ را کمی تفت میدهیم و مقداری آب اضافه می کنیم تا در دمای کم جا بیفتد و سبزی و قارچ پخته شود.

قیماق (ترکی مغولی):

سرشیر، خامه در میان گله داران بومی سرشیری را می گویند که همانند رویه ماست است و از شیر گرم شده به دست می آید.

کاجی:

مواد لازم: آرد برنج یا آرد گندم، آب، شکر، گلاب، زعفران، هل
آرد را با روغن تفت داده و کمی کره به آن اضافه می کنیم. آب را جوش آورده و شکر را در آب کمی قوام میدهیم و مابقی افزودنیها را به آب می افزاییم. وقتی آرد سرخ شد مایع را در آن میریزیم. کاجی باید شل باشد. می توانید در هنگام سرو از زیره در آن استفاده کنید.

کاجی با ارزن:

ارزن را می پختند، بعد از پختن سفت میشد، دوغ درست میکردند و میریختند روی ارزن و میل می کردند.

کدو آش:

مواد لازم: کدو حلوائی، کمی برنج، پیاز داغ، زردچوبه، کمی عدس در صورت تمایل، کمی شیر، کمی خامه پیاز داغ کرده و کدو حلوائی ها را خرد کرده و برنج را به آن اضافه کرده منتظر می مانیم تا کاملا برنج پخته و باز شود، عدس پخته شده را به آن می افزاییم، وقتی احساس کردید آش جا افتاده شعلع را کم کرده آرام شیرو خامه را مخلوط به آن می افزاییم، شعله رو خاموش میکنیم.

کدو او:

مواد لازم: سیرداغ، پیاز داغ، لویا چیتی، عدس، کدو حلوائی لویا و عدس را میزیم، نیم پز که شد، کدو را اضافه می کنیم تا بپزد و جا بیفتد.

کره ماست:

شیر و ماست را با هم مخلوط میگردند و با نون تلیت میگردند و میخورند.

کشک بادمجان:

مواد لازم: بادمجان سرخ شده، نعنا داغ، سیر داغ، کمی مغز گردو چرخ شده، کشک، زردچوبه، کمی آب بادمجانها را سرخ کرده، سیر داغ و نعنا داغ کرده زردچوبه میزیم و گردو را می افزاییم و کشک و کمی آب میزیم. مواد که به جوش آمد بادمجانها را اضافه میکنیم تا در آن بپزد. اگر دوست داشتید میتوانید بادمجانها را بکوبید و له شده اضافه کنید. حرارت را کم کنید تا کاملا جا بیفتد.

کلم بوربانی:

کلم را آب پزمیکنند، آبش رو کامل میگیرند، سیر را له میکنند، کشک اضافه می کنند و مخلوط می کنند تا آماده شود. چغندر را میزند، بعد از پخته شدن سیرسرخ کرده اضافه می کنند، باکشک مخلوط میکنند، چند ساعت اجازه می دهند بماند بعد میل می کنند.

کلم پلو:

مواد لازم: کلم پیچ، برنج، رب، گوشت چرخ کرده، زردچوبه، نمک و فلفل بعضی افراد کلم پلو را به صورت دمپختک و بعضی به صورت آبکشی و لابه لایی درست میکنند.

کله جوش:

مواد لازم: سیر، نعنا و کشک و کمی مغز گردو، کله گنجشکی، آب، نمک، فلفل و زردچوبه. سیرداغ کرده و نعنا خشک را در آن میریزیم و نمک و زردچوبه را می افزاییم، کمی مغز گردو خرد شده در صورت تمایل در آن می ریزیم. کشک ریخته و آب را به اندازه اضافه می کنیم. در پایان کله گنجشکی ها را به آن اضافه می کنیم. این غذا را باید با نان تلیت کنیم.

کله دمک:

مواد لازم: کله و پاچه و سیرابی پخته شده (تمیز شده و بدون استخوان)، پیاز داغ، برنج از قبل خیس شده، نمک و زردچوبه
این غذا هم دمپخت میشود.

گرد بیج:

مواد لازم: ماهی پاک شده و کامل
مواد داخل ماهی: مغز گردو چرخ شده، سیر، سبزیجات معطر بسیار ریز خرد شده، پیاز رنده شده، رب آلوچه همه مواد را کاملا باهم مخلوط کرده و کمی تفت می دهیم. داخل شکم ماهی را پر کرده و آنرا میدوزیم، در تابه ای که کمی چرب شده با حرارت بسیار ملایم قرار داده تا مغز پخت و برشته شود.

گمرد (آش ماست):

مواد لازم، برنج، گشنیز یا سبزی کوهی مانند شورک و پیازک، نخود به دلخواه، سیر، دوغ ترش برنج و سبزیها را مییزیم. نخود را جدا پخته، وقتی برنج و سبزی کاملا پخته شد، نخود را اضافه می کنیم، شعله را خاموش میکنیم تا برنج خنک شود. در این موقع کمی گشنیز تازه و سیر را خرد کرده با دوغ ترش مخلوط کرده، هر کسی از مخلوط برنج به اندازه خودش در بشقاب میریزد و روی آن دوغ میریزد و میل میکند. این آش مخصوص عصرانه فصل بهار می باشد.

گوجه دمک:

مواد لازم: برنج، گوجه، سیب زمینی ریز شده، زردچوبه، پیاز داغ
پیازداغ کرده و زردچوبه و گوجه خرد شده یا رنده شده را باهم مخلوط کرده و در روغن تفت میدهیم به اندازه کافی آب و نمک را اضافه می کنیم تا جوش بیاید و برنج را میریزیم تا دمپخت شود.

مرجو دمک:

مرجو (نوعی عدس ریز)، پیاز داغ و سیب زمینی ریز شده، زردچوبه، نمک و فلفل، برنج، که دمپخت میکنیم.

مرغ شکم پر:

مرغ ریز به صورت کامل یا تکه شده را سرخ میکنیم، از موادی که برای ماهی شکم پر درست کرده ایم داخل شکم مرغ سرخ شده پر میکنیم و شکم مرغ را میدوزیم و در قابلمه ای کمی آب ریخته و آنرا دم میکنیم. نباید زیاد آب بریزیم، با حرارت ملایم تا مغز پخت شود.

در صورتی که مرغ را تکه تکه کردیم و سرخ کردیم لابه لای مرغها از این مواد ریخته با کمی آب روی حرارت ملایم قرار داده و اجازه بدهید خوب پخته شود و روغن بیندازد.

واروشک (نرگسی):

مواد لازم: اسفناج، سیر، تخم مرغ

اسفناج را پخته و بعد با سیر سرخ شده زردچوبه و نمک زده شده مخلوط می کنیم، کمی روغن آن باید زیاد باشد در پایان تخم مرغها را شکسته و خوب هم میزنیم و روی مواد می ریزیم تا تخم مرغها بسته شوند.

والک پلو:**غذای تخصصی کرجی ها**

مواد لازم: والک، برنج

بهترین غذای محلی والک پلو میباشد که برنج را کمی میجوشانند و بعد والک را میریزند، چندتا جوش که زد آنرا آبکش میکنند و بعد دم میکنند. کمی کره داغ کرده روی آن میریزند.

مراسم

محلی

کرج

بله پلا:

وقتی که پسر و دختری به عقد هم در آمدند، در دوره ای که عقد میباشند، در شب عید، خانوادهء داماد برای شب عید عروس غذا درست میکنند و میوه و آجیل و عیدی که تدارک دیده اند را برای عروس به خانه عروس میبرند که به این رسم، بله پلا گفته میشود.

تل کاسه:

وقتی کسی از روستایی فوت میشد، همه خانواده ها از خانه غذا میبردند مسجد، که صاحب عزا در زحمت نیافتد و سفره با غذاهای جور و جور که توسط همسایه ها آورده شده بود پهن و از مهمانها پذیرایی میشد به این غذاها تل کاسه گفته میشد.

جا بنی بردن:

بازاء هر هدیه ای، متقابلاً هدیهء مناسبی در ظرف آن قرار داده شده و عودت میشد. بعنوان مثال؛ وقتی خانواده داماد در هر یک از اعیاد یا جشنها و شب چله هدیه ای را برای عروس می آوردند، باید خانواده عروس هم برای داماد هدیه ای را در قبال هدیه ایشون برای داماد میبردند که به این عمل جا بنی میگفتند و یک رسم زیبا بود که هم دید و بازدید دو قوم و خویش بوده هم احترام به خانوادهها. همچنین، اگر خوراکی نذری مثل آش یا امثال آن در ظرفی به درب خانه آورده میشد، به هنگام عودت دادن ظرف، درون آن، هدیهء متقابلی قرار میدادند.

چهل تیکه:

در بیشتر روستاها در روز عاشورا و نهار عاشورا مردم از خانه ها غذا می آوردند و هر کسی هر چیزی که دوست داشت درست میکرد و به مسجد می آوردند که چون غذاها جور و جور بود، بهش چهل تیکه میگفتند و همه نهار عاشورا در مسجد از غذاهای هم میخوردند و معتقد بودند که تبرک است.

خَرَج بار:

خرج بار در قدیم داماد و خانواده‌اش باید یک شب قبل از حنابندان، کلی جنس از قبیل: برنج، روغن، حبوبات، ادویه جات، مواد شوینده، گوشت یا گوسفند زنده، مرغ و غیره باید با لباسهای عروس که خریدند رو به خانه پدر عروس ببرند و تحویل پدر عروس بدهند و پدر عروس با این مواد از مهمانهای خودشان پذیرایی میکردند.

دزدیدن گفشی یا وسیله ای از داماد:

صبح روز عروسی که داماد را به حمام میبردند، ساقدوشهای داماد مواظب بودند که وسیله ای از داماد توسط دوستان دیگر دزدیده نشود. اگر وسیله ای از داماد دزدیده میشد یا دیگر نمیدادند یا اینکه باید داماد مبلغ پولی را که دوستش اعلام میکند را میداد تا وسیله داماد را برمیگرداند. وقتی خانواده داماد برای بردن عروس، به خانه پدر عروس می آمدند یک وسیله از خانه پدر عروس میدزدیدند بدون اینکه کسی ببیند و بعد به عروس در خانه اش میدادند.

زَنمار سلام:

زَنمار سلام یا همون مادر زن سلام که داماد فردای صبح عروسی، باید با هدیه ای برای مادر زن به دیدن خونه مادر عروس بیاید و هدیه ای به مادر زن بدهد و مادر زن هم هدیه ای به داماد بدهد. در حقیقت نوعی دست بوسی مادر زن است.

شب آلفه:

شب آلفه آخرین پنج شنبه سال در روستاها برای اموات خیراتی رو میدهند و هر خانه، هر چیزی که دوست دارد از قبیل: حلوا، نان و پنیر، مشکفی، سر اشکنی (خاگینه) درست میکنند و عده ای به مسجد میبرند و عده ای هم به خانه حمامی محل، همه دور هم جمع میشوند و برای اموات فاتحه میخوانند و دور هم جمع میشوند در مسجد محل

شُو چَلَه:

شب چله همه اقوام نزدیک در کنار هم در خانه بزرگتر فامیل که اصولاً پدر بزرگ و مادر بزرگ هستند، جمع میشدند و پدر بزرگ از دوران گذشته تعریف میکرد و همه با هم یک شب خوب رو در کنار هم داشتند و اگر خدایی ناکرده بین افراد خانواده کدورتی بود، به احترام بزرگترها رفع میشد و همدلی و صفا بوجود میامد.

شیلون (شیلان) کشیدن:

این رسم شیلون کشیدن موقعی انجام میشود که اگر در روستایی پشت هم افراد به مرگ و میر دچار شوند و مردن زیاد شود و پشت هم چند نفر بمیرند همه روستاییان از خانه‌هایشان وسایل پخت آتش را میدهند و آتش درست میکنند و این آتش را در رودخانه میریزند به این کار میگویند شیلون کشیدن و معتقدند که مرگ و میر از روستا بیرون میرود و مرگ و میر متوقف خواهد شد.

قاشق زنون:

در شب چهارشنبه سوری، جوانان روستا چادر به سر کرده، بطوریکه چهره آنها دیده نمیشود، و با یک کاسه و قاشق فلزی به درب خانه‌ها مراجعه کرده و با قاشق بر کاسه فلزی مینوازند تا صاحب خانه با هدایا یا خوراکی به درب خانه آمده و به آنها بدهند. معمولاً قرارهای عاشقانه بین دختر و پسرهای دم بخت هم در همین شب انجام میشود.

قند اشکنون:

شکستن کله قند در شب شیرینی خوران دو جوان بعد از رضایت پدر و مادر عروس توسط یک جوان مجرد اصولاً اگر نبود جوانترین عضو حاضر در مراسم از طرف عروس صورت میگیرد جوانی که مسول قند شکستن هست با گفتن قند شکن گند است و قند را نمیشکند، کلی پول از فامیلهای عروس و داماد که در مراسم هستند جمع میکند و بعد از دریافت این شاباش قند را میشکند. این کله قند که شکست، باید بماند مادر عروس آنرا خرد میکند و در ظرف قند عروس میریزد و موقع بردن جهیزیه به عروس و داماد میدهند که استفاده کنند.

کلاه پنگنگ:

این رسم که در شب یلدا، جمعی از جوانان جمع میشوند و درب خانه‌ها را میزنند و در قدیم کلاهی را پشت در قرار میدادند که صاحب خانه با دیدن این کلاه متوجه میشد که جوانها این کلاه را پشت در گذاشته و قایم شده اند صاحب خانه میوه و شیرینی و آجیل و گردو و ... هر چیزی در خانه داشتند در کلاه میگذاشتند و پشت در و جوانها می آمدند و میبردند.

کَندازری:

کندازری همان هدیه ایست که خانواده داماد، هنگام ورود عروس به خانه بخت در شب عروسی، میدهند. که به این هدیه کَندازری میگویند.

این رسم هنوز در بینمان هست.

کَندا به معنی حیاط

زری به معنای هدیه که عمدتاً طلا یا پول میباشد، هست.

هدیه ای که با ورود عروس به حیاط خانه داماد به عروس داده میشود.

گل بُم:

وقتی کسی خانه ای میساخت، در آخرین روز که کاه گل سقف را میریختند، همه اهالی روستا جمع میشدند و در درست کردن و ریختن و غلطک کشیدن گل پشت بام منزل نو کمک میکردند و زنهای روستاها هم سرِ ظهر، هر کدام ناهاری که در منزل خود تهیه کرده بودند را به محل ساختمان آورده و ناهار را همه دور هم میخوردند.

این رسم هم کمکی بود به سازنده خانه و نیز جشن کوچک ناهاری بود به شگون خانه نوساز.

مجمعه برون:

در ایامی که در روستاها عروسی برگزار میشد همه همولایتیها، مجمعه ای که داخلش کله قند و شیرینی و شکلات و انواع تخمه ها و میوه را در آن میگذاشتند و به سر میگرفتند و به محل عروسی میبردند و این خود نوعی کمک به صاحب عروسی بود و با این تنقلات و میوهایی که از هر خانه آورده میشد از مهمانها پذیرایی میشد و کله قندهای جمع شده را هم صاحب عروسی میفروخت و هزینه ای کمکی برایشان بود.

وره ورشت:

رسمی است که بین گوسفندداران منطقه برگزار میشود، در شهریورماه. به اینگونه که هنگام پشم گیری گوسفندان عده ای از جوانها دعوت میشوند از طرف گوسفنددارها به چادرشان و مراسم زیبایی برگزار میشود

صاحب گوسفندان هر یک گوسفندی سر میبرند و جشن و سروری بر پا میکنند و با لبنیات و گوشت طبیعی یکی دو

شبی از مهمانان پذیرایی میشود.

اشعاری منتخب از برخی شعرای کرجی

الف) بهمن ایزدین

- ۱- آسارا صفحهء ۱۶۵
- ۲- تکیه سپهسالار صفحهء ۱۶۵
- ۳- رؤیای من صفحهء ۱۶۶
- ۴- عبدالوهاب امیر صفحهء ۱۶۶
- ۵- غیرت صفحهء ۱۶۷
- ۶- کرمِ رضائی صفحهء ۱۶۷
- ۷- اخوانیه تقدیم به استاد مهدی حشمدار صفحهء ۱۶۷
- ۸- کرج صفحهء ۱۶۸

ب) استاد نوراله نریمانی (نیرن)

- ۱- چکامه البرز صفحهء ۱۶۹
- ۲- بهار دروان صفحهء ۱۷۰

ج) استاد ذبیح الله زرنندی (خلدمین)

- ۱- آبی زهرا صفحهء ۱۷۱
- ۲- آتشگاه صفحهء ۱۸۰
- ۳- باجی جان صفحهء ۱۸۱
- ۴- پورکان صفحهء ۱۸۲
- ۵- جز لک صفحهء ۱۸۳
- ۶- چاران صفحهء ۱۸۳
- ۷- چرا؟ صفحهء ۱۸۴
- ۸- دروان صفحهء ۱۸۴

- ۹- دَنگَل صفحهء ۱۸۵
- ۱۰- دینگیلی دیشو صفحهء ۱۸۵
- ۱۱- سرودار صفحهء ۱۸۶
- ۱۲- فقیر صفحهء ۱۸۶
- ۱۳- کانیدا صفحهء ۱۸۷
- ۱۴- کَشِکِرِک صفحهء ۱۸۷
- ۱۵- کلاک صفحهء ۱۸۸
- ۱۶- کمردرد صفحهء ۱۸۸
- ۱۷- کُنْدُر صفحهء ۱۸۹
- ۱۸- گِی صفحهء ۱۸۹
- ۱۹- واریان صفحهء ۱۹۰
- ۲۰- هَلَق هوشتک صفحهء ۱۹۰
- ۲۱- ود کاکلا صفحهء ۱۹۱
- ۲۲- به سر دو گوش صفحهء ۱۹۲
- ۲۳- همولایتی صفحهء ۱۹۳

(د) استاد محمد گودرزی

- ۱- خُوارس صفحهء ۱۹۴
- ۲- زخمِ دل صفحهء ۱۹۴
- ۳- گُلِسُرخی صفحهء ۱۹۵
- ۴- نَنه جان صفحهء ۱۹۶

(ه) گزیده ای از اشعار مرحوم ابوالحسنی (فقیر)

- ۱- اخوانیه خطاب به ذبیح الله زرنندی (خُلدمین) صفحهء ۱۹۷
- ۲- خیال پرست صفحهء ۱۹۷

۳- برای سنگ مزار صفحهء ۱۹۸

۴- استقبال محمدعلی بهمنی صفحهء ۱۹۹

(و) استاد امیر اسکندری (دلدار)

۱- تلنگر صفحهء ۲۰۰

۲- درد دل صفحهء ۲۰۰

۳- کرج صفحهء ۲۰۱

(ز) آقای امان اله اویسی

۱- تاریخچه سرجوب صفحهء ۲۰۳

۲- شعر در وصف سرجوب صفحهء ۲۰۴

۳- دیزی شام صفحهء ۲۰۵

۴- شو چَرَز صفحهء ۲۰۶

(ح) سایر شعرای کرج

۱- البرز (سینا ایزدین) صفحهء ۲۰۷

۲- بومی با اصالت (سید محمد غیائی) صفحهء ۲۰۷

۳- یقین (سید محمد غیائی) صفحهء ۲۰۷

۴- رضا (قاسم تیرگر) صفحهء ۲۰۸

۵- یادت باشه (جهانگیر حیدری اویزری) صفحهء ۲۰۹

۶- ورزن (مینو سلیمانان واریانی) صفحهء ۲۱۰

۷- یاد (امیر حق پرست) صفحهء ۲۱۰

۸- تقدیر (مرحوم حاج حسین اویسی) صفحهء ۲۱۱

۹- ننه گوهر (استاد مهدی حشمدار) صفحهء ۲۱۲

آسارا

بهمن ایزدیین

دو رکعت نماز میان مسجدک، آی بگوتی!
 رفتن و آمدن چلچله ها، آی بگوتی!
 گر که محتاج نباشی به غذا، آی بگوتی!
 چه قشنگ است، میان آسارا، آی بگوتی!
 بهر این بنده، خبر از آسارا، آی بگوتی!
 دیزی او گوشت، مثال یه دوا، آی بگوتی!

اول صبح چه خوبست هوا، آی بگوتی!
 کوچ سرما و نسیم خنک باد بهار
 فصل گل، چهچه بلبل خوش و شرشر او
 ابر و باد و مه و خورشید و فلک، لت سرک
 کاش یک روز، غرابی ز محبت آرد
 جگری باشد و نان و نمک و دوغی و او

تکیه سپهسالار

بهمن ایزدیین

بر خان ملک خدری، مهمان همی رسد
 از جان درود به سپهسالار همی رسد
 دل خسته ای به تمنا همی رسد
 کشتی شکسته ای بر گوگین همی رسد
 آواره ای گذشته ز گلچال همی رسد
 سرگشته ای ز کوه و پلی گل همی رسد
 درمانده ای غریب و پریشان همی رسد
 نالان و دل شکسته به دمال همی رسد
 آمال، مانده ولی درد به درمان همی رسد

تکیه، برای تو مهمان فراوان همی رسد
 از من سلام بر تو و اون اوچکون تو
 آغوش باز کن که به زرین دره همی
 از سهمگین تلاطم دریای زندگی
 بر او گلو بنه سر شوریدهء مرا
 نازم بکش که بر تو نیازم فتاده است
 از قیل و قال شهر گریزان، ز جیرسرو
 ویران دلی، تکیده ز آلام روزگار
 تکیه، تو عقدهء دل را گشاده ای

رؤیای من بهمن ایزدیین

باز کردم روزنی، در سقف زندانِ شما
رو سپیدم من، به بیداریِ وجدانِ شما
دیده ام در غیرتِ زن ها و مردانِ شما
تا که من پیدا نمودم، گوهرِ جانِ شما
آتشی در سینه دارم، از نیاکانِ شما
گوهرِ لعلِ کرج، در بینِ ایرانِ شما
گرد این جبل المتین و حق نگهدارِ شما
ای جوانانِ کرج، جان من و جانِ شما

ریختم طرحی نوین، اندر گُلستانِ شما
همچو شمع روشنی، سوزم برای انجمن
می رسد روزی که زنجیر غلامی بشکند
زخم ها خورده، درون زندگی، اندیشه ام
می نمیرد، این اصالت، با خیانت ها، ولی
ریشه دارد این اصالت در دل اعصار و خاک
جمع گردید و پراکنده نگردید ای یلان
آرزوی من بُود، تحقیقِ رؤیایِ شما

...

عبدالوهاب امیر بهمن ایزدیین

چکامه ای در مدح سردار بزرگ کرج، فرماندهء محبوب ناو تیپ فرات لشکر ۱۰ سیدالشهداء، یادگار دفاع مقدس، شهید زنده، ابر مرد استان البرز جناب آقای حاج عبدالوهاب امیر

گتِ دلِ دریایی، تو امیرِ دلِ مایی
بماندی یم تنهایی! فرمانده ام کجایی؟
من و این دلِ نیمیلا! تو خودِ غرورِ مایی
بگشا گره زِ کارم، تو گره گشای مایی
ببرم به سویِ یارم، تو امیرِ عشقِ مایی
تویی اعتبارِ البرز، تو خودِ عزتِ مایی
به کرج رسان سلامی، تو امیرِ دلِ مایی
به امیدِ رویِ تو، مانده که ماهِ بدرِ مایی

سردارِ در سکوتی، عبدالوهابِ مایی
نه مانده غمِ گساری! نه مانده آشنایی!
نه فرات و ناوتیپی! نه زِ یالِ ها نشانی!
نه نماز ما قبول و نه دعای ما اجابت!
به هزار راهِ بشی یم، همه چاه دبا و حسرت
چه برم بجز خجالت؟ تو اگر نمی پسندی!
نه نمازِ من قبول و نه دعایِ من دعا شد
دلِ بهمَن ایزدیین، ز عمیقِ چاهِ ظلمت

غیرت
بهمن ایزدیین

باید نخست، کاوهء خود جستجو کنند
تا حلّ مشکلات به نیروی او کنند
صدبار اگر به ظاهر وی رنگ و رو کنند
مردان هماره تکیهء خود را به او کنند
اینک بیاورید که زن‌ها رفو کنند
تا لگه‌های ننگِ شما شستشو کنند
هر ملّتی به راحتی و عیش، خو کند

کرجی یال‌ها که فرّ کیان آرزو کنند
مردی بزرگ باید و عزمی بزرگ‌تر
ایوان پی شکسته مرمت نمیشود
آزادگی به تفکر باز تو بسته است
شد پاره پردهء عجب از غیرت شما
نوحی دگر بیاید و طوفان دیگری
قانون خلقت است که باید شود ذلیل

گرم رضانی
بهمن ایزدیین

گویی، ندا تو از دل اعصار میزنی
آوای نوش، بر دل تب دار میزنی

گرم، بخوان، که از دلم آواز میزنی
با حنجره ات، ای رضانی، چه میکنی؟!

اخوانیه تقدیم به استاد مهدی حشمدار
بهمن ایزدیین

ای مهدی ما، شاهد بیدار، حشمدار
ای رفته سوی نقطهء پرگار، حشمدار
استاد ادب، معنی اشعار، حشمدار
بنواختی از مهر، دل تار، حشمدار
تو مرکز ما، نقطهء پرگار، حشمدار
ما چون ننه گوهر ز تو امید به دیدار، حشمدار

ای مرغ سحر، شاعر هشیار، حشمدار
پروانه صفت پر زده و اوج گرفتی
از مادر گیتی چو تو فرزند نزاید
در مجلس انس تو شبی جام گرفتیم
ما دور تو چون دایره هستیم در این شب
آرام گرفت مستی حسن در دل شعرت

کرج بهمن ایزدیین

"کرج" خاکِ مَنه، جایِ گذار و گشت هم داره
 کرج، تنها که زورآباد و فردیس و حصارک نیست
 علاوه بر زیارتگاه ها و مسجد و آرامگاههایش
 کرج، تنها لر و ترک و بلوچ و اصفهانی نیست
 اگر دیروز، میدانِ کرج بود و ویان و جاده و برغان
 نمایِ سنگیِ رومی اگر باب است در اینجا
 مهاجر گر فراوان داره این خاکِ کرم، اما
 خروجی را مخوان راه خلاص، آزاد راهی نیست
 غمَم بود این که مردم هشتِ شان باشد گرو، اما
 چو شد نیکی بومی بیش، سوراخِ دعا را رند پیدا کرد
 بگو از قول ما با رند، بحثِ آفتابه نیست
 بین؛ ما هم بلد هستیم بازی را و می دانیم
 نشد ارشاد با ترفند، این یالِ خراباتی
 فقط یک ابر تیره در شبِ "البرز" می فهمه
 به ظاهر چهره ای زیبا، در ایرانشهر ما بینی

مهاجر از کویر لوت و طوس و رشت هم داره
 قلعه چندار و ورده، تازه تهران دشت هم داره
 کرج کَلّی تفرجگاهِ شیک و مَشْت هم داره
 مهاجر از اراک و ساوه و سردشت هم داره
 کنون آق تپه و افغان و خرمدشت هم داره
 تمدن، نه هزاران ساله اندر خشت هم داره
 اصیل و بومی با ریشه، بیج کوه و کوه دشت هم داره
 ندامتگاه و زندان، بند گوهردشت هم داره
 به حبس افتادم و دیدم که زیر هشت هم داره
 که وقتی می چکد این قدر، لابد نشت هم داره
 که آمارِ بلا نسبتِ فلان، وارونگیِ تشت هم داره
 که بازی رفت اگر داره، یقین بر گشت هم داره
 لذا از نوع ارشادی، در اینجا گشت هم داره
 که بغضِ "کوه" را گاهی سکوت دشت هم داره
 به باطن بنگری، صدچهره های پست هم داره

چکامه البرز
نورا... نریمانی

وی قله رفیع دماوند ، افسرت
وی خم ، غرور قامت من در برابر
دور از گزند دشنهء دشنام ، پیکرت
جاوید جلوه باد حضور تناورت
خورشید در نمایش اوج تو ، مظهرت
تهران ، شکوهمندترین نقش باورت
پر بار باد دامن اندیشه پرورت
تا باختر تالائو خورشید خاورت
مرزی نمانده است که نسپرد تندر
بگرفت صیت شاعر فرهنگ گسرت
دُرّ ثمین سینهء مردان کشورت
برتر بود ز نخبهء بیگانه کترت
زیبا و دلپسند رخ نیک منظر
جنگل ، ستیغ ، دامنه ، دیواره ، بسترت
شبها سیاه چادر پُر پولک زرت
شبم گرفته برگ گل تازه و ترت
سر سودنم به پهنهء خاک مظهرت
هرگز مباد در همه اعصار ، خم ، سرت
همواره بینمت که فزون م شود فرت
باید که پاس از تو گزاریم و گوهرت
رزم آورند و سخت ستیزان سنگرت
هیچ است در برابر پیر دلاورت

البرز ، ای برآمده بر آسمان سرت
ای مانده از کیان کیومرث یادگار
ای سرزمین هیر اهورا نگهبانان
ای سرو سالخورد تبر زخم آشنا
تو ، سرفراز مظهر یک ملت بزرگ
تو چال ، یادوارهء دوران اهتزاز
دنیا رهین دانش مردان این دیار
می گستراند آینه را در نگاه سنگ
با آرشان تیر جهانگیر در کمان
آفاق را به گهرواژه های ناب
ذوق و هنر ، تفکر و دانش ، همیشه هست
زن نیز در دیار تو با مرد همتراز
پر قدر ، مردمان تو ، پر قدر ، خاک تو
هر گوشه ، هر کناره بدیع است و بی دلیل
سقفی برای شب سپیدار می شود
هر بامداد بوی بهشت آورد مرا
زیبید به پاس ارج درین باغ رستم
البرز سربلند ، سر افراز ، سر سترگ
هر روز باشکوه تر از پیش می شوی
ما را که ریشه ، رشد در این خاک می کند
صدها هزار شیرزن و شیرمرد گرد
(نیرن)) که در ستیزهء با خصم ، نیرم است

بهار دروان

نورا... نریمانی

اشاره: دروان یکی از قراء نزدیک کرج است که در شمال این شهر قرار دارد. نوراله نریمانی عضو انجمن شعر کرج شعر زیر را به گویش دروان برای خوانندگان سروده اند که همراه با برگردان پارسی آن به نظر می رسد با این توضیح که همه واژه های بکار گرفته در سروده و برگردان آن ایرانی است.

- | | |
|---|--|
| ۱- شمارِ گپِ دارم ای تینگ لومه گل داماسان | بزن بگیره ولادین بشین روواره بینین |
| ۲- شمارِ دلواپسم شهری دَگِ وی پلاسین | دُر این دوده بگیت لغ د کوهساره بینین |
| ۳- هوای سرخ گلان بیچَن ثوبوها چنشان | کوهان د سر در ورین دروانی باهاره بینین |
| ۴- زو نو تانی زوره بینین اگه بتانستین | بشین بلند سیفید کله کوکاهاره بینین |
| ۵- زرشک بته ئوتینگرس داره دیم نگین | الرگ چاک، بگردین اُلاله زاره بینین |
| ۶- کمائوالهوئو کرزینگ ئو گرزئو زریچ ئوبنج | کلیک ئوارجنک ئو کوون ئو وُ جاره بینین |
| ۷- شمار راهی دروان بینم که بیدنی یه | نریمانی زاکان نیرنی بُداره بینین |

- | | |
|---|--|
| ۱- با شما سخن دارم ای در تنگنا گرفتار شدگان | در گیریها را رها کنید بروید در کناره رود را تماشا کنید |
| ۲- دلواپس شما هستم در کنج شهر پلاسیده می شوید | از جای دوده گرفته در آید کوهسار را تماشا کنید |
| ۳- بهوای چیدن گلهای سرخ و بویدنشان | از کوهها سر در آورید بهار دروان را تماشا کنید |
| ۴- توان زانویتان را بنگرید اگر توانستید | بروید کوه بلند پوشیده از برف کاهار را تماشا کنید |
| ۵- به بوته زرشک و درختچه بادام کوهی دست نزنید | رویشگاه گلپر و لاله زار را تماشا کنید |
| ۶- (شناسه پوشش گیاهی و نام ده گونه) | (گیاهان و درختچه های دامنه ها) را تماشا کنید |
| ۷- شما را روانه دروان بینم که دیدنی است | زادگاه نریمان را، دارنده نیرن را تماشا کنید |

شعر آجی زهرا

استاد ذبیح الله زرنندی

استاد ذبیح الله زرنندی متخلص به خلدمین از بزرگان کرج هستند که منظومه ای را تحت عنوان "آجی زهرا" به زبان محلی سروده اند و در آن، شاعر با فرهنگ بومی این منطقه در حین صحبت کردن با خواهر خود، راز و نیاز میکند، مانند شعر حیدربابا که استاد شهریار با کوه درد و دل میکند.

شُوو مهتابِ بهارِ بَشِیهِ وُ فصلِ خزانِ
 اُووِ روخانهِ گُروسِ میزَنه وُ ماهِ نشانِ
 نیمِیلا دل، سرِ پیرانه سرِی بازِ جوانِ
 جَختی آرامِ بشو، اینجه دیارِ بیلقانِ
 واسانِ خلدمین، این اَندَنکِ اَندایِ جهانِ
 مِهَرِ این تنگه دَبِستا به سرِ رشتهءِ جانِ
 از نسیمِش چی بگم؟ بویِ وطن، عطرِ جنانِ
 جَختی آرامِ بشو، اینجه دیارِ بیلقانِ
 زندگی دَخمهءِ مخروبهءِ بی نام و نشانِ
 حسد و کینه و دلواپسی و حول و تکانِ
 لآخهءِ عُمَرِ آجل، پشتِ سرِ همِ هامیشانِ
 جَختی آرامِ بشو، اینجه دیارِ بیلقانِ
 آجی زهرا، بیلقانِ بازِ هنوزمِ بیلقانِ
 من و تو از قدیما خیلی چی ها رِ یادمانِ
 هر چی میگم واسانت، خاطره های خودمانِ
 شاید این خاطره در خاطرِ آینده بمانِ
 آجی زهرا، یادته چالِ گَنکِ چالهءِ گُرسی
 صُبِ زودِ خُلورِشِ به هم میدایم، های و میگری
 آجی زهرا یادته مرغ و خروس داشتیم و تُشَنکِ
 چَپش و بُز، اُوگج و میش، کولی و برّه و پیلکِ
 لُو اُو، طنافِ تُو، دینگیلی دیشو، یادته؟
 بازی اوستا بدوش، توپکاش و کوکو یادته؟
 جامک و بادیه و چَمچه و قِرقانِ یادته؟

در خانه ها میوردن آسِ شیلان یادته
 تُوکُن و بستو و کتری و کُماجدان یادته؟
 پاتنین و آلك و قَربیل و هَمبان یادته؟
 بَقه و تلیسه و وِرزُو و دیزمان یادته؟
 وِرگَل و وِرکولی و گُوگَل و چوپان یادته؟
 جُت و پالان یادته؟ تایچه و هَمبان یادته؟
 چیلک و هیمه و ایشگیلک و ریسمان یادته؟
 شالک و تبریزی های قَلَمستان یادته؟
 مُدَبِق و مَواره و ماهک و میزان یادته؟
 آبجی جان، دَسغاله و آرّه و سوهان یادته؟
 آرک و وِرَدَنه و مَجری و یخدان یادته؟
 پَسَتک و سَرَداری و شلیته و تُنبان یادته؟
 چارقَد گلابتون، چین چین دامن یادته؟
 قَنَدک و قَنَدرون و قاطمه و قیطان یادته؟
 زیله و آرداله و کشک بادمجان یادته؟
 وقتیکه عروس میوردن، سیب آلكدان یادته؟
 شاباش و کَندازَر و آینه و شمدان یادته؟
 پیشدو و شال و قَزَنقَلفی و قاپان یادته؟
 مطرب و ترانهء مَملی حسن جان یادته؟
 وی درخت مراد او، کُهنه دمیستان یادته؟
 دخترای دَم بَخْت اونجه وامیستان یادته؟
 آبجی زهرا، شوای سرد زمستان یادته؟
 صدای شُرشُر باران بیخ ناودان یادته؟
 وقتی یخ شوشه میگردی لُو شردان یادته؟
 باد، بَر فَا ر میورد تا لُو ایوان یادته؟
 شوچَرز شوها می هشتان پیش مهمان یادته؟
 آبجی جان قال مقال خانهء سبحان یادته؟
 مزّهء گلابی های او دندان یادته؟

قُرْمَه و توك، سرِ سفره ها می هشتان یادته؟
 آبجی جان، زالْکک و انجیلِ بی دان یادته؟
 بَسْتَكِ انگورِ حاجِ غلامرضاخان یادته؟
 نَقْلَكِ میگوْتَن از سامِ نریمان یادته؟
 گیو و رودابه و زال و زَر و پیران یادته؟
 جنگِ سهرابِ یل و رستمِ دستان یادته؟
 کاسهء کلهء دیوِ طبرستان یادته؟
 آبجی زهرا، یکی از هفتخوانِ رستم یادته؟
 جنگِ و لشکرِ کشیِ ایران و توران یادته؟
 رخسِ رستم یادته، نیزه و خفتان یادته؟
 بارگاه و حَرَمِ شاهِ سَمَنگان یادته؟
 آبجی زهرا، مَلِک و ابلیس و شیطان یادته؟
 سَمَک و وِرورِه جادو و سلیمان یادته؟
 عباسِ عامِ مَدیار، تعزیه میخواند یادته؟
 ذوالجنا رِ میانِ تکیه میچرخاند یادته؟
 وقتی که سلطانعلی خولی میگردی یادته؟
 داداشتِ درویشِ کشکولی میگردی یادته؟
 یادِ مرحومِ بابا، میگوْت: زَنَا قال نُکْنین
 یالاتانِ ظَفْتِ کُنین، اینهمه جنجالِ نُکْنین
 آبجی زهرا، سِپَر و شمشیر و خنجرِ یادته؟
 میگوْت عباس: مَنَمِ شمرِ ستمگر یادته؟
 شُوْرَب و حَرْمَلَه و هانی و ظَعتر یادته؟
 پَرِ طاووسِ سَرِ اَرْزَقِ کافر یادته؟
 گُوْن و کُکِ چیرک، کاکو و مَنجَرِ یادته؟
 علف و اسپرس و یونجه و شَبَدَرِ یادته؟
 گَلِ آلاله و بابونه و گُلپَرِ یادته؟
 چوقِ جُوْدان یادته؟ اَرْزَن و شِشِ پَرِ یادته؟
 لالک و نوروزی سلطان و قلندر یادته؟

چَپَر و چُوخَط و گُو کول و درُو گر یادته؟
 جو و گندم یادته؟ دیوک و خُللر یادته؟
 لُوک و کُلوشَن و تَندور و کُلبر یادته؟
 وقتی آ شیخ میشو بالای منبر یادته؟
 سر حرف میکشی صحرای محشر یادته؟
 کولی و قریبل و سنگ سر سنگر یادته؟
 وقتیکه ورد میخواند میرزا غضنفر یادته؟
 آجی جان، جبرو بله، بازی لَتر یادته؟
 مشدی گوهر، زن کدبانوی حیدر یادته؟
 مَش روح الله و خوارش، خاله کشور یادته؟
 دای قزی لیلی و کوکی و منور یادته؟
 آجی جان، همسایه مان عم قزی هاجر یادته؟
 خاله زینب دایماً جِغ میزی: مَنظَر، یادته؟
 خال قزی کلاکی و صُغرای اصغر یادته؟
 نُماشانا ادای لوطی و عَنتر یادته؟
 چَفته و کُل یادته؟ انگور سر در یادته؟
 آجی معصوم میگوت: نَگن هَپک چَر یادته؟
 یاد عمه فاطمه، به ما هزارتا فاش میداشت
 گاهی با هوار هوار، یه وقتایم یاواش میداشت
 عمه همدم یادته؟ مَش نصرت الله یادته؟
 رَقص چوبی کدخدا روح الله یادته؟
 سید جواد و سید ابوالقاسم و عیسا یادته؟
 رستم آقا یادته؟ عام محمود آقا یادته؟
 حاج علی ممد و معصومه و لیلا یادته؟
 زن دایی آرمنی شیر به من هامیدا، یادته؟
 عامو جان غلامحسن، دائی روح الله، یادته؟
 زهرا خاتون یادته؟ عم قزی عُدرا یادته؟
 عمه بلقیس نسیم بهش میگوتن، یادته؟

زنا گُل گوشهء سُفرِ شان میدوتن، یادته؟
 عام غلامحسین و دو چشمای زاغش، یادته؟
 انجیلا که میرسی، میامو سُراغش، یادته؟
 علی اکبر شو و روز فکرِ شکار بو یادته؟
 عمّه طیبه لَقَبش یگه سوار بو یادته؟
 آبجی جان، سلطنت و عباس و شایان یادته؟
 عم قزی راضیه و افضل و ایمان یادته؟
 اوستا مهدی یادته؟ آبجی گلستان یادته؟
 فرج و سلیمه و زن دایی توران یادته؟
 دای فتح الله یادته؟ شیخ علی عمران یادته؟
 بابا جان، های به سهیلا میگوت: عثمان، یادته؟
 عام مدآقا یادته؟ رعنا و نَجما یادته؟
 میگوتش: طاقچه داره، قر میدا بالا، یادته؟
 قدرت و آمیرزا و صبا و فرمان یادته؟
 عام حسین شیر و امام وردی و قربان، یادته؟
 خاله صغری، ننهء خاله پری، نَنجانِ نادر، یادته؟
 به ما میگوت: میخوامتان اَندایِ ناصر، یادته؟
 آبجی زهرا، ننه شیدای بابا بو، یادته؟
 سرِشان از سرِ همدیگه سوا بو یادته؟
 بابا مجنون، ننه شیدای بابا بو، یادته؟
 حرف این عشق و محبت همه جا بو، یادته؟
 هم و غم دوتاشان، شادی ما بو، یادته؟
 خانمان کوشکیلک اَمّا باصفا بو، یادته؟
 یاد در جادر و دروازیک و در وی
 ننه سلبی، دره گُندر، سر بندک، بیج کوه
 جوز گولیک، قُلهک آقا
 یاد در وسیه و شاققولیک و دشته
 تک تبریزی و یورد و سر چال و کبود لیچه و دروار

دم چشمه باغ پیر، چالان غاز، سر بند پلنگ، جا پای دلدل
 قالا شیر ممد و ویشه
 پول شاه، کوه پول شاه
 یاد پر گیرک و صحرای وین، دیشک سلی
 جیرین وین، وی درختک، بایری، خشک در و سقا و بند ساریان
 یاد گرگ گران، آبجی زهرا، باغ لات
 رای میانکو، سر بازو، کمر چشمه و کند و قمشی، کندرو پایین و بالا یادته؟
 یاد سینو، گردوی گرملی، وارو و پشتک
 یاد بختک، یاد پیچک، یاد هوشک
 یاد وقتی که با هم بازی میکردیم سر پولک
 یاد پایچک و داهولک و ماهک
 آبجی زهرا، گون و چززه و ارمک یادته؟
 آش رو با دمک بلغور و خامک، یادته؟
 وقتی روخانه می یورد برف و تی یرسک، یادته؟
 سر باغ، آلبالو هستک، کی دره؟ دزد پدر سگ، یادته؟
 آرچین مله، گل رشتی حوضک، یادته؟
 زرد مرغ کاکولی با هشتا جیجک، یادته؟
 آبجی زهرا، گووک و چززه بلولک، یادته؟
 هویجک با سلیمک، سنگه و لرچک یادته؟
 ول گل، داغ داغان، کنگر و والک، یادته؟
 کور و مرزه و تاتوله و ماسک، یادته؟
 آبجی زهرا، ورک و یوشان و ترشک، یادته؟
 گله زرد وی بالای بندک، یادته؟
 مرجو و آنجومک و داسه و تلخک، یادته؟
 گرچی و چربی و تشگرسان و چیلک، یادته؟
 آبجی زهرا، یادته عروسی ها چوبی میگین
 سر دیماق عروس، مادر شووها گل هامیرین
 هر کی دیدن میامو، عروس وامیستا، یادته؟

پیش قوم شوورش، توکشِ دمیستا یادته؟
 صد تا داماد با یک سرداری داماد میگردی
 به نظر، قامتشان شاخهء شمشاد میگردی
 سر دیماق عروس، خانهء قناد میگردی
 بیخ دیماق دیمش، وای که چه بیداد میگردی
 بین چن طایفه همبستگی ایجاد میگردی
 مرغ عشق، پر هامیگیت، از قفس آزاد میگردی
 یادِ وقتیکه اونه با اینه همزاد میگردی
 یکی شیرین وامیشو، اون یکی فرهاد میگردی
 خطبهء عقد و نکا، وقتیکه ایراد میگردی
 نوبت مهریه و دفتر اسناد میگردی
 صید، بی دغدغه، همخانهء صیاد میگردی
 رنگ ماتم میسونی، دورهء میلاد میگردی
 آجی زهرا، یادته لپ سدیف باد میگردی
 دلایمان با صدای ساز و دهل شاد میگردی
 یادِ وقتیکه غم حسرت و حرمان دَنبُو
 کسی آواره نَبُو، بی سر و سامان دَنبُو
 آجی زهرا یادته گسنهء نالان دَنبُو
 شلوارِ پاره دَبُو، یالِ بی تُنبان دَنبُو
 دلِ بی درد دَبُو، دردِ بی درمان دَنبُو
 اگه نون خیلی بُو، سارقِ بی نان دَنبُو
 گبرِ بدِ مست دَبُو، مستِ مسلمان دَنبُو
 شیطانکِ گاهی دَبُو، این همه شیطان دَنبُو
 مالیاتِ او و آسفالتِ خیابان دَنبُو
 بنز و مزدا و دُج و پاترول و نیشان دَنبُو
 آجی زهرا، یادته این همه میدان دَنبُو
 وانت و کرایه و شخصی و پیکان دَنبُو
 یادِ وقتیکه نونِ باگت و تافتان دَنبُو

این همه اداره و سالون و دالان دَنبُو
 هری و تریاکی و بَنگی و لاجان دَنبُو
 این همه بانک و دواخانه و دوکان دَنبُو
 آبجی زهرا، یادته اون قدیما وان دَنبُو
 مارگارت تاچر و گورباچف و ریگان دَنبُو
 پول تجریش و قرار چم شمران دَنبُو
 شرکت و سکرتر و حوری قلمان دَنبُو
 افسر و سرکار و فرماندهء گورهان دَنبُو
 امنیه چن تا دَبُو، این همه آجدان دَنبُو
 آبجی زهرا، یادته دلها پر از مهر و وفا بو
 یادته اون قدیما رنگا چه بی رنگ و ریا بو
 یادته مهر و محبت، همه دردا ر دوا بو
 حرف رندان دغل باز، مٹ باد هوا بو
 آبجی زهرا، یادته دنیا همش صلح و صفا بو
 یاد وقتیکه وفا در دل هر شاه و گدا بو
 آبجی زهرا، یادته جای من و تو همه ما بو
 یاد وقتیکه صف اجنبی از دوست سوا بو
 یاد وقتیکه دلامان مٹ یک شمش طلا بو
 یاد وقتیکه امید همه درگاه خدا بو
 هر کی با داشتن زندگی ساده رضا بو
 دل دارا نگران یالای پی لا قبا بو
 زنی یت غیر بزک توزک و اطفار و آدا بو
 رنگ روغن دَنبُو، رنگا همش رنگ خدا بو
 یاد آزنگل و اولپ، یاد آرتوت
 یاد اُوروت، یاد اُورون
 یاد اسبک چوقی و انگام و او
 آندنه و آندین و آندا و آرک
 اُرسی و آرداله و آرخالق و

اویارک و آنقوت، یاد آپسون
 یاد بالابن و بلدرچین و بالاقوتی و بستو و بیلک
 یاد بید مللّقی و بودبودک و بلغور و بزمجه و بزک توزک و بزمو و بستک
 یاد بیقوش و بقیه، بدبده و بال بلدچی، بلدیه، بل گوش
 بمبرون و بیجک و بندک، یاد باریجه و بق، یاد بدرقه، یاد بختک
 یاد پالفه، پترون، پاتنین و پنتی و پوک و پسنگ
 پیش پیشک و پوزار و پلته و پسله، پالن گنه، پیشدر و پاتودار و پاپیچک و پولک
 یاد ترقومه و ترکو و تلیسه
 یاد تشگرسان و تیله، یاد تاتو
 تک و تونک و تاتوله و تیماج و
 تلیت و توکا و تمارزو و تون و تلاس
 تیال و تورتول، ترتیزک و تندور و تخلک
 ثقلی، تیاره و تلاشه و تودریک و تیلان و تونک
 یاد تنگرس و تیال و تمنه
 یاد جازن، جوزول، جاجیم و جیر و جختی و جوجو و جمیلک و جامک
 یاد جنجال و جوجوق، جینگیل و جرمسکه و جوق و جزلک
 یاد جمیل و چولو، چاتو و چل، چالخا و چیلک
 یاد چوقا و چنه، چینه و چزه، چقر و چال و چمک
 یاد چربی و چکن، چال پت و چمچه
 چوق و چفت و چوچقک، چوقلی، چقاله و
 چرخ ریسک، چنگل و چندولک و چمچه لیسک
 چیک و حرمنه و حلقه رزه
 حلقوم و حقه و هستک پسنگ
 یاد خاک کوپا و خز، خزمال و خوس، خجیر و خامک
 یاد ختیکا و خو، خورناس و خب، خیک و خیارک
 خزلک، خرتوسنی و خزلک، خرطناق و خل پیت و خزخزک
 یاد درنا و درج، دنگل و دیم، دایسان و دودک
 یاد دیمالو و دج، دادو و دک، دستک و دُبک

یادِ دَسْغَالِه و داسه، یادِ داهولکک و دیوکک
یادِ رِیقِ ماستی و رُف، روناس و رُو، زور و زینارک
یادِ شَند و شُو و شیلان و شَل و شُرده و شیرک
یادِ فَقَا و فِرَق، قار و قِیاق، قایده و قَنَدک
یادِ قِیماق و قِریش و قَله و قافه و غولکک
یادِ کَنَدیل و کولی، کُری و کُز، کُنده و کینک
یادِ کَندا و کَل و کُندر و کارتینک و کالک
یادِ گُرناس و گُروس، گُرچه و گُم، گُوگل و گندک
یادِ گِزلیک و گُو و گیوه و گاستا و گلیمک
یادِ لَمپا و لُقَه، لیچه و لاپ، لانجین و لآخک
یادِ لیت و لُو و لِنج و لَپ و لوم و لُوآلکک
یادِ مَجری و مِدو، مات و مَتَل، مُدَبَق و ماسک
یادِ مَرجو و میان شوشه و میزانک و ماهک
یادِ نَردان و نَمَد، نالِش و نِی، نَنجین و نینک
یادِ ناخونک و نیمتا و نَمور و نووک و ناتولکک
یادِ واتوره و وق، وینی و وی، وِنج و وُروجک
یادِ ویر و وِرک و واره و وِرمالی و وَاکک
یادِ هَسْتام و هُرُش، هَسْتک و هَلَق هوشتک و هوشتک

آتشگاه

استاد ذبیح الله زرنندی

آسمان، محو تماشای اهورامزداست
در دلم، شعله آتشکده هایت برپاست
سیل جاری شد و فریاد هزاران برخواست
یادت، آینهء روحانی آناهیتاست
دامنت، تازه تر از غنچهء نیلوفرهاست
خنده کن خندهء باران بهاری زیباست

عشق میبارد و در جان درختان غوغاست
سالها میگذرد از تب آن داغ و هنوز
خطی از لوح اوستای نگاهت خواندم
نامت، آرامش لبخند زلال زرتشت
خانه در سایهء زیتون و کبوتر داری
آسمانی تر از پیوند تو پیوندی نیست

باچی جان
استاد ذبیح الله زرنندی

جان باچی جان	باچی باچی جان
بالا خانیک	کوجیک دری؟
چرخ ریسک	چی میریسی؟
بیو پایین بیهل که باجیت بریسه	بیو پایین بیهل که باجیت بریسه
شو و روز پشت هم اندازی مینه باچی باچی جان	عمریه چرخ و فلک وازی مینه باچی باچی جان
پاری وقتا لج و لجبازی مینه باچی باچی جان	وازی هاش خیلی ها راضی مینه باچی باچی جان
جان باچی جان	باچی باچی جان
بالا خانیک	کوجیک دری؟
چرخ ریسک	چی میریسی؟
بیو پایین بیهل که باجیت بریسه	بیو پایین بیهل که باجیت بریسه
محشر، قیامت، دعوا و جنگ ه باچی جان	سر بازار نگا، شهر فرنگ ه باچی جان
سنگ گولماله به پای خر لنگ باچی جان	پول پارو مینه هر کی که زرننگ باچی جان
جان باچی جان	باچی باچی جان
بالا خانیک	کوجیک دری؟
چرخ ریسک	چی میریسی؟
بیو پایین بیهل که باجیت بریسه	بیو پایین بیهل که باجیت بریسه
من میگم عاشق و معشوقه یالان شیدا یالان	باچی جان ترکا میگن دونیا یالان دونیا یالان
دور یالان، نزدیک یالان، اینجا یالان، اونجا یالان	یار یالان، عشق یالان، زشت یالان، زیبا یالان
جان باچی جان	باچی باچی جان
بالا خانیک	کوجیک دری؟
چرخ ریسک	چی میریسی؟
بیو پایین بیهل که باجیت بریسه	بیو پایین بیهل که باجیت بریسه
پیش باباش همیشک بَم باشه؟ باچی باچی جان	کی میگوت آدم باید آدم باشه؟ باچی باچی جان
بامحبت، بری از ستم باشه؟ باچی باچی جان	صاف باشه، ساده و دست کم باشه؟ باچی باچی جان
جان باچی جان	باچی باچی جان

بالا خانیک
 چرخِ ریسک
 بیو پایین بیهل که باجیت بریسه
 چرخِ گردون همه ر اینور و اونور میکشه
 عاقبت کاسهء زهرِ اجلِ سر میکشه

کوجیک دری؟
 چی میریسی؟
 بیو پایین بیهل که باجیت بریسه
 باجی جان، عمر مثل چلچله ها پر میکشه
 آدمی زاده ر از پوش پایین تر میکشه

پورکان استاد ذبیح الله زندی

شو مهتاب و بهار گلش و نم نم باران
 ورقِ خاطرهء دفتر افسانهء پورکان
 مٹ اینکه اون شمع، این پروانهء پورکان
 بزک بید و نسیم سحر و شانهء پورکان
 چشم رندان بسوی چشمکِ رندانهء پورکان
 مرغ شو میزنه آهنگِ غریبانهء پورکان
 خلدمین واله و شیدای و دیوانهء پورکان

چه صفا داره بنیشتن، لوروخانهء پورکان
 بادِ کو، رقصِ گما، دلبری لالهء سرخش
 لآخهء کل، بشیبه تنگ در آغوش چنارش
 قصهء عاشق و معشوق و ناز و نیازش
 دل صاحب نظران در پی ایوانِ بلندش
 بلبلس وقتی به یاد دایی نعمت میخوانه
 مهر لبریز ز صهبا و ز پیمانہء پورکان

جزلک

استاد ذبیح الله زرنندی

دیمِ مثلِ دیمِ اُخْلُکِ مینه، همینه
 پاتِ میهلی، گلِ شتِلْکِ مینه، همینه
 گلِ جیرِ نَشیِ یه، گرمِ گَلْکِ مینه، همینه
 هر قدِّ درازِ خِپْکِ مینه، همینه
 میشتقالِ گلِ، پارِ دودکِ مینه، همینه
 قدِّ و ورتِ عینِ هتْکِ مینه، همینه
 پاهامِ اگه چوق و فلکِ مینه، همینه

اون سوز، که گوشِ " جَزَلْکِ " مینه، همینه
 هر چالهء او، یخِ میزنه هر جا دباشه
 این آزا بماند، لقمهء آبگوشتِ سرِ شام
 با زور، تَنْتِ میشه کتِ پشمی و پالتو
 بی وَرِ مینه آرسمه و کسِ مینه دو گوشِ
 هوشتْکِ میزنه بادِ کوه از جانبِ کندر
 لالِ کرده زبانِ منِ دادوو که فضولِ

چاران

استاد ذبیح الله زرنندی

بنفشه فکر وصل نرگس، سر در گریبانِ
 تماشا کن بین اینجا که گلبارانِ چارانِ
 گون بر گیسوی پر چین لرچک مات و حیرانِ
 تماشا کن بین اینجا که گلبارانِ چارانِ
 کمان ابرو و عاشق پیشه و برگشته مژگانِ
 تماشا کن بین اینجا که گلبارانِ چارانِ
 از آن خوش تر صدای بره و آواز چوپانِ
 تماشا کن بین اینجا که گلبارانِ چارانِ
 سبوی اسپرک جام می و مینای رندانِ
 تماشا کن بین اینجا که گلبارانِ چارانِ
 کما و زنبق و بابونه و مینا فراوانِ
 تماشا کن بین اینجا که گلبارانِ چارانِ

نسیم امروز بوی یار داره، عنبر افشانِ
 به عشق غنچه بلبل، مست و شیدا و غزلخوانِ
 شقایق لاله در آغوش داره شاد و خندانِ
 عروس شانه سر نازک دل و گسترده دامنِ
 الرگ خوش قد و بالا در این گنجینه مهمانِ
 بگوش ارغوان راز مگوی عشق میخوانِ
 صدای سهره از اوولک چه دلچسب و خوش الحانِ
 سحر مفتون ناز و عشوهء کبک خرامانِ
 سرشک قلقلک الماس و مروارید قلطانِ
 نگارستان سَرکَت در مثل قالی کرمانِ
 صبا با خلدمین میگفت: چاران لاله زارانِ
 دیار یار دیرین، زادهء سام نریمانِ

چرا؟!؟

استاد ذبیح الله زرنندی

برف می باره و جا بر سر آرچین میکنه
باغ و صحرا رو مثال گلِ نسرین میکنه
چرا همچین میکنه؟!؟

این یکی، بارِ غمش بر دل و وامانده ز راه
اون یکی، بارش بسته، خَرش هین میکنه
چرا همچین میکنه؟!؟

آن کمر بسته به تاراجِ حقوق مردم
بار برداره، فقط بارش سنگین میکنه
چرا همچین میکنه؟!؟

هموطن، وعدهء بیجانده و لاف نزن
وعده های الکی، مردم بدبین میکنه
چرا همچین میکنه؟!؟

راز این رمز چیه؟ عمری این شهر کرج
با خودی قهر و از غربتی تمکین میکنه!
چرا همچین میکنه؟!؟

دروان

استاد ذبیح الله زرنندی

شهابم، کوکبم، پروینم و مریخ و کیوانم
صحابم، کهکشانم، زهره ام، خورشید تابانم
بلا گردان جمشید جم و سام نریمانم
بدارم پاس استحکام مهر عهد و پیمانم
کتاب عاشقی را عاشقانه باز میخوانم
از این حشمت، دیار رادمردان را سلیمانم
بهارانم، بهارانم، بهارانم، بهارانم
بسی عارف، غلام "نیرن" رند سخندانم
بسا نخجیر، رام چشمهء دیو خروشانم
به صدر تخت کل نو، همردیف تاجدارانم
به دامان وطن، گلبرگ یاسم، خاک دروانم

فروزان اختری در آسمان صاف ایرانم
به دریای محبت، در و مروارید و مرجانم
به روی دیدهء منت نهادم نسل ساسان را
رهین منت گودرزیانم تا که جان دارم
اگر سرحد من عشق است، این از عشق سرحدی ست
جوانمردی عجین گردیده با خون حشمداران
به یمن لاله زاران کاهار و شش منار و ناز
بسا نقاش، شیدای رخ یورد گلردینم
بسی کبک دری، مست می ابریق کومازم
جبال زور من، تاج از شقایق ها بسر دارد
جبین بندگی سایم به خاک کشورم ایران

دنگل

استاد ذبیح الله زرنندی

نَقْلِ نِگایِ او و دَلِ مِنْ مُفَصَّلِ
 گِیْسِش، کَمِنْدِ سَاحِرِ جادو و جَنبِلِ
 مِثْلِ پُولِکِ گُروسِ مِیْزَنه، سُرْخِ پَلِ پَلِ
 نارنجکاش به ماشه، مُژکِ هَاشِ مَسلسَلِ
 وَا لِ حَرِیرِ اَطلسِ پاتیسِ مَحْمَلِ
 پَهاشِ مِیْگُو که مَنظَرِ یَکِ دَسَنگَلِ
 حَالِیمِ مِیْنه که مَسْتِ مِنْ لَاتِ اَزْ گَلِ
 رَوغِنِ چِراغِ سِیولِ تاتولَهءِ تَلِ
 اَنگَارِ، فِکْرِ سُنْبَلِ بَشکَسْتِ مَنقَلِ
 اَفسانه و حِکایتِ نِزارِ و آلِ
 عَامِ خَلدَمِینِ، هَمِیشَهءِ اوقَاتِ، دَنگَلِ

چشمایِ مَسْتِ یارِ مِنْ، اَمشُو نِیمِیزِ گَلِ
 اَبروی او کَمَانِ، تَوکِشِ غَنجَهءِ گَلِ
 لُپْشِ اَنارِ ساوه چیه؟ سِیْبِ شَهرِ یارِ
 تِیرِ نِگاشِ، گَلولَهءِ شِصتِ تِیرِ، اِمِ یَکِ
 وختیکه راه مِیشُو، هَمه جاشِ مَوجِ مِیْزَنه
 بَالِشِ مِیخا، دَجَسِبَه مِنْ مَنجَرِقِ کَنه
 قَرَبانِ وَقتیکه وَا سَآئِمِ بَالِ وُلُو مِیْنه
 اَزْ اَنِ زَمَانِ که قَالِ مِیْنه باهامِ خَبرِ نَگِیرِ
 هَمچِینِ نِگامِ مِیْنه سَرِ خورِ، دَلِ مِیترِ کَانِمِ
 آسْتِی کُنَانِشِ چِی بَگَمِ؟ رازِ سَرِ به مَهرِ
 او بَینِ دَخْتِرا، هَمه جَا از هَمه سَرِ

دینگیلی دیشو

استاد ذبیح الله زرنندی

اگر که گردی چه بهتر، اگر نگردي، نگرده
 چه ما بخوایم و نخوایم، های میشو و های و میگرده
 نشو میان سیاست، که او سرت دمیگرده
 تو از جدال زمانه، اگر و گردی، و گرده
 که یک دقیقه عمرت، اگر بشو، و نگرده
 واسان اونکه به دور سر کسی دنگرده

فَلْکِ اگر به مراد دلت نگردي، میگرده
 زمین به دور زمان، مثل فریره دمیچرخه
 نزن تو کوس آن من رجل که خار میگردی
 به روزگار اگر هر چقدر بتازی، میتازه
 بخور تو کنگر و الک، بگو زرشک به دنیا
 یه چی بخور که دچرخه سرت به دور تبت

سرودار
استاد ذبیح الله زرنندی

ای سروِ دار، سروِ قَدت استوار باد
امید، در کشاکشِ گردون کج مدار
بخت بلند باد و دلت شاد و نام تو
خجیر نگاه کن اینجه سروِ دارِ
دامنِ پرچین و بلندش پُر از
خشک ه درش، مونس بیجِ کوشِ
سعادتِ مردمش آرزوشِ
بالین نُوش، عاشقِ پاتودارِ
بهار لباساش ارغوانی رنگِ
پاییز نه یک نه صد، هزار رنگِ

شان و شکوه و شوکت تو پایدار باد
کامِ مراد مردم تو بر مدار باد
تاجِ سرِ مرصعی به سر روزگار باد
زمستان و پاییزشم بهارِ
شقایق و لاله و کو کنارِ
زرشک نو، آینه روبروشِ
ورمالساش، عروس سبزه پوشِ
خجیر نگاه کن اینجه سروِ دارِ
گل بوته هایِ گوونش قشنگِ
قشنگ ترین قشنگیش ایسپی سنگِ

فقیر
استاد ذبیح الله زرنندی

سالِ نُو، فقیر هراسان بنیشتی یه
خورد و مچاله و له و داغان و سر بزیر
از بس که خاکِ غم به دیمش داره پنداری
درمانده و غریب و وامانده و نذار
غم در سراسر بدنش موج میزنه
اشک از دو چشم بی رمقش فستلک مینه
نامرد روزگار، چه تنها بیهشتایش
هر کس نگاش مینه، میگو این تک درختِ خُشک

فکر لباسِ یالش حیران بنیشتی یه
کشتی شکسته که به طوفان بنیشتی یه
کولی میان بر بیابان بنیشتی یه
مثل بنفشه، سر به گریبان بنیشتی یه
در پای منبرِ دل نالان بنیشتی یه
بلکن میان شُر شُر باران بنیشتی یه
انگار پشت میلهء زندان بنیشتی یه
در خانهء هزار زمستان بنیشتی یه

کاندیدا استاد ذبیح الله زرندي

تمام پَسِ کوچه ها رِ ، آینه بَدانش مینم
 یه خورده اینور تَرِشِ ، سی چَل تا میدانش مینم
 سفره واسش دمیچینم ، افطاری مهمانش مینم
 گوشت و برنج و لپه مفت ، پیاز قاپانش مینم
 تمام زیر زمین ها رِ ، ستاره بارانش مینم
 قزقانش منگلی از ، مرغ و فسنجانش مینم
 غریبه رِ خویشش مینم ، کیشمیش ارزانش مینم
 سرتاباد سوئیس مینم ، کلاک آلمانش مینم
 آتشگا رِ اسپانیا، دروان یونانش مینم
 شهریور بهار مینم، مهر زمستانش مینم
 اورانوس زُهل مینم ، زهره رِ کیوانش مینم
 بیل میزنم کیلینتون ، لادس ریگانش مینم
 هر کی بیا سر تا پاشِ ، لوء لوء و مرجانش مینم
 قشنگ و خوشگلش مینم ، حوری و قلمانش مینم

اگه من وکیل گنین ، شهر چراغانش مینم
 بالای شهر کرج ، متروی برقی میکشم
 هر کی به من رأی هادیه، پیتزا واسانش میخرم
 کاری کنم جوجه کباب، از سرتان زیاد بیا
 کله پشت بُم ها رِ ، زرد آلو نوری میکارم
 هر کی منو وکیل کنه ، خانه واسانش میخرم
 بیلقان کیشش مینم ، بزغاله رِ میشش مینم
 حصار نروژش مینم ، سرجوق عین اینگیلیس
 گندر اطریشش مینم ، وینه رِ بلژیکش مینم
 درز اوزون لایش ، بانخ بزمو میدوزم
 به ماه میگم روزا درآ ، خورشید شو طلوع مینم
 با شلغم و طرب سیاه ، بمب اتم درست مینم
 آهای اهالی ه کرج ، ستاد من حراجی
 موکلم که زشت باشه ، مثال خلدمین خُل

کشکرک استاد ذبیح الله زرندي

هر دل نگا کنی ز دَسِش خونِ کشکرک
 این کندِ فیل، غولِ بیابانِ کشکرک
 دستمالِ کهنهء دَسِ قارونِ کشکرک
 پستِ لعینِ لچرِ ملعونِ کشکرک

دنیا عجب سلیطهء ملعونِ کشکرک!
 طوفانِ نوحِ بدا سر من این لعینِ پست
 این نو عروسِ تازه به دوران رسیده نی
 هر چی بگم، سزاشِ آدا نیمتانم گنم

کلاکی

استاد ذبیح الله زرنندی

ای رند پای دشته، سلامم نثار تو
 خاک تو قبله گاه تمام کلاکیا
 دارم امید، اینکه غرانی سرت نیا
 لیلاج و کهنه کاری و عیار و پیر دیر
 چاووش خوشدلی بو و درمان درد و غم
 همچین نگام مینی، من انگار نیمیشناسی
 یک برگ گل ز باغ فقیرت بهار من
 از قول من بگو تو به هر چی کلاکی

قربان زرد بند و قل اسفندیار تو
 شایستهء تیمم گرد و غبار تو
 غران به جان دشمن بی اعتبار تو
 نقش قباله، کهنهء نقش و نگار تو
 ساز سدیدف، معجزهء آشکار تو
 قوم تو، خلدمینم و خدمتگذار تو
 نامش مدام، مایهء صد افتخار تو
 باشند سرخ دیم، مثال انار تو

کمردرد

استاد ذبیح الله زرنندی

حال و احوال ندارم، کمرم شیت برار
 نون و گوشت، قند و چایی، میوه گجه گیر بیورم؟
 همهء ثروت و دارایی من بعد یه عمر
 روز گارم بلا نسبت، سگ روز امسال
 مملکت هرت و شلوغ و همه جا هر دمبیل
 کین ها سر، سر ها کین، فرقمیش بزیر

همه جام خورد و سر آرتوت و تنم لیت برار
 خرج، سنگین و اوضاع جییم خیط برار
 بستوی ماست کوپ نفت دو تا پیت برار
 خیسی هیمه و نمداری کبریت برار
 رزق مردم، دس مشتگی کش و غزیت برار
 به جای اطلس و پاتیس، همه جا چیت برار

کُندُر

استاد ذبیح الله زرنندی

گلستانی به دامان تو ای البرز، جا دارد
 نسیم کوهسارش از محبت قصه میگوید
 زمستان از حریر نرم، بر تن جامه میپوشد
 صدای دلنشین آب، در آغوش یک بستر
 به دامان سخاوتمند رنگارنگ و خوش نقشش
 تماشایی است یورد و درنس و واریش و سقایش
 ورا گوهر شناسان کهنه در گویند و ما "کُندُر"

نشستن لحظه‌ای در دامن مهرش صفا دارد
 نوای بلبل شوریده اش شور و نوا دارد
 بهار از ارغوان سرخ اندامش، قبا دارد
 هزاران راز و رمز و گفته و ناگفته ها دارد
 آگرگ و ارغوان و لاله و گرز و کُما دارد
 اگر صد آفرین گویم به او، الحق که جا دارد
 در اینجا مردمانی نکته سنج و خودکفا دارد

گی

استاد ذبیح الله زرنندی

خوشا اردیبهشت گی خصوصا سرورستانش
 خوشا بوی گل سیب و نوای بلبل مستش
 عروس آسمان در حسرت کوه عروس گی
 بغل اندر بغل در سوزه پوشش لاله میروید
 گل ه پول و سر ه چا، مظهر زیبایی خلقت
 عروسی های گی لطف و صفای دیگری دارد
 بهارش خرمن گل، فصل گرما معدن میوه
 به تابستان شود رنگین کمان صد هزاران رنگ
 صبا اسلامیان را با خبر کن، خلدمین رند

خوشا دامان زاما کوه و گل افروز جوشانش
 طنین نی صدای بره و آواز چوپانش
 خراج ری برابر با نمای لاله زارانش
 دل هر اهل دل شیدای زلف عنبر افشانش
 خوشا آن شب که مهتاب رخس گیرد گریبانش
 تماشاییست دامادش، عروسش، ساقدوشانش
 هزاران دیده مشتاق خزان برگ ریزانش
 حریر نرم میپوشد به تن وقت زمستانش
 بهاران شاخه های گل کند تقدیم یارانش

واریان استاد ذبیح الله زرنندی

دل به دریا زده‌ای، دامن البرز نشستی
مستی از بادهء پاییزی و پیمانہ به دستی
هوشتک خوش خبرش، وعدهء دیدار میوره
باد، با هلہله بوی تن دلداری میوره
موج دریات، می از خانهء خمّار میوره
خلدمین، پیش کشی دفتر اشعار میوره
هوس گردش کومار تو داره واریان
منت مردم هوشیار تو داره واریان

واریان، شکر، هنوزم که هنوز است، تو هستی
کام بگرفته ای از نرگس مخمور بهاره
قایقت، پنداری امشو خبر از یار میوره
ابر، دمیاشه به دامان زمین عطر و گلاب
فصل گل، دامنه هات طرهء طرار میوره
چشم عاشق و اسانت نرگس بیمار میوره
نیمیلای دل سر دیدار تو داره واریان
سیر جاسیل و میان سینه و نو چشمهء تو

هلق هوشتک استاد ذبیح الله زرنندی

یار اگه با تو جفا مینه، بزنی هلق هوشتک
رقص، هر درد دوا مینه، بزنی هلق هوشتک
زاهد آر شکر خدا مینه، بزنی هلق هوشتک
رند اگه فتنه به پا مینه، بزنی هلق هوشتک
شرق اگر فیل هوا مینه، بزنی هلق هوشتک
خر هر کی که صدا مینه، بزنی هلق هوشتک

تا که تنبور صدا مینه، بزنی هلق هوشتک
کی میگو؟ ساز بد قر بد آواز بد؟
گر عرق میخوره خمّار، چه مربوطه به تو؟
پوزار پات اگه رج نی، به درک، رج نی که نی
موشک غرب اگر زهره و کیوان بگیت
هر صدای خفه مین، نکنه زق بزنی

ودکاکلا

استاد ذبیح الله زرنندی

خرج، یکِ طفا، مُداخلِ ما یکِ طفا می‌شو
 این پایِ نیمیلایِ چُلاق، همچونا می‌شو
 یکِ راست تا پَسینهءِ پیِ لا قُبا می‌شو
 فکرِ علیلِ من پیِ پسی کُلا می‌شو
 این بیصاحبِ دلِ لپِ عزتِ نسا می‌شو
 صیاد، یورد و چال و وُش و ورکوا می‌شو
 زاهد، زیارتِ نجف و کربلا می‌شو
 قیدی نداره چلچله، هر جا میخو می‌شو
 حتماً میانِ شهر بنامِ گدا می‌شو
 این خلدمین، نخورده چرا کله پا می‌شو؟!
 اینجه هوا پَسه، پَسله اونجهها می‌شو
 جینا، به سینما پیِ عور و آدا می‌شو
 بیمار ضَجّه مینه و پیشِ خدا می‌شو
 پولدار، نشورده پاک و راهِ خطا می‌شو
 دودِ سیاهِ آهِ گدا، چشمِ شاه می‌شو
 یاردان قلی، سه روزِ حمامِ سونا می‌شو
 معناس اینه یه: او جو سربالا می‌شو

چن وقتِ قیمتِ همه چی سربالا می‌شو
 هر وقت، صلاحِ کارِ که من همچینا بشم
 سرما همین که حمله مینه، عینِ کارتینک
 دنیا کُلا کُلائی و ودکا کُلا کُلاش
 رندان می‌شن فرنگ، تماشایِ صوفیا
 تاجر، دمِ سِرا تله هاشِ دمیکاره
 خمار، فکرِ لوله و قرقان و مویز
 سیمِ قفس به پایِ قناری دَجسبی یه
 هر کدخدا که ویرِ جلائی وطن و گیت
 اون غربتی، بخوردیه، سنگینِ بنیشتی یه
 ازش خبر گیتیم، کُجه یارو بشو؟ بگوت:
 کیجا میانِ مزرعه شالی درو مینه
 دکتر میگو: خدا کنه تَن تَن و با بیا
 قانون، فقط واسان یتیم و یسیرک
 هر کس که ظلم مینه، تلافیش در میا
 وقتِ ظهورِ حضرت و آخرِ زمان
 اظهارِ فضلِ مینه اگه این خلدمین خُل

یه سر دو گوش
استاد ذبیح الله زرنندی

چَن سالِ پیشِ میترسی یم، از غولک و یه سر دو گوش
شُوها بیخِ لاهاف میشم، تا خرخره مثالِ موش
ننم میگوت بَبم نترس، کَلتِ انقَد دَنپوش
پسر باید شجاع باشه، مثلِ پلنگ و قارقوش
کَلنِ کموش، بابام بگوت، هر کی بدی یی، بزن بکوش

میان کوه و باغ و دشت، ساز و نوا بیامی یه
باران که شُرشُرک مینه، روخانه میزنه خروش
کلن کموش، بابام بگوت، هر کی بدی یی، بزن بکوش

موقعِ یه سنجِه بشکویه، ننه به دخترش میگو
بیخِ درختِ پُسنک، وقتِ گلش بَبم نشو
دبستایه به تارِ مو، قاطمهء ارز و آبرو
لوده گی رِ بیهل کنار، بازارِ شامتِ دپوش
کلن کموش، بابام بگوت، هر کی بدی یی، بزن بکوش

چه روزگاری گردی یه! دیوکِ گندمش میگن
غوره و سرکه شیریه یه، قُبیده بادومش میگن
غوره و سرکه شیریه یه، قُبیده بادومش میگن
گُمبوزه و رامین، خیارِ طارُمش میگن
از لَجشان منم همش، دَچسی یم به کَله جوش
کلن کموش، بابام بگوت، هر کی بدی یی، بزن بکوش (۱)

شهرِ کرج همش چیه؟ این همه کد خدا داره!
 سفرهء سنّار جیگرک، چقد کیا بیا داره!
 این کشتی آزا بماند، هزار تا ناخدا داره
 اوستا چُسک فراوان، بپا نگی اوستا بدوش
 کلن کموش، بابام بگوت، هر کی بدی بی، بزنی بکوش
 (۱) پ.ن: در هنگام شکوفه سنجد، گرده ای در اطراف درخت سنجد افشاند می شود که هورمونهای جنسی
 دختران را تحریک می کند.

همولایتی

استاد ذبیح الله زرنندی

شکرِ خدا، که بارِ دگر در کنارِ هم
 سرشارِ از محبتِ هم، افتخارِ هم
 مالِ همیم و مالکِ هم، اعتبارِ هم
 ما غمگسارِ یکدِ گریم و قرارِ هم
 ما پاسدارِ یکدِ گریم و جوارِ هم
 هم راز و هم زبانِ هم و هم قطارِ هم
 گفتیم به کد خدا، که من و تو چکاره ایم؟

جمعیم، بیقرارِ هم و دوست دارِ هم
 همچون ستاره، گردِ هم و در مدارِ هم
 روحِ همیم و جانِ هم و جانِ نثارِ هم
 یارِ همیم و خادم و خدمتگزارِ هم
 دلدارِ هم، وقارِ هم و یادگارِ هم
 استادِ هم، ادیبِ هم، آموزگارِ هم
 گفتا که چشم بر در و چشم انتظارِ هم...

خوارس

استاد محمد گودرزی

همه خرسند و خوشحالند و اینجا وادی دین است
 خوارس است و به هر دردی هوایش محض تسکین است
 که این آبادی ما بهتر از صد چین و ماچین است
 بین این معجزه از معجزات یزدان پاک است
 چو گودرزی برای مطلب احسنّت، مسکین است
 الا دکتر بین قلیمان چشمه، نمادین است
 چو اقوام کشاورزند و دایم کارشان این است
 دعا کردی نخشکد چشمه ها و کارم آمین است

جمع مؤمنین جمع است و اینجا شارع دین است
 خدا بینند و ایزدبین و با تقوا و آئینند
 خداوندا بلا را دور دار از موطن ایزد
 ندارد آب و صدها سال، سبز و شاد آباد است
 تو بهمین تایپ کردی مطلبی، احسنّت، عالی
 من آنجا عشق را دیدم، خدا بود و محبت ها
 کشاورزی در این ده، رونق دیرینه‌ای دارد
 نوشتی تخت ایسن، تنگ زرگرا و بندی بیخ

زخم دل

استاد محمد گودرزی

هوارج نی، دگان سرده، سُماور داغ؟ دایی جان
 چُراغِ خانه خُموشه، دلم غمگینه! دایی جان
 نگا میگردد، شاید یه خودی باشه! دیاریش نی
 نمونه برّه تو گلّه، تُمامش گرگ! دایی جان
 کجا بشین رفیقان، قحطی یارون! دایی جان
 خبر داری؟ کرجی تو کرج هو کرده! دایی جان
 سر میراثمان بین غریبه کلی دعوا کرده! دایی جان
 پریشو دیدمش، موهاش سفید شد، پیره! دایی جان
 تو گل کن، بیو میدان، دم لُج نی یه! دایی جان

عمو بهمن، کُجه دَبوی؟ دُماغِ چاق؟ دایی جان
 زمستون، دلم خوش نی، سرم سنگین! دایی جان
 غریبه حاکم اینجه، خودی! عین خیالش نی
 کرج شهر غریبونه، دیار هَجَر! دایی جان
 او روخانه خشک، قحطی بارون! دایی جان
 عمو بهمن، بمان، تازه سر شو کرده! دایی جان
 عمو بهمن، بنیش، زخم سرش وا کرده! دایی جان
 کی بود؟ میگوت: پایستین، تا جوانین، دیره! دایی جان
 عمو بهمن، یه کاری کن، هوارج نی یه! دایی جان

گلسرخی

استاد محمد گودرزی

بزن نی که دل تنگِ آوازتم
 بزن نی که دل شوره آخر بشه
 بزن نی حسن سازتو خسته کن
 بزن تا دلم خوب راضی بشه

حسن جون، حسن جون، حسن

ببار از صدای نیّت اشک ها
 بیاد تو، جاده چالوسِ تم
 حسن این ترانه سزای تو بود
 حسن پاشو، بیدار شو گوش کن
 که شعرم شده قسمت خنده هات
 گلسرخی و سرخ و بی کینه ای
 الا یال البرز، از واریان
 هنرمندی و خوب نی میزنی

به یاد تو و خنده و سازتم
 غم و غصه از تو دلم در بشه
 در غربت و غصه رو بسته کن
 بزن رسم مهمون نوازی بشه

که پُر شه سراسر همه مشک ها
 همیشه کنار تو پابوسِ تم
 یه تقدیمی از دل، برای تو بود
 غم و غصه رو تو فراموش کن
 نگا دور و بر، خیل شرمنده هات
 برا من رفیقی و تو سینه ای
 ز نسل یلان، زادهء آریان
 به خرداد دل رنگ دی میزنی

ننه جان

استاد محمد گودرزی

برفِ اون زمستونا، تش کله بندان یادته؟
 ننه جان میگوت بیامن منی یالان یادته؟
 عاشورا جمع میگردن همه تو دروان یادته؟
 عمو شربتم چی گردی؟ علیجان دایی چی شد؟
 ننه جان قرمه هامیدا دسمان یواشکی
 شو تبستان میشیم او یاری ، میدان یادته؟
 وانت مهدی گودرزی ، مینی بوس دایی جان
 دختران کوزه میهشتن سرشان دنبال او
 ننه جان صبح پامیستا دمیست نان یادته؟
 نان دستی ننه هامیدا من و میگوت بخور
 یاد مشدی آمنه، عمه نازی، فاطمه خانم
 عمو اسماعیل، دلم هوایی همون روزاس
 یاد تعزیه آقا، صدای مش اسماعیل
 هوای پاییزی و ولوزه تو جیرایی باغ
 جادهء خاکی دروان، پیچ تنگ کت سر
 سگ آلوچه از اون مله میوردن یادته؟
 پیاده جادهء بالائی و من و دمپائی پا
 چقدر دیر برسَم؟ تندور نجان خوموشه!
 همه چی خیالی بو، هوایی بو، زودی گذشت

پیاده میشی به دروان ز آدران یادته؟
 یه ماچک میکورد، میگوت دیمت قربان یادته؟
 اسماعیل جان ، قیمه و ته دیگ و قزقان یادته؟
 گت آقام همش دسش دبه چوپوق دان یادته؟
 هی میگوت بيم فدات، قدته قربان یادته؟
 صبح تشک پهن بو تو افتو، دم ایوان یادته؟
 غروب جمعه سرش دعوا سر جان یادته؟
 من و میثم ، تو و ابراهیم و ساسان یادته؟
 نهارا والک پلو، شو پنیر و نان یادته؟
 بوی نان تازه ، صبح ز تندورستان یادته؟
 غروبا پاتوقشان خانهء سلطان یادته؟
 تن او، گرد اوی حسن، ظل تبستان یادته؟
 چه تقاصی ز لب قاری قران ، یادته؟
 شو های بلند و شو چرزه و مهمان ، یادته؟
 خاک میخوردیم و سرگیجه و قسیان یادته؟
 قصه های ننه جان شیر علی مردان یادته؟
 غرور سواره کو رو و میگردان یادته؟
 تابوت نجانو من! چشمون گریان یادته؟
 ننه جان ، تنها بیهشت ما رو تو دروان یادته؟

اخوانیه خطاب به ذبیح اله زرنندی (خُلدمین)
استاد مرحوم محمود ابوالحسنی (فقیر)

تو دشتهء بلند و قُل اسفندیار من
که شعر مثلِ تو بگوَتَن هستِ کار من
هر وختِ گِردی به شعرِ حریفِ قمار من
یادِت اگه بیا به دلِ شوره زارِ من
یادی کنی اگر تو ز شوهای تار من
خوش می گذرِه مثالِ باهارِ روزگار من
روشن میشه دو چشم پر از انتظار من
روراست بیلِ بگم که تویی افتخار من

ای خلدمین رفیق عزیز، ای برارِ من
هر وخت بُزِ بکوفتِ واسَتِ خرمنِ ، بدان
لیلاج و پیرِ دیرِ خودتی میِ نازمِ بهت
مثلِ باهارِ دشته میشه دشتِ لاله زار
بِهترِ بیلِ بگم میشه روشنِ مثالِ روز
ناغافلِ، اگر تو رِ بینم من ای رفیق
مردانگی کنی اگه یک شو بیایِ کلاک
تنها نه قوم و خویش «فقیری» تو خُلدمین

خیال پرست

استاد مرحوم محمود ابوالحسنی (فقیر)

ز حیلِه بازی این خلقِ قیل و قالِ پرست
به چهره خال تو، خلقی شدند خالِ پرست
عجب نه، گر که زلیخا شود جمالِ پرست
زمانه هست به کامِ دلِ خیالِ پرست
بدا به عاشقِ ناپخته ی وصالِ پرست
مزن تو طعنه اگر، گشته ام ملالِ پرست
خوش آن کسی که چو گل، می شود زلالِ پرست
مرا چه کار باین، مردمان مالِ پرست

کنم کناره منِ اهلِ حالِ، حالِ پرست
شده چو دانه ی اسپند، خارِ چشمِ حسود
به کشوری که خریدارِ یوسفند همه
قدیم گفته بود وصفِ عیش، نصفِ العیش
ز وصل، سوز دلِ عاشقان شود خاموش
میان من و غمِ الفتی بود ز نخست
رهینِ مَنّتِ اشکم، برای صافی روح
بود چو روز و شبم، حالتِ غنی و «فقیر»

برای سنگ مزار

استاد مرحوم محمود ابوالحسنی (فقیر)

ای که ستادی به مزارم کنون
 هست بدان، زال فلک حیلہ باز
 من چو تو یک روز جوان بوده ام
 برق صفت، مهلت من شد تمام
 عمر تلف بیهده کردن خطاست
 وقت جوانی، به عبادت گرای
 موقع پیری، همه عابد شوند
 چون که جوان راه عبادت گرفت
 عمر تلف شد به هوا و هوس
 هرچه کنم یاد، جوانی خویش
 در دل خاکند بسی همچو من
 تا به در از، عالم فانی نشد
 عمر تو در دار جهان، یک دم است
 روز ازل بود بهشتم مکان
 از عمل خویش ندارم امید
 هست امیدم به شفاعت همه
 موی سیاهم به رهش، شد سفید
 با شدم امید، نجاتم دهد
 شافعم ار، شاه شهیدان شود
 گر که براند زدرم شاه دین
 را ندَم از خویش چو مولای من

دان که جهان هست فسان و فسون
 عمر تو طی می شود اندر مجاز
 بی خبر از مکر جهان بوده ام
 عاقبتم گشت بدینجا مقام
 عاقبت کار همه، مثل ماست
 تا شود از کار تو راضی، خدای
 چاره ندارند که زاهد شوند
 از دو جهان، گوی سعادت گرفت
 نیست کنون یاور من هیچ کس
 می شود از غصّه، روانم پریش
 بی خبر از باغ و بهار و چمن
 کس خبر از، راز نهانی نشد
 عمر ابد، حصّه ی این عالم است
 آدمم افکنند در این خاکدان
 بار گناهم بزند من مزید
 خاصه به گلگون کفن فاطمه (س)
 نوکرم و دارم از آن شه امید
 باغ جهان را، به براتم دهد
 کار حسابم، دگر آسان شود
 وای به حال من و روز پسین
 وای من و وای من و وای من

استقبال محمد علی بهمنی
استاد مرحوم محمود ابوالحسنی (فقیر)

گردیم به بال سخن از قید غم آزاد
سنجش نتوان کرد به ارقام و به اعداد
کای انجمن آرای کرج، خانه ات آباد
باشد به دهان و سخن «گلشن» استاد
کز روح بزرگش رسد هر لحظه ام امداد
کای طفل دبستان سخن دست مریزاد
هم تابع استادم و هم طالب ارشاد
«آن سیب که از شاخه به دامن من افتاد»

جمعیم و به شعر است دل غمزده مان شاد
شعری که به شعرا برسد پایه ی قدرش
جوشد ز بیان و قلم و فکر من این شعر
چون طفل دبستان همه ی هوش و حواسم
پیر غزلم، صائب شاداب ضمیر است
شعرم بود آن سان که بگویند اساتید
من چون به مفاهیم سخن سخت «فقیرم»
گشت آن غزل بهمنیم زینت دفتر

تلنگر

استاد امیر اسکندری (دلدار)

واسانِ همینه که دچار طوفان گردیه
 دلیلش همینه که کوشگه ایران گردیه
 یالِ یاسوج و طبس پنداری سلطان گردیه
 هر دگه دوجه میشی، آغسته افغان گردیه
 کاری رِ باهاش مینن طفلی گریزان گردیه
 برخی آندین شرورن، کافر مسلمان گردیه
 خاک و کوه و سبزه دی انگاری لاجان گردیه
 ساقی تریاک و بنگش همچو کرمان گردیه
 زود فراموشت مینه، دچار نسیان گردیه
 دیم "دلدار" کبود و دیدهء گریان گردیه

کرج، امر و طعمهء غریب و زندان گردیه
 جای بومی، غریبا رو مسند قدرت درن
 ترک و کرد و لر و رشتی همه آقایی مینن
 یالِ دروان بگوتش، کرج مزار شریف شده
 یالِ بومی اگر یه روز بخا کاندید کرده
 هر سوراخ سومبه میشی، پر از غریب و ناخودبست
 هر دهاتی که میشی، ریشه دروردن به خدا
 هر کسی قهر که مینه، بدوو میا سمت کرج
 اگر یه یک نفری ز بومی کاره ای کرده
 سخنِ شکوه فراوان دارم اما بی خیال

درد دل

استاد امیر اسکندری (دلدار)

یا که در چنگ و اسیر مردم ایران شود
 هر غریبی غیر بومی مالک جولان شود
 آن یکی از ره رسد همچو شه و سلطان شود
 یال بومی هاج و واج و دائما حیران شود
 چشم بر بست و گناهِش قسمت نسیان شود
 تا که صد لهجه بماند اشک چو باران شود
 نام ننگ بر ما بماند شهر ما زندان شود
 تا دوباره شهر من چون سبزه و ریحان شود
 بس دعا دارم چنین اوضاع را پایان شود

میشود آیا کرج بی صاحب و سامان شود
 در سکوتی غم زده یال کرج این شعر گفت
 میشود آیا درون خاک خود بی کس شوید
 میشود آیا غریبان صاحب پست و مقام
 میشود آیا ز بومی های پست و خود فروش
 میشود آیا زبان مادری آهسته گفت
 میشود آیا بزه کاران هر قوم دگر
 ای عمو بهمن بدان فردای البرز دست توست
 ای کرج یالان بخوان شعر کج دلدار را

کرج

استاد امیر اسکندری (دلدار)

آدرس و نشان هادم تا بدانی کجه دره
 هیبت و صولت او بر همه مردم آشناست
 وسیه، سر جوب زیبا ر مبینی تو ای خوار
 خوش سخن تر ز زرنندی یال بیلقان کجه یه
 خدا قسمت کنه بدی ین درخت خوار
 نام آبادی زیبا و قشنگش گندره
 خدایار خان مالکش بو به خدا رنج بکشی
 نوک کوه یه برج داره صد سال دیگه بمانه
 گمانم وینه باشه همچین جماعت نداره
 چون عرب گک نداره نوجان گردی ای خوارم
 چقده صفا داره پندیر و نان جو غسل
 واسن همینه که نام قدیم سنگان دبو
 توی گودی جا داره بعضی چالان صدا مینه
 اون کسی قلّه میشو از این دهات قدم بگیت
 چشمه سارانی داره همه ازش او میگیتن
 هر کی بشو بدیه هیچ جار دیگه نمیخواست
 دکهء پاسبانی اول آدران دره
 خانه و آبادی و بومی کرجی دره
 اونکه اونجه ساکنه هیچی ز الله نمیخا
 جای دیگه ای بشن، دهات بماندش زیر او
 سیمی که مورود داره، هیچ جای دنیا نداره
 به خدا هر جا بشی صفای جاده نداره
 شاعری دروان داره از تبار گودرزی اند
 هر چه زیبایی دنیا به خدا کلها دره
 گو جاده ری زمینی گو روخانه دره
 شهزاده ابراهیم و غار خنک چه جائیه

میخوام آمو و اسانت بگم کرج کجه دره
 در و دروازه البرز یه کلاک با صفاست
 پار به جاده بیهشتای یه حصار مینی برار
 تونل و رد که گردی ده زرنندی اونجه یه
 یه کهن درخت دره داخل سرودار برار
 هلو و گلابی و انگور و سیس محشره
 نمرک بیخ کوه پورا دره، ای کرجی
 ده پورکان و نگو عینهو گلشن میمانه
 گو روخانه میشی روستای کوشگکی دره
 قدیم آسیاب دبو داخل نوگان برارم
 خور که خورشید میزنه بالا ز کوه این محل
 ده سیجان قدیم میان سنگلاخها دبو
 هر که پهنه سار بشو چاران و رویتش مینه
 سر زیارت کنار گور آب و شاه دژ جا بگیت
 کهنه روستایی دره قدیم بهش جی میگوتن
 گور آب و ابهرک و ارنکه دی آخر جاست
 آدران نزدیک آتشگاه آدران دره
 قبل سد بندی خوزنکلای زیبایی دره
 اگه واریان میشی قایق و زورقی میخا
 کوشک بالا و رزکان بشی ین به زیر او
 مزرعه ونش داره مورود با صفا داره
 پل خواب داره کرج، ورزن و نشتر و داره
 کلوان و دروان و گته ده با هم همسایه اند
 کلها و بستان داره، آیگان و آیدر داره
 دور سیرا او دره زمینای سرسبز دره
 تکیه سپه سالار و آسارا دنیائیه

کیاسر دره کنارش دوخانه‌واری دره
 خطر سیل فراوان داره لاینز به خدا
 ده شهرستانکم قباد ساسانی بساخت
 سرک و شیلانک و گسیل چه جای با صفاست
 شهزاده حسن میان ده حسنکدر دره
 گاجره دبو قدیم معدن سنگ زغالی
 یه وارنگه رود دره پر از گیاه و سبزه است
 غار یخ مُراد میان ده کهنه ده دره
 آخرش آزادبر و نقطهء سرمای کرج
 اگه "دلدار" دهاتی رز قلم بَنگِستیه

همه‌جا همسایهء دَرده با صفا دره
 کل لانه بساختی یَن قشنگی داره به خدا
 معبد و آتشکده با چند بنا اوشان بساخت
 گرماب و سرخ دره و میدانک، همچو طلاست
 اوج زیبایی به فالیز و نساء و کوشگ دره
 دیزینی داره پر از اسکی بازای تهرانی
 گچسری دره که تاج سر معدن گچ است
 مثل یخچال میمانه هرکی که یخچال نداره
 والک و لُرچک و آشکارچَرهء کل کرج
 تو بدان عمدی نبو نوک قلم بشکستیه

تاریخچه سرجوب

امان... اویسی نوشته به سال ۱۳۸۰

پدرم نقل می کرد از پدرش حقایقی را که از آن زمان (سال ۱۱۵۰ هجری شمسی) تا کنون حدود ۲۴۷ سال می گذرد.

حکایت دارد روزی درویشی ابایی بر دوش و عرق چینی بر سر بیلی در دست ، گیوه بر پای ، شال پشمینه ای بر کمر ، شوری در سر ، ایمانی در دل ، صداقتی در کف ، غره ی راسخ برای ساختن ، عزیمت از دیاری نه چندان دور همچون رودبار ارنگه و سیجان هجرتی سازنده را آغاز کرد. دامنه ای را برگزید که در پای آن صدای گذر رود همچون لالایی مادرت به گوش می رسد مکانی را گزینش کرد که آوای ملکوتی فرشتگان رو به سوی ستارگان آسمانش در نیمه های شب بستر خیالی راز و نیاز او با خدای سبحانش بود نام این مکان را باغ لات نهاد ، آری او کسی نبود بجز جد ششم اویسیان بنام محمد محسن ابو محمد رازی ارنگه اویسی رحمت اله علیه که به نقل از ایشان ، روزی فتحعلی شاه قاجار در ۱۹۵ سال قبل (سال ۱۱۸۵ هجری شمسی) برای گرفتن پاسخ سوالی از ایشان به حضور می رسد و پس از خاتمه امر از نحوه درآمد و معاش ایشان پرسش می کند. به پاس زحماتش وجهی به عنوان هدیه تقدیم می کند ولی از طرف ایشان پذیرفته نمی شود و چنین بیان می دارد که این وجه برای مملکت و قشون سزاوار تر است و مرا امور کشاورزی کفایت مخارج را خواهد کرد شاه در پاسخ اظهار می دارد حال که چنین است قطعه زمینی را به شما واگذار می کنم که از آن استفاده فرمایید زمینی به طول ۳۰۰۰ متر و عرض بالغ بر ۳۰۰ متر که شرق آن رودخانه کرج و غرب آن تپه مرداب و شمال آن قریه بیلقان و جنوب آن پل رودخانه کرج که هنوز پس از ۱۹۲ سال با کرامتی که این مرد بزرگ در حق اولاد خود نمود صد ها نفر از برکتش متنعم گشتند و همچنان خیرات و برکات این اراضی مشمول اولادی است که نسل بعد از نسل آن بهره می گیرند. این مرد بزرگ دارای سه فرزند بود شامل دو پسر و یک دختر بنام های عبدالرحمان عبدالجواد و حورالنساء که هر یک سر سلسله گروهی شدند. آری این چنین بود که با پایمردی این بزرگمرد قریه کوچک ما شکل گرفت و همچنان که اولاد ایشان تصاعدی افزون میشد از دامنه باغ لات به دامنه سیاه کمر که در فاصله ۵۰۰ متری پایین تر از باغ لات قرار گرفته کشیده شده اند و اکنون حدود ۱۷۰ سال است ما و گذشتگان ما وطنی کوچک اما به بزرگی یک جهان را نگه داشته ایم و انشاء الله آیندگان از نسل ما نیز نگاه خواهند داشت.

شعر در وصف سر جوب

امان... اویسی

گهواره خیالی عشاق چون من است
 وزن تول به پای تو بیشتر ز یک من است
 در لای پرچ بوتہ روناس خرمن است
 لالائی ظریف در این بوم و برزن است
 آهنگ یکنواخت بکوفتن به جازن است
 از دست سوز خشک که مخصوص بهمن است
 بر روی جوب خانه ما سایه افکن است
 یک خورده مال مرد، بقیش قسمت زن است
 پر از حدیث و خاطره این سینهء من است
 هرگز کسی نمی گو این مبرهن است
 به دانه و بگردن خود شال بستن است
 کو کوی انجمک لپ همسایه خوردن است
 با این طناب سخت تمدن که گردن است
 دولت سرسیاه کمر عین آهن است

سر جوب ، سرای دل انگیز و روشن است
 پای پتی اگر گو رودخانه تو بشی
 من عاشقم به تیغ و به تنگال و ماسکش
 هر بیشه ای ز قدقد مرغ و خروس و غاز
 تک صوت حق حنک شو نار و درخت بید
 یاد نم بخیر ، دمیخت گو تنور
 قد بلند گردوی سرتاق عم غزی
 افسوس هرچه سختی و درد و بلا و غم
 سرگشته خیال قدیما و عاشقم
 بعد از من و تو دیگه حرفای قدیم
 یاد بابام بخیر می گوت چاره کوهه ها
 حیف از بهار و سیزده بدر روی پشت بام
 تکرار کی دیگه میگرده ای رفیق
 گر خانه اویسی شیخ زاده خشت و گل

دیزی شام
امان... اویسی

یه روزی تنگِ غروب داد می زی ن جان من
چند دفه باید بگم گوش نیمیدی به حرف من
کوزه او خالی و حال من خسته خراب
لو جو ظرف میشوره با غر میگو خانه خراب
بگوتم کوزه او کوردتناس من شل
را نشو در میا از پام میگوتش جان کیل
بشوم از ترس سراغ کلک دیزی شام
یک و رانداز به من گرد و بگوتش بیه جان
لوله لمپا رو بگیم که کتم با کو پاک
ترسم از ویشکیلکش داد میزی هی بی باک
گر به میخورد دم دیزی آبگوشت تلو
دیزی شام و ننه چوب به دست من به جلو
بدی یم چاره در این مرحله جز طاعت نی
بگوتم مژده ننه گرچه تناسم ووسی

انقدر غلت نزن، راه نشو دور چمن
مرغ جاگردی ننه، اورسیتیه پا گردی ننه
هر چی التماس مینم بمن نمیده او جواب
مرغ جاگردی ننه، اورسیتیه پا گردی ننه
بس که این گیوه بلقی، گدی تیکه جل
مرغ جاگردی ننه، اورسیتیه پا گردی ننه
تا که سرگین بهلم گرده باشم ن جان خام
مرغ جاگردی ننه، اورسیتیه پا گردی ننه
ترکش وا گدی و دست من گردش چاک
مرغ جاگردی ننه، اورسیتیه پا گردی ننه
پیشتم کردم که بشو شانس بدم گرد ولو
مرغ جاگردی ننه، اورسیتیه پا گردی ننه
بزی یم تاخت طاق به باغ و بگیتیم چوب از وی
مرغ جاگردی ننه، اورسیتیه پا گردی ننه

شو چَرَز

امان... اویسی

دلش از دست تو در قیل و ویل
 برشته گندم و ترشی بادمجان
 اگر آرتوت کم یا نرمه گندوس
 انار ترش و توت خشک و گردو
 بیوردش شو چَرَز، یالش دخت زود
 دمیستا نون لواش ده یک میگیتش
 بسوزد دمب شیطانت گلین جان
 یه سیر بارهنگ و شیر خشت و نبات داغ
 مینالی عم قزی در صند و خانه
 میگوت پام گردی قد متگا
 خدا رحمت کن اوست علی احمد
 زمستان و یخ و شوشه به نودان
 خلاصه میگذره شوهای تاریک
 اویسی یال سرجوب سر حال

شو چله سر کرسی آجیل
 همش واس این زمستانها دلیل
 نباش دلخور، بجاش کیشمیش سبیل
 فراوان آبنبات ترشش قلیل
 ولی از زیر او، او رود نیل
 حالا آبستن و فکر جلیل
 وگرسی لپ تو مثل شلیل
 دوا یال شفاش لطف خلیل
 که از دست او، جوب پام دلیل
 تو پنداری که لنگ ماده فیل
 میگوت چارش فقط نیشتر یا میل
 بلند تر شاید از یک دسته بیل
 گله هر کس کند مغزش علیل
 بی خود میگن اگر میگن بخیل

البرز سینا ایزدیین

از این اقلیم ، ایران غرق یک رنگیست، سرتاسر
به این خاک پر از لاله ، به این فرهنگ مینازیم
جهان هم حسرت همبستگی ما رو خواهد خورد
همه در سایه ی رهبر ، ز هر نیرنگ آگاهیم
من و تو اهل البرزیم ، لبالب شور و جان بر کف

از البرز ، آفتاب بر خاک ایران گشته پهناور
به یاد بیستون ، ما هم از البرز عشق میسازیم
شمالی و جنوبی و لر و ترک و بلوچ و کرد
در این ایران کوچک ، ما همه یاریم و همراهیم
به وقت حملهء دشمن ، همه فهمیده وار در صف

بومی با اصالت استاد سید محمد میر غیائی

منشور عدالت و صداقت هستید
دارای شمیم پاک و رحمت هستید
ما حامی بومی با اصالت هستیم

احسن به شما که مهد غیرت هستید
در عین بزرگی و جلال و عزت
در دامن البرز، همه، هم آهنگ

یقین استاد سید محمد میر غیائی

جایی که یقین هست، دگر شک بی جاست
جایی که خودی هست، غریبه بی جاست

در عالم تصدیق، تصور بی جاست
ما جمله بر این عقیده پا بر جاییم،

رضا

استاد قاسم تیرگر

گر قبولم بکند عشقِ رفاقت دارم
 به گدائیِ درش هر شبه عادت دارم
 ز بزرگیِ رضا شوقِ ضمانت دارم
 خواهش از درگه اربابِ کرامت دارم
 من ز حجّ و حرّمش خواهش و حاجت دارم
 من به عطرِ حرّمش حسّ قرابت دارم
 سفر از کلّ عزیزان به نیابت دارم
 کاش امضا بنماید که لیاقت دارم

به ولی نعمتِ خود عرض ارادت دارم
 سفر صفر شب و بال و پری بشکسته
 گرگ‌هائی که زیادند و منم درمانده
 راضی‌ام نیم‌نگاهی ز کرم بنماید
 مشهدِ حضرتِ ارباب، خدائی حجّ است
 بوی خوبی ز فضایِ حرّمش می‌آید
 هر که جا ماند و نیامد به سفر گوش‌گُند
 نامهء نو کریم را به رضا بنوشتم

یادت باشه

شعری زیبا از جناب آقای جهانگیر حیدری (اویزری)

از آن زمان ودوران	چند کلام از قدیمان
نان سنگکِ یادت باشه	فکر رزق حلال بی‌ین
به غرب و شرق نظر مینی	هر جا میخوای سفر مینی
خر سوارکِ یادت باشه	با طیاره راحت تره
با ماشین نو میشی	استخر که شنو میشی
حمام تونکِ یادت باشه	دوای درد همینه
از صد تابالا میشی	خوب گاز میدی راه میشی
گاه کول بار خیزکِ یادت باشه	میدانم خوب کیف داره
چلو کباب فُرد میدی	کافه میشی اُرد میدی
گورس دمکِ یادت باشه	حلال جانن باشه
مغزت کار مینگنی	هر وقت نوار مینگنی
دار کُتانکِ یادت باشه	حواست پرت نگرده
ایوان خانه و مُدبَق	چقدر خوبه چراغ برق
چراغ موشکِ یادت باشه	نباید اسراف کردن
پرسی یا نفتی داری	گاز سوز شهری داری
گَوَن گولکِ یادت باشه	غذا که حاضر مینی
حساب جاری داری	فرش عالی داری
اُشکار پوستکِ یادت باشه	سر نماز دعا کن
اطرافشِ سنگِ مینی	خانه رِ خوب رنگِ مینی
گل چال همبانکِ یادت باشه	کی میگو این کار بده
چشمه میشن کوزه دوش	دخترکان با هوش
اُو خونکِ یادت باشه	از اونجا اُو میارن
از دور تماشا مینی	شیرِ اُو وا مینی
جهانگیرکِ یادت باشه	تاکی بگم شیر دوند

ورزن

مینو سلیمانیان واریانی

بیا یکدم تو از بهر تماشا
 بود کار خداوند تعالی
 که ورزن را کنون گلخانه کرده
 تمام دشت ورزن اینچنین است
 بیا بنشین کنار چشمهء من
 تو شاکر باش ببین لطف خدا را
 همه ساده دل ومهمان نوازند
 که زادهء امام چهارم اینجا
 روم تا من ببوسم بارگاهش

بود روستای ورزن بس چه زیبا
 بین چه جلوه هائی داره اینجا
 میان کوه ودشت گل لانه کرده
 بنفشه با شقایق هم نشین است
 بود لاله عروس دشت ورزن
 بنوش یک جرعه از آب گورا
 ز حال مردمانش گویم حالا
 همه زحمتکش اند و سرفرازند
 بود پشت و پناه ورزنی ها

که باشیم ما همیشه در پناهش

یاد

امیر حق پرست

اشک از دیده چو باران در کنم
 گاه یاد کندر و هم یاد آن برغان کنم
 یاد مصباح و کلاک و سرهه و یاران کنم
 یاد آن رودش و آن ماهی خال قرمز کنم
 جوب مردآباد و یاد آن خیابانها کنم
 یاد تابلو ها کنار جاده چالوس را کنم
 آن جواد است، که با او یادی از دروان کنم

ای کرج تا یاد آن دوران کنم
 گاه یاد خور و سیجان گاه یاد تالین
 تو نپرس از واریان همچون نگین آسمان
 وینه همچون یک نگینی هست در روی زمین
 آسیاب برجی چو آید بر زبان مردمان
 حرف آسارا بیاما این وسط ای نازنین
 آنکه در این نیمه شب یادش پی دروان کند

تقدیر

مرحوم حاج حسین اویسی

در برون از معضلش تدبیر نیست
ز بتدا دیگر در آن تغییر نیست
شستن اندر کوشش تاثیر نیست
بطن خلقت اندرش تقصیر نیست
ورنه در نیش قلم تزویر نیست
وعده باغ جنانت دیر نیس

یا رب این ماهیت تقدیر چیست
بر جبینش هر چه حک شد سرنوشت
بافتند ار هر گلیمی را سیاه
می نماید حسب ظاهر این چنین
بخت بد را ما رقم خود میزنیم
پاک زادندت اویسی پاک زی

ننه گوهر
استاد مهدی حشمدار

گذشته های همیشه، همیشه های هنوز
چه روزهای قشنگی، که یادگاری ماند
کنار پنجره، بی تاب، می نشستم من!
ننه! تبلور صد آسمان خدا، یکجا
چه بی ملال، نگاهش به بی کران ها بود
نگاه من هوس دیدن عمو را داشت
سوار بر خر مثنی حسن، به سمت شمال
هزار مرد سواره، سپاه پشت سرم
چه فاتحانه و پیروز می رسم، آری
بگو به من، که ننه هان چه چیز میخواهی؟
بگو! که من به خطابی به جمع لشکریان
برای چشم تو حاضر کنم، هم اکنون، زن!
اگر نشد خر مثنی حسن، نمیازم
خری که از همهء اسبها قشنگتر است
من و خر و تپش این نبرد جانفرسا
برادرم که چو شیر ژیان به وقت نبرد
نشسته پیش ننه چای میخورد با نان
شب و چراغ و غذایی به والک آلوده
و خواب میبرد آرام، قصه گو را، خواب...
به سوی خانه روانم، به کوچه های سیاه
هنوز اسب نبردم کنار دیوار است
سماورت چه شده مادرم، چرا سرد است
کجاست نان و پنیرت، بگو کجا رفته؟
بیا که غصه مرا میکشد، کجا هستی؟
آهای مادر بی تابمان کجا رفته؟

در اوج عمق خیالی، به انتظار و به سوز
که کودک شاعر، به بیقراری ماند
کنار پنجره، آرام، مونسیم یک زن
ننه حقیقت توحید، یک زن تنها
ننه، حقیقت یک عشق در زمان ها بود
عمو که نه، هر بی تاب هرزه خورا داشت
سوار مرکب رستم، به شهر دور خیال
و صد هزار پیاده، به احترام خرم
ننه به عمه چنین گفت: تازه نان داری؟
که صد هزار رسیدند بهر خونخواهی
که نه ز خیل ملائک، فرشته ها، پریان
الا که روشنی چشم من ز تو روشن!
به چوب نازک زنگوله دار می سازم
و از تمام خران که شنیده ای تو، سر است
خوش است گر چه دراز است، چون شب یلدا
هزار مرد بکشت از سپاه خصمی زرد
به ختم جنگ بزن صور بر سپهداران
همیشه فصل بهاران غذا چنین بوده...
دو چشم خستهء من خیره خیره تا مهتاب
چه دور میکنم راه در فراق ماه
ولی دگر دلم از خصم زرد بیزار است
خودم رسیده ام، آری! سپاه یک مرد است
مگر نه منتظرم میشدی تو هر هفته؟
تویی که دست خودت را همیشه می بستی؟
غریبه رد شد و فریاد زد، خدا!!! رفته؟

تقدیم به روح ننه گوهر حشمدار